بسم الله الرحمن الرحیم
۱۲۵۹

حاشیه المصنف فی [illegible]

[illegible]

از [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا الصادق الامین خاتم الانبیاء والمرسلین محمد وآله الطیبین الطاهرین

ابد الآبدین حمد و شکر خداوندی را سزاست که خالق جمیع مخلوقات و رازق تمامی مرزوقات است مستغنی است از

احتیاج و غنا منزه است از موت و فنا مبراست از غفلت و نوم معراست از منقصت و لوم نیست ابی و مجانبه ما در و پدر و صاحبه

و ولد پیدا کننده ساز عالمیان است خداوند واجب الوجود واحد و صمد حقا که آن معبود یکتا متصف بجمیع محامد و مناقب آنحالت

و پاک منزه از تمامی نقائص و معائب است هر مخلوقی تا چیز در ذات و صفات از خالق خود جدا است از همه برتر و بهتر

ارض و سما است درود نامحدود و سلام تمام مر ارواح انبیای کرام پیغمبران و مرسلین ذوی الاحترام آنحضرت و ملائکه علیهم الصلوة والسلام

سیما علی الخصوص بر جناب محمد مصطفی علیه آلاف الصلوة والثناء که افضل رسولان خالق یکتا است و خاتم

النبیین و شفیع المذنبین اند بشهادت انجیل رئیس تمام دنیا و ملقب بلقب تسلی و فارقلیطا که اوای سید هم آنجناب

[illegible] مطیع و فرمان دار آن حضرت مستحق بهشت عنبر سرشت و آن لائق و احق است که

الحق که ماجرای انجام نصارای نجران بر حقیت نبوت آن افضل پیغمبران دلیل قاطع است و کمال فصاحت
و بلاغت قرآن مصدق دعوی آن پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم تحیت ساطع و صلوة و سلام
بران امام عرش مقام که داماد و جانشین برادر پیغمبر ذی العز و الاحترام است نام پاکش علی بن ابیطالب و
برپاکننده دین مبین و غالب کل غالب است از جمیع گناهان خطاها منزه و معصوم و جلالت شانش بر همه
معلوم است بی شبهه از زبان شمشیر و شمشیر زبان آنعالیجناب رواج مذهب حق اسلام حاصل گردید و بلاریب
آنجناب هدایت مآب این دین مبین را در اطراف و اکناف روی زمین شائع و منتشر گردانید و درآی آنجناب
و هر دو فرزندان آنعالی قباب جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم کسی از جمله اصحاب برای مباهله
اختیار نمود و جناب خالق سبحان در حق آنجناب نفس نفیس پیغمبرش خوان کلمه انفسنا را در آیه مباهله
نازل فرمود و درود و تحیت بر یازده فرزندان آنحضرت که هر یک از ایشان بعد از دیگری امام بحق و وصی پیغمبر اند
و مثل پدر بزرگوار و جد عالیمقدار خود از همه گناهان و عیبها پاک و پاکیزه و طاهر و مطهر **بعد حمد و صلوة**
راقم این کلمات حق سمات حیدر بر صفائح خواطر اخلای روحانی و اودای یمانی می نگارد که چون رساله تائید
المسلمین فی اثبات نبوة خاتم النبیین صلی الله علیه و آله الطیبین که در جواب رساله هندیه بعض پادریان ملت عیسویه
برعایت مثل مشهور جواب کلی ترکی و بمقتضای کلموا الناس علی قدر عقولهم در زبان هندی بمعرض تحریر در آمده
بحمد الله سبحانه بر مطالب رائقه و مضامین انیقه لائقه قابل ملاحظه و استماع زمره شائقه مشتمل و محتوی گردیده
لیکن بسبب اینکه مقاصد جلیله بمیان آن عبارات هندیه لباس اظهار پوشید در نظر ظاهر بینان وقعی و رتبه نداشت
و هم اکثر عجم و امثال شان که مانوس بزبان فارسی و مطلع بران میباشند و بر زبان هندی وقفیت و اطلاع ندارند
از آن رساله منتفع و بهره مند نگردیدند لهذا حسب اقتراح بعض اجله اماجد احباب و اعزه اعاظم اطیاب خواستم که
مضامین عالیه آنرا بتحریرات واضحه و تقریرات لائحه در زبان فارسی نگارم و در آن مطالب سامیه را ببیان تبیان
سهل و آسان در زبان بلیغ کوثر بسلک اظهار در آرم بنا علیه بجانب تحریر این رساله رائقه برای طی مرحله کوشد

متوجه گردیدیم و درینجا البهیه جمیع مضامین مندرجهٔ رسالهٔ هندیه را سوای بعض امور یکه تعلق تمام برسالهٔ پادری
ندارند نوشته و بجز آن درین رسالهٔ فارسیه لطفی ازانست که بضمن رعایت مطابقت لفظیه و تطبیق تام لاستلزام التزام
اینها تکلیفا نافی لطافة الکلام بسلک تحریر کشیده ایم و برعایت مطابقت طرز جواب با طرز سوال مناسب نبود که
درج عبارات فارسیه جواب فقرات هندیه همه عبارات مختصرانیه هم بزبان فارسی نموده ایم و این رساله را بعد انجام
و اکمال تمام رسالهٔ هندیه مذکور الحال اعنی بتایید المسلمین لاتحاد المطالب و المضامین مسمی کرده ایم و الان نشرع
فی المقصود مستعینا بالمعین المعبود مخفی نماند که قبل از جواب اقوال رسالهٔ پادری صاحب فصل اول مذکور میشود **فصل**
اول در بیان امور یست که از سبب آنها کمال التعجب لاحق حال ما گردید **امر اول** آنست که با وجود یکه نقل آیات
قرآنیه بصحت الفاظ و اعراب بغایت امر سهل آسان است براکه درین ایام صدها قرآن مجید که موصوف بوصف
صحت الفاظ و اعراب اند بحمد الله بر صفحهٔ عالم موجود پادری صاحب در رسالهٔ خود جابجا در نقل آیات منقوله خطا و
غلط نموده اند هم در الفاظ و هم در اعراب و بر همین نهج رسالهٔ خود را بمعرض طبع در آورده در اطراف و اکناف عالم
شایع و منتشر فرمودند و در طبع شریف شان خیال طبع غلط نامه هم نگذشت که احتمال صدور خطا از ایشان بخاطر
هیچکس از عقلا لاحق نگشت و اینچنین جرأت کردن و خیال این نمودن که هرگاه عقلا مطلع خواهند گردید چه خواهند گفت
و با اینحال رسالهٔ خود را منطبع فرموده بمعرض تشهیر آوردن از مرد عاقل فهمیده موجب کمال تعجب است و اغلاطیکه
در این رساله در نقل مذکور واقع گردیده آنرا انشاء الله العزیز جابجا در ذیل جواب اقوال که کالت تمثال بیان خواهیم نمود
خلاصه از این امر دریافت میگردد که جناب پادری صاحب را در علم نحو و صرف هم بخوبی مهارت حاصل نیست و بر تراکیب
نحویه و صرفیه نیز اطلاع ندارند بلکه در مزاج ایشان اصلا احتیاط و اندیشه تا انکار هم نیست که از قرآن صحیح نیز
عبارات صحیحه قرآنیه را الفقتل نقل نموده اند و از این امر ناشی شد اعتراضی نموده اند **امر دوم** آنست که معمول عقلا
چنین است که در هر بابیکه دخل تام نداشته باشند تا وقتیکه بخوبی در آن دخلت بهم نرسانند کتاب در آن زبان تصنیف نمی نمایند
و پادری صاحب خلاف این عمل نموده اند که رسالهٔ خود را در زبان هندی تصنیف نموده اند و بعض الفاظ عربی هم در آن مندرج فرموده اند

نموده‌اند و در الفاظ عبری و زبان مذکور جا بجا خطا کرده‌اند و لفظهای بسیار که خلاف محاوره و غلط میباشد بمعرض
تحریر آورده‌اند پس اگر پادری را اراده این امر نموده بود اول لازم بوده که اول از مردی فهمیده و صاحب عقل و دانش
زبان عبری و هندی و انگریزی تحصیل میفرمود و بعد از آن رساله خود را تصنیف مینمود که موجب اعتراض نمیگردید
امر سوم اینست که در حق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم العیاذ بالله کلمات درشت و سخنان ناسزا
که شایان شان جناب والای شان صلی الله علیه و آله و سلم نمیباشد مذکور نموده و این امر از آن مدعی عقل و
انصاف خیلی مستبعد مینمود زیرا که ابتدا کردن بدرشتی نزد جمیع عقلا امر مستقبح و ناسزاوار و در تحقیق حق و صواب
از چنین امور چه کار خصوص هرگاه امر مذکور موجب هیجان فتنه و فساد و سبب ازدیاد عداوت و عناد بوده باشد
و بر هر عاقل منصف ظاهر و باهر است که اگر شخصی فقط من حیث الدنیا صاحب رتبه بوده باشد در حق وی هم درشتی
کردن بهیچ وجه مناسب جای این مقام زیرا که آنجناب رفیع الشان فخر عالم و عالمیان و اشرف جهان و جهانیان
میباشد و در مقابل کلام ناصحان میتوان شد که بمقتضای مصرع کلوخ انداز را پاداش سنگ است
ما هم در حق آن پادری کلمات درشتی و خشونت آمیز مذکور سازیم لیکن مارا که فقط تحقیق و اظهار حق و صواب
منظور و ملحوظ است از این جهت از ارتکاب درشتی و تخشین کلام بالکلیه اعراض کردیم و هیچگونه کلمات درشت را
در رساله خود مندرج ننمودیم مگر احیانا اگر جائی قلم را لغزش شده باشد پس در آنجا عفو و صفح ملتمس و درین رساله ان شاء
الله العزیز بجانب شبهتهای پادری نیز اشاره و ایما خواهیم نمود **امر چهارم** اینست که عبارت
سوالی که پادری صاحب آنرا در رساله خود مندرج فرموده و قریب است که در رساله ما هم منقول شود مشتمل است
بر اظهار اینکه در انجیل بشارات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مذکور نیست چنانچه آن عبارت نیز
بترجمه فارسیه بعینه منقول است بلکه در اکثر جاها در انجیل باشاره و کنایه حضرت عیسی حقیت نبوت
محمد صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده است و این کلام سائل مذکور احتمال صدق و راست است چه بلا شبهه
حضرت عیسی و دیگر پیغمبران علی نبینا و علیهم السلام بشارات پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم را بیان فرموده‌اند

و اکثر آن در ترجمهٔ انجیل ... که فدای ... به زبان ما بمعرض انطباع درآورده اند بحمدالله موجود و
نادر جناب ... باشد عن قریب ان شاء الله العزیز بقدر ... از آن بیان حق اهتمام نموده جواب عبارت سائل با در خصوصیات
را لازم بوده که ... آن بشارات ... جوابی بر لا یعلم بطرز ارباب عقل و فهم ذکر نموده اند تعجب که بر خلاف
این ... حسب مطلوب ... نقول ... آن بشارات اصلا از کلام ... نموده اند این امر نهایت
عجیب است ... دلالت بر ... نمانده ... ذکر همین قدر از امور تعجب اکتفا نمیا
... رضا ... من لا یکفیه الیسیر لا یکفیه الکثیر **فصل ثانی** مشتمل است بر ذکر
دلیلهای که حقیقت نبوت جناب خاتم الانبیا حضرت محمد مصطفی علیه و آله افضل الصلوة و الثنا دلالت دارد
معلوم باید کرد که بنا بر عمل بمقتضای خیر الکلام ما قل و دل دو دلیل در این مقام بطور مختصر بیان نموده و بسند
الحمد و المنه که این هر دو دلیل بهجت تحقیق حق برای منصف لبیب کافی و وافیست و هر یک از ان بر حقیت نبوت
آن خاتم پیغمبران دلیل قاطع و حجت لامع **دلیل اول** آنکه آنجناب با کمال قابلیت دعوی پیغمبری نمود
و امور خارق عادت و معجزات بسیار موافق دعوی خود ظاهر فرمود و هر شخص با لیاقت که دعوی پیغمبری نماید
و بر صدق و راستی آن مطابق دعوا معجزه اظهار فرماید آن شخص یقینی پیغمبر است پس جناب رسالت مآب نیز صلی الله
علیه و آله و سلم یقینی پیغمبر حق اند و بیشک از جانب خدا مبعوث شده اند باید دانست که اثبات این هر دو
دعوی که آنجناب با استحقاق و قابلیت پیغمبری دعوی نموده و بر صدق و راستی آن معجزه ظاهر فرموده
در عهد کرامت ... آن فخر عالم که آسان ... بوده و احتیاج باقامت ادله و براهین دقیقه و تفصیل
و تطویل ... مشاهده و معاینه ممکن بود ... که ... رفع اشتباه خود بنمود باقی نماند در زمانه ما ...
آن ... ارباب انصاف صحاح فهم و ادراک که خالی از اعتساف بوده باشند ... اثبات هر دو
امر ... چندان اشکال ندارد چرا که تواتر ... خصوص ... در این مقام محقق بلا شبهه مفید قطع و یقین ...
... و کثیره ... حضرت ... بودن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و ...

و اولاد و اطیاب آنجناب از منه خود دریافته اند که تحقیق کعبه معظمه و بیت المقدس و کربلا معلی نسبت بدانکه
زیارت آن مقامات نموده اند و دیگر امور که مثل امور مسطوره است بسبب تحقق همین تواتر نزد هر شخص ثابت و
یقینی می باشد حتی که هیچ متنفس در صحت و تحقق آن امور شک و اشتباه نمی نماید پس معلوم گشت که تواتر مفید
یقین است بالجمله حجیت تواتر امر بدیهی است حاجت باقامت استدلال و احتجاج و تفصیل و تطویل ندارد و بتواتر
اهل اسلام ثابت است که آنجناب با کمال قابلیت دعوی پیغمبری کرده و مردمان را بجانب شریعت خود دعوت
نموده بلکه بتواتر و اعتراف تمام اهل ملل و نحل مثل یهود و نصاری هم این امر فی الجمله ثابت است پس دعوی اول که
ما ذکر نموده بودیم آنکه محمد الله بدرجه نبوت فائز گردید باقی ماند دعوی ثانی آنهم بتواتر ثابت است زیراکه
تمام اهل اسلام بتواتر نقل قائل این امر هستند و قاطبه بر این امر اتفاق و اجماع دارند که آنجناب
معجزات بسیار ظاهر فرموده بلکه حق اینست که جمیع معجزاتیکه حق سبحانه و تعالی پیغمبران سلف را
متفرق داده بود همگی به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم مجتمع عنایت فرموده بود بلکه کثیر چنین بینید که قول
و فعلیکه متصف بصفت اعجاز بوده باشد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صادر گردید پس معلوم
باید نمود که یکی از جمله معجزات آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم قرآن مجید است که متواترترین معجزات
است و تا بقیام قیامت باقیست پوشیده نماند که حق سبحانه و تعالی قرآن مجید را از آنجهت
معجزه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گردانید که غالب معجزه پیغمبران مناسب بحسب فعالی مقرر شده
که مردمان عهد حضرات ایشان در آن مهارت کامل بود چنانچه هرگاه در عهد حضرت موسی
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام سحر و جادو رائج بود حق تعالی آنجناب را باعجاز ید بیضا و معجزه اژدها
شدن عصا عطا فرمود که ساحران از ایقاع و ابراز مثل آن عاجز و حیران شدند و در زمان
حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام چونکه طبیبان حاذق مثل جالینوس وغیره موجود بودند و در فن
طبابت کمال داشتند که معالجه امراض مزمنه و مهلکه بخوبی می نمودند لهذا حق سبحانه و تعالی

آنحضرت را چنان معجزه عطا فرمود که مشابه بکیفیت افعال و اعمال اطبای آن زمان بوده لکن آنها چندین درجه
بالاتر و بهتر بودند و آن این است که حضرت عیسی مرده را زنده میکردند و از برص و کوری مانند آن شفا می بخشیدند
الی غیر ذلک من امثالها و همچنین بهمین طریق هرگاه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم در عرب مبعوث شدند
در آن عهد از فضیلت کمال فن فصاحت و بلاغت انشاء عبارات فصیح و بلیغ و انشاء اشعار آبدار بوده و
عرب چنین شعرا و اهل التصنیف نموده می آوردند و در کعبه معظمه آویزان کرده باهم فخر و مباهات میکردند لهذا
حق تعالی بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله قرآن مجید را که بدرجه اتم فصاحت و بلاغت دارد و بخصوصیت
بترکیب نظم عجیب و جدید و اسلوب غریب انیق و سدید چنانکه هیچکس مثل آن نه و بهتر از آن آوردن نمیتوانند نازل فرمود
و آن را معجزه پیغمبر صلی الله علیه و آله مقرر نمود چنانچه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم آن را پیش عرب
تلاوت فرموده و تحدی کرده ارشاد نمودند که اگر در نبوت من شکی دارید مثل این قرآن را بیارید آنها همه عاجز شدند بعد از آن
فرمودند که ده سوره مثل سوره های قرآن مجید بیارید باینقدر هم قادر نشدند پس فرمود که مثل یک سوره بیارید این هم از ایشان
ممکن نشد و آوردن مثل یک سوره کوچک را هم نتوانستند چنانچه خدا خود در قرآن مجید ارشاد می فرماید قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ
وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا یعنی
بگو ای محمد صلی الله علیه و آله البته اگر گرد آیند همه آدمیان و جنیان بر اینکه بیاورند مانند این قرآن را نیاورند
مانند آن را و اگرچه باشند برخی از ایشان مر برخی را هم پشت و مددکار و در مقام دیگر میفرماید أَمْ يَقُولُونَ
افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ
صَادِقِينَ فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَن لَّا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنتُم
مُّسْلِمُونَ یعنی بلکه میگویند که خود بافته است تو آن را بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس بیارید ده سوره
مانند آنکه ساخته و بر افترا بوده باشد و بخوانید بمدد خود هر کرا میتوانید از غیر خدا اگر هستید راستگویان
پس اگر اجابت نکردند سوال شما را یعنی ده سوره نیاوردند پس بدانید که آنچه فرستاده شده بدانش الهی است

است و اینکه غیبت بخوبی مشهود است پس اگر ایشان یا شما گردن بنهند کاینده و نیز حق سبحانه و تعالی مخاطب
بجانب کفار شده ارشاد میفرماید وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ
وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَن تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ
الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ یعنی و اگر بوده باشید در شک و شبهه از آنچه
فرو فرستاده ایم بر بنده خود پس بیارید یک سوره که مانند آن باشد و بخوانید مدد خود گروهی را که حاضر اند
نزد شما از غیر خدا اگر هستید راستگویان پس اگر نکردید یعنی مثل یک سوره نیاوردید و هرگز نتوانید که مثل آن
بیارید پس بپرهیزید از آتش دوزخ که هیزم آن آدمیان اند و سنگها آماده و مهیا کرده شده است این چنین آتش
برای کافران غرض خود ظاهر و آشکار است که در میان عرب فصحا و بلغا بکثرت موجود بودند پس اگر آوردن
مثل قرآن از ایشان ممکن میشد چرا ایذا و مشقت جنگ و جدال و تعب و رنج حرب و قتال و هلاکت احباب و اقربا و
اطفال و ضیاع انفس و ابدان و اموال و منهوبیت اسباب و اثقال و منال و محبوسیت و بی‌ستری نسوان و محارم و اطفال
خرد سال را که اینهمه برای ایشان وقوع یافت گوارا می‌نمودند و چگونه نه بقیه علمای یهود و نصاری و غیرهم
من الملل و النحل که دران عهد موجود بودند و پس از ان در ازمنه مابعد بهم رسیدند الی الآن مانند آن را نیاوردند
و این معجزه را باطل نکردند و اکنون چرا ازین امر اعراض مینمایند پس معلوم شد که قرآن مجید کلام بشر
نیست بلکه کلام جناب رب الارباب است و معجزه حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب و تفصیل
اعجاز قرآن مجید بسیار است که اگر تفصیل آن ذکر کرده شود بسیار بطول انجامد لهذا اگر از کسی [illegible]
اشتیاق آن بوده باشد در کتب علمای اهل اسلام ملاحظه نماید که دران تفصیل آن مندرج و مذکور است
منجمله معجزات جناب سید کائنات یکی اینست که آنجناب باشاره انگشت مبارک قمر را شق و دو نیم فرموده
و منشأ این معجزه که مشرکین و کفار بکمال تعصب و کجروی [illegible] جانب آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم
درخواستند که [illegible] ظاهر فرمودند [illegible] سحری نمودند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معجزه مذکوره را اظهار فرمود

تا کہ ابطال کلام شان بر ہر شخص اظہر من الشمس شود چرا کہ سحر بر آسمان و اشیاء آسمانی اثر نمی‌کند و این معجزہ
آنجناب نیز بتواتر اہل اسلام ثابت است علاوہ برین حکایت شق قمر کہ در قرآن مجید مندرج است دلیل
صحیح است بر اینکہ بعید این امر واقع شدہ بلکہ از موافقین و مخالفین کسی نتوانستہ کہ انکارش نماید بلکہ در دل
ہیچ کسی شبہ و شک ہم در مقدمہ وقوع این امر خطور نمی‌کند تقریر دلیل آنکہ در قرآن مجید صریح این
سخن مندرج است کہ ماہتاب شق گردید و کافران ہر گاہ معجزہ می‌بینند می‌گویند کہ این جادو و سحر است کہ
مستمر است پس اگر در واقع شق قمر واقع نمی‌شد در قرآن مجید این قصہ مندرج می‌کردید فوراً جمیع
کفار جمع گشتہ به پیغمبر خدا می‌گفتند کہ از خدا بترسید چرا چنین دروغ می‌گویید معاذ اللہ دعوی پیغمبری می‌نمایید
کدام وقت شق قمر واقع شدہ بود کہ شما این قضیہ بی اصل را در قرآن کہ بناحق آنرا کلام خدا می‌نامید داخل
کردہ اید و مسلمین ہمچو دین شان نیز فی الفور این کلام کفار را شنیدہ از اسلام دست بردار می‌شدند بلحاظ آنکہ
واقعی ہر گاہ ہمچنین دروغ را بر زبان آوردہ باشد او را پیغمبر نگوییم بلکہ این حکایت در تمام عالم مشہور می‌شد کہ
شخصی دعوی پیغمبری کردہ بود و مردمان بر او ایمان آوردہ بودند کہ چنان سخن کذب بر زبان آوردہ چنان
امر دروغ را در قرآن مندرج کرد کہ اثرش ہیچ جا نبود نہ در زمین و نہ در آسمان ہر گاہ از امور مذکورہ ہیچ
واقع نگردید و ہمہ مسلمین و کفار سخن مذکور را شنیدہ ساکت ماندند باز در وقوع ماجرای مذکور کدام مقام شک
و اشتباہ ماند و منجملہ معجزات آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اخبار از اخبار غیبیہ و اظہار امور آیندہ است قبل از
وقوع آن چنانچہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم خبر داد کہ ابو لہب و فلان و فلان از کفار اشرار ہرگز ایمان
نخواہند آورد آخر ہمچنین شد و آنجناب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم خبر داد کہ یہود مغضوب ہمیشہ ذلیل و خوار خواہند ماند
مطابق ہمین واقع شد چنانچہ از عہد کرامت مہد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ تا این زمان [illegible] است در
ہمہ عہد ہمیشہ ہموارہ ذلیل و خوار ماندند و حالیا ہم ہمین حال است بخلاف نصاری کہ بمقتضای بعض احادیث
منقولہ اہل اسلام ست فاش شود کہ ایشان را بقا و امتداد است و آثار ہمین امر مشاہدہ می‌شود و آنجناب صلی اللہ

و آنجناب خبر داد که اهل روم بر کفار عجم غالب خواهند آمد همچنین شد و نیز آنجناب خبر داد که مسلمین ممالک و بلاد
را فتح خواهند کرد موافق همین واقع گشت و ایضا منجمله اخبار غیب که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بیان فرموده خبر ورود لشکر ظفر پیکر است در کتابت وقت انتساب بمکه معظمه زادها الله شرفا و کرامة برای
بجا آوردن عمره و خبر حصول فتح قریه مکه معظمه است در عهد کرامت مهد آنجناب و این خبر است که در
انتقام محترم بار دیگر ورود آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم خواهد شد و هم از جمله اخبار غیب است
که آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم همواره بتائید و حفاظت جناب حافظ حقیقی عز اسمه از شر و کفار
اشرار و یهود و غیرهم من اهل العناد و الجحود محفوظ و مصون خواهند بود الی غیر ذلک من الاخبار
و اگر ما همه آن اخبار را تحریر کنیم بسیار طول خواهد شد لهذا از ان اعراض کردیم خلاصه این امور
بقول اهل اسلام ثابت پس پیغمبری و رسالت آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بدرجه ثبوت رسید
چرا که پیشین گوئی باعتراف این پادری نیز از علامات پیغمبر است چنانچه این امر را بجای پادری صاحب مقام
گفتگو کرده است عنقریب خواهد آمد و منجمله معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نبودن سایه است
برای آنجناب و تسبیح نمودن آفتاب و کلام کردن سنگ در دست بانها حالانکه آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم از هیچکس هیچ چیز تعلیم نیافته بود و اصلا از کسی نخوانده بود و نیز از آب گردیدن بعضی از ان چاه ها
است که خشک شده بود بسبب افتادن آب دهن مبارک آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم در ان و سیر
کردن جماعت کثیره است از طعام یسیر چنانچه در جنگ خندق از یک بزغاله و نان یک صاع
جو که بحساب بمیزان السلطنت کلکته قریب دو سیر و سه ربع سیر شده هفتصد کس را سیر فرموده بود و ازین
این معجزات معجزاتیکه از آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بوقت ولادت و اوقات دیگر ظاهر شده بیش
بیرون از حد عد و شمار اند که اگر احاطه همه آنها کرده شود یک مجلد ضخیم مضاعف این رساله بلکه زیاده
از این حجم باید نوشت و مرتب کرد لهذا ازین امر اعراض نمودیم خلاصه کلام هم آنکه بالاجماع ...

معجزات از جناب سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم متواتر اهل اسلام ثابت است و اجماع و
اتفاق اینگونه جماعت کثیر و چنین جم غفیر که افراد و اشخاص آن اکثر و بیشمار و زیاده از لکها که و کرورها متجاوز
بوده باشد و ... از علما و عقلا و اصحاب دیانت و اتقا و ارباب فهم و فطانت و ذکا موجود بر امر باطل و کذب
و نحو آن از قبیل محالات است و اگر اینگونه تواتر که در هیچ زمانه زمانی سلسله آن منقطع نگردیده و تواتر چنین اشخاص
که مثل جناب امیرالمومنین علیه السلام و اولاد معصومین آن امام عالیمقام که موصوف بکمال ورع و تقدس
و صلاح و سداد بوده اند و نهایت اهتمام و مبالغه در ممانعت کذب و افترا داشتند و از کذب و دروغ و سایر
و جمیع گناهان معصوم و مبرا بوده اند چنانچه جمیع اهل عصر این حضرات دوست و دشمن و موافق و مخالف
بتقدس و اتقای ایشان اقرار و اعتراف داشتند و هم چنین دیگر صحابه کرام و تابعین فخام و زهاد و عباد عظام
و علما و اتقیا ذوی العز و الاحترام که هیچ منصف را در ورع و تقدس شان مجال گفتگو نیست در اینجا
داخل نمی باشند مفید یقین و قابل احتجاج نیست پس هرگاه تواتر قابلیت افاده یقین و لیاقت محل خواهد داشت
پس بسبب انعقاد چنین تواتر و اتفاق هر مرد منصف را واجب و لازم است که بحقیقت نبوت جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد کند و از تعصب و اعتساف دست بردار شود و بالجمله هر شخص که ماهر و واقف از احوال سلف
است او را بخوبی معلوم است که در عهدی که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم دعوی پیغمبری نمود هیچکس از عالمان
علوم و شرایع انبیای سابقین و واقفان اخبار و آثار سابقین در قریش موجود نبود و اکثر افراد ایشان موصوف
بصفات ذمیمه و متصف بصفت جهل و نادانی بودند و در قوم دیگر اگر علما موجود بوده اند از جناب رسالتمآب و ایشان
اصلا رسوم ملاقات و آمد و شد بمیان نبوده و از کسی آنجناب هیچ علمی بوجهی من الوجوه تحصیل نفرموده و
هیچ چیز را نیاموخته و هیچ کتاب را نخوانده با وجود این چنان کلام فصیح و بلیغ آورد که تمام عرب با آن همه از آوردن
مثل آن عاجز شدند و چنان کلام شریعت نظم رسانید که یک یک سوره آن بر چنین مکارم اخلاق و محاسن
اوصاف و آداب کریمه و شرایع قویمه متضمن است که دوست و دشمن از آن مجال انکار و اعراض ندارند و در ...

شریعت مقدس خود برای بهتری بندگان و رفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و معاشرات و حدود و
احکام حلال و حرام الی غیر ذلک چنین قواعد و قوانین جلیله سدیده را منضبط و معین فرموده که هر چند عقلای
زمان و عقلای جهان تفکر کنند هیچ خدشه و شبهه در میان آوردن نتوانند و هیچکس بهتر از قواعدیکه در شریعت
آنجناب مقرر شده معین و مقرر کردن نتواند پس هر دو عاقل منصف بنابراین امر و بنابر اموریکه سابق آنرا
بیان کردیم کالشمس فی نصف النهار روشن و آشکار میگردد که آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم یقینی بی من الله و
لا ریب پیغمبر و فرستاده خدا بوده اند و در اینکه آنعالیجناب رسول حق بوده هیچ مقام شک و اشتباه نیست
لکن اگر کسی کجی و اعتساف کند و دیده و دانسته از حق منحرف شود پس علاجش چه توان کرد و کنون معلوم
باید کرد که اگر نصاری چنین تقریر اهل اسلام را که حالش مذکور شد مسلم نخواهند داشت ایشان را چاره در اثبات
نبوت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام نخواهد بود و منکرین و ملاحده و چنین فرقهائیکه نبوت حضرت عیسی
قائل نمیباشند یا هیچ نبی و پیغمبر را حق نمیشناسند باقی نخواهند ماند و عاجز و حیران خواهند شد و همچنین اثبات
حقیت نبوت هیچ پیغمبری از پیغمبران بر منکرین و از ایشان ممکن نخواهد گردید زیرا که حضرت عیسی خواه پیغمبران دیگر
در پیش ما نحن خواه هر چه نمایند که معجزه را ظاهر فرمایند و حقیت انجیل و معجزات آن از آنفرق منکرین قائل نمی شوند پس
لاجرم نصاری را سوای ساکت شدن از آنفرقه با هیچ تدبیری هم نخواهد رسید اگر بر صدق معجزات تواتر
ظهور را سند خواهند آورد ما هم متواتر خود بر نصاری حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
را ثابت خواهیم کرد و بالغرض هر چه نصاری بر حقیت نبوت حضرت عیسی خواه حقیت پیغمبران دیگر در مقابل
فرق منکرین دلیل قائم خواهند کرد ما هم مثل آن دلیل یا بهتر از آن قائم خواهیم نمود در مقابله نصاری و قرآن
و امثال آنها حقیت نبوت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین بلکه حق سبحانه و تعالی
فضل و شرف داده است اهل اسلام را بر جمیع فرق دین او هم که پیغمبر ما را معجزه عطا فرموده است که تا
بقیام قیامت باقی است و آن قرآن مجید است چرا که هیچکس در هیچ وقتی از اوقات و در هیچ زمانی از ازمنه

نمیتوانند که مثل آن چه را بهتر از آن بیارد بخلاف فرق دیگر که نزد کسی از ایشان چنین معجزه پیغمبر شان موجود نیست
شده تا بقیامت باقی بوده باشد پس اهل اسلام را درین امر هم فضیلت حاصل است بر فرقهای اخر و
اثبات نبوت پیغمبر خود ایشان از خلاف فرقهای دیگر آسان تر وَذٰلِکَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَاءُ
وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ **دلیل دوم** بر حقیت نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم بشارات آسمانیست
که مذکور و موجود است در کتابهائیکه نصاری آنها را بنام ترجمه انجیل و توریت موسوم کرده و بمعرض
انطباع درآورده در اطراف واکناف عالم رواج داده اند و هر چند ثابت نمیباشد که آن کتب
ترجمه کتابهای آسمانیست که از جانب خدا نازل شده زیرا که در آنها چنان امور قبیحه و شنیعه مندرج که هرگز
شایان شان صحف الهیه و سزاوار رتبه کتب سماویه نمی باشند و امور بجانب پیغمبران در ان کتب نسبت کرده
اند که هیچکس از دینداران چنین امور را بانبیا روا ندارد و علاوه برین از ملاحظه آن کتب صاف ثابت میشود که اکثر
هست همینقدر هست که آن کتابها ترجمه چنین کتب است که بعض اشخاص حواریین و غیرهم بطرز تواریخ
و سیر در بیان احوال حضرت عیسی و غیره انبیا آنها را جمع و تالیف کرده اند نه اینکه آن کتب ترجمه صحف
سماویست الی غیر ذلک من امثال الاحتمال المذکور لکن هرگاه نصاری مدعی امر مذکورند اهل اسلام
را میرسد که بمقتضای اَلْزِمُوْهُمْ بِمَا الْتَزَمُوْا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ ازان کتابهای نصاری استدلال و احتجاج
کنند حالیا دریافت باید کرد که این ترجمها که نصاری بمعرض انطباع درآورده اند با وجود اینکه از قصور
مترجمین از درجه افاده و استفاده ساقط میباشد و تحریف و تغییر نیز در آنها واقع شده حتی که تراجم
عربیه و فارسیه و هندیه هم در مقامات بسیار باهم اختلاف و مباینت دارد لکن با وجود این نیز بحمد الله با
کثرت بشارات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دران مندرج که احاطه آنها خارج است از طرز این رساله مختصر
لکن یمناً و تبرکاً موافق عدد متبرک حضرات آل عبا علیهم الآف التحیة و الثنا ازان بشارات درینمقام
پنج بشارت را بیان میکنیم و این دلیل احتجاجیست که کسی از اهل انصاف در تسلیمش مقام انکار نیست نزد

ونزد اہل کتاب ہم مسلم زیراکہ خودشان در اثبات بعض امور خویش بجانب شمول دلیل مذکور الحال متشبث
اند چنانچہ این پادری خودش در ہمین رسالہ در بیان علامت چہارم ہمین افادہ فرمایند اول خبر
پیدایش محمد مسیح نبی نداد مگر خبر پیدایش عیسی مسیح از زمانہ آدم ہموارہ منتشر شدہ
انتہت عبارتہ بالترجمۃ الفارسیۃ پس معلوم شد کہ اگر در انجیل یا در کتابی دیگر از کتب سابقہ خبر پیدایش
خواہ مبعوثیت پیغمبر یا وارد شدہ باشد وبآن استدلال کردہ شود پس این استدلال تام میباشد و ما
درینمقام باثبات میرسانیم کہ بشارات آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در انجیل وغیرہ مذکور پس ضرور
است کہ پادری صاحب ودیگر نصاری بحقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اقرار
واعتراف کنند واین افادہ خود را کہ اول خبر پیدایش محمد مسیح نبی نداد باطل وکذب دروغ
بفہمند و در مقام دیگر پادری مذکور چنین می نگارد لکن از تولد شدن عزیز اللہ یک ستارہ نمایان
شد آنکہ خبرش در توریت بودہ انتہی کلامہ بالترجمۃ الی غیر ذالک واین کلام کہ مذکور شد ہم
تایید مطلب ما می نماید الحال آن بشارتہا را ذکر می کنیم

بشارت اول

در فصل بیست
ویکم از کتاب نبوت اشعیا مذکور است ونظرت فارسین کیبین حد سار الکمار والاخر الکجمل
لیسمعوا سماعا کثیرۃ خلاصہ اش آنکہ حضرت اشعیا میفرماید دیدم دو سوار را کہ یکی از ایشان
سوار خر کوش است و دومی سوار شتر تا کہ بشنوند نصیحتہا را مردم بسیار و در اینجا بشارت
ولادت حضرت عیسی علیہ السلام وجناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ ... موجود زیراکہ سواری شتر
در عرب شایع و مرسوم بود و معمول آنجناب ہمین بودہ کہ بر اشتر سوار میشدند بعد از عبارت مسطور
در آواخر متعلقات کلام مذکور چنین مرقوم بودہ وقبل راکب من الاثنین اجاب فقال سقطت بابل العظمی
وکل اصنامہا ومصنوعات الایدی التی بہا انخسفت الی الارض حاصلش آنکہ حضرت اشعیا فرمود
چنین می بینیم کہ یکی از آن دو سوار میگوید کہ بابل عظمی ہمہ بتہای آن افتادند و ہر چہ مصنوعات

ایدی فی اعداو بر دست تا مردمان از هیبت خود ترسیده و نابکرده که نهفته بودند همه نزد ریزه گشتند و مثوه و نابود
گردیده بخاک آمیز شدند و اظهر من الشمس است که بت شکنی و قلع و هدم صور و تماثیل مخصوص درین جناب رسالتپناه
صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا که در عهد همان جناب امر مذکور بقوت سرپنجه ید الهی بتقویت و نصرت
الله الهادی باحسن وجوه واقع گشته بالجمله زیاده تر از بشارات مذکوره کدام بشارت واضح و صریح خواهد بود
پس منصف را باید که انصاف نماید و حقیقت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم اقرار و اعتراف
فرماید **بشارت دوم** در فصل مذکور مزبور النبوة فی العرب بنی قیدار یعنی نبوت
در عرب یا اولاد قیدار است و این عبارت بشارت صریح است بحقیقت نبوت جناب خاتم النبیین
صلی الله علیه و آله اجمعین زیرا که قیدار از اجداد کرام آن پیغمبر عالیمقدار است و نسب شریف آنحضرت
برین نهج است کما یصح ببعض الروایات محمد صلی الله علیه و آله و سلم پسر عبد الله و عبد الله پسر
عبد المطلب و عبد المطلب پسر هاشم و هاشم پسر عبد مناف و عبد مناف پسر قصی و قصی پسر کلاب
و کلاب پسر مره و مره پسر کعب و کعب پسر لوی و لوی پسر غالب و غالب پسر فهر و فهر پسر مالک و مالک
پسر نضر و نضر پسر کنانه و کنانه پسر خزیمه و خزیمه پسر مدرکه و مدرکه پسر الیاس و الیاس پسر مضر و مضر پسر
نزار و نزار پسر معد و معد پسر عدنان و عدنان پسر اود و اود پسر یسع و یسع پسر همیسع و همیسع پسر سلامان
و سلامان پسر نبت و نبت پسر حمیل و حمیل پسر قیدار و قیدار پسر حضرت اسمعیل و اسمعیل پسر حضرت ابراهیم
علی نبینا و علیهما السلام و حضرت ابراهیم پسر تارخ رضی الله عنه فلا اعتبار با وجود این بشارت واضحه پس حکم
کرا در حقیقت نبوت آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم مقام اشتباه باقی نمانده لکن وای ناانصافی کدام بشارت
سوم در باب چهاردهم انجیل یوحنا بعبارت عربی چنین مسطور و انا اسال ابی فیعطیکم مسلیا آخر لیثبت
معکم الی الابد انتهی یعنی بطریق ترجمه انگاشته اند و انا التمس الاب فیرسل الیکم فارقلیطا آخر لیمکث
معکم الی الابد [illegible] فارقلیطا بمعنی شافع است و دو اسطه و تسلی و محمد که [illegible] است بطرف معنی [illegible]

احمد و محمد که اسمای شریفهٔ پیغمبر ماست و در انجیل فارسی چنین مرقوم است که من از پدر خواهم خواست که او تسلی
دهنده دیگر بشما خواهد داد که تا ابد با شما خواهد ماند انتهی و این بشارت نیز اشارت صریح است بجانب
حقیت نبوت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که تسلی بودن آنجناب اظهر من الشمس است و کسی
از انبیا اینچنین تسلیها به امت خود داده که آنجناب به امت خود ارشاد فرموده و از همین جهت لقب آنجناب
بشیر و نذیر است که بشارت دهنده است دوستان خود و تخویف کننده مخالفان خود میباشد و [illegible]
و انچنان است که آنجناب تسلی بشارت داده است امت مرحومهٔ خود را باین امر که همگی در بهشت
داخل خواهند شد حتی که عاصیان امت خود را که بی توبه میرند هم تسلی باین کلام شفقت التیام فرموده که
ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی یعنی ذخیره کرده ام شفاعت خود را برای آنها از
امت خود که گناهان کبیره و اصرار بر گناهان صغیره از ایشان صادر شده و قبل از توبه مرده اند خلاصه سوای
حدیث گونه گناهان بسیار دیگری [illegible] تسلی و تشفی ارشاد فرموده جان من فدای چنین پیغمبر است جان باد که شفقت
و عطایش بر حال امت [illegible] شفقت پدر و مادر مشفق نسبت باطفال خود بوده بلکه از ایشان [illegible] تسلی بودن
آنجناب شک کردن سوای سوفسطائی دیگر از کدام کس میتواند شد و اینهم ظاهر است که معجزهٔ آنجناب که
قرآن مجید است و احکام آن تا بقیام قیامت باقی و ورای آنجناب هیچ پیغمبری نفرموده که من تا قیامت
با امت من خواهم ماند و بعد از من پیغمبری مبعوث نخواهد شد بلکه حضرت عیسی وعده کرده آن تسلی [illegible]
خواهد ماند تحقیق بیانم هم در جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله بخوبی واضح گردید و اگر از کلام [illegible]
موعود حضرت صاحب العصر والزمان علیه السلام که نائب و خلیفهٔ دوازدهم پیغمبر است [illegible]
حضرت عیسی غیره انبیا که حیات بوده موجود میباشند و تا بقیام قیامت باقی خواهند ماند و [illegible]
در خلق ظاهر و آشکار خواهند گردید و در همان وقت حضرت عیسی هم از آسمان تشریف آورده پشت سر ایشان نماز خواهند کرد
[illegible] تا هم [illegible] مطلب است زیرا که هر چه دلیل حقیقت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم است همان بعینه دلیل حقیت [illegible]

نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بالجمله با وجود اینگونه بشارتها کدام منصف اشتباه در حقیت
نبوت پیغمبر ما خواهد نمود **بشارت چهارم** در فصل رابع انجیل یوحنا در ذیل مکالماتیکه فیما بین
حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و زنیکه از اولاد یعقوب بوده است واقع شده مذکور است قالت له المرأة
یا سیدی اری انک نبی آباؤنا سجدوا فی هذا الجبل وانتم تقولون ان المکان الذی ینبغی ان یسجد فیه هو باورشلیم
قال لها یسوع ایتها المرأة صدقینی انه سیاتی ساعة لا فی هذا الجبل ولا فی اورشلیم تسجدون للاب و در ترجمه
انجیل که فارسی است چنین مذکور است زن باو گفت حضرت فهمیدم که پیغمبری پدران ما درین کوه پرستش مینمودند و شما میگوئید
که در اورشلیم مقامیست که در آنجا پرستش میباید عیسی باو گفت ای زن سخن مرا باور کن که وقتی است که نه درین کوه
و نه در اورشلیم پدر را خواهید پرستید و درین کلام بشارت ارتسام چنانچه می بینی بصراحت خبر تحویل قبله است از بیت المقدس
بجانب کعبه معظمه که در عهد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم این امر بحکم ربانی واقع شد زیاده ازین کدام بشارت
صریح خواهد بود پس بر هر عاقل منصف اعتقاد حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم واجب و
لازم است و این عبارت متضمن بعض فوائد آخر هم هست که عنقریب در مقام مناسب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
بشارت پنجم در فصل دوم مکاشفات یوحنا چنین مذکور است الظافر فهکذا یلبس البیاض ولا امحو
اسمه من سفر الحیاة وانا اعترف باسمه قدام ابی وقدام ملائکته انتهی و در ترجمه فارسیه ترجمه عبارت
مذکوره چنین مرقوم است هر که غالب آید بجامه سفید ملبس خواهد گشت و نام او را از کتاب حیات محو نخواهم نمود بلکه بنام وی
نزد پدر خود و نزد فرشتگان او اقرار خواهم نمود و این کلام حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام چنانچه می بینی بشارت
صریح است بحقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که غالب بودن آنجناب اظهر من الشمس
است چرا که حضرت عیسی علیه السلام مسلط بر یهود نبود بلکه همواره از دست اشقیاء یهود بخوف و ایذا ماندند
و جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم البته تمام مشرکین و یهود را خوار و ذلیل فرمودند و همچنان [illegible]
و کفره و نصاری [illegible] مغلوب آنجناب گردیدند [illegible] که عیسی علیه السلام بشارت [illegible]

کردن نهند و از حقیت نبوت آنعالی قباب انکار و انحراف نکنند غرض علامت آنجناب که بجدی بوده که
مذکور گردید و آنهم ظاهر و آشکار است که همیشه معمول و شعار و دثار آنجناب و اولاد امجاد و اصحاب آنجناب این
بوده که لباس سفید می پوشیدند و آنحضرت و اولاد طیبین شان صلوات الله علیهم اجمعین احادیث بسیار در
مدح سفید پوشی ارشاد کرده اند پس حقیت نبوت آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر و آشکار گردید و این تر
تمام و الا از کتابهای ایشان همچنین خواهیم نمود و حصر بحسب نیست بلکه دین آنحضرت تا بقیامت باقی خواهد ماند و متحقق این
امر در جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم سوای پیغمبران دیگر اظهر من الشمس و ابین من الامس است
اکنون باز بر ذکر همین قدر از بشارات اکتفا می کنیم و سوای آن بشارتهای دیگر ضمناً در میان این رساله
در مقامات لایقه بیان خواهد شد پس عاقل لبیب منصف را باید که با وجود این چنین بشارتها شک
و اشتباه را در مقدمهٔ حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله الاطیاب هرگز هرگز در خاطر خود
راه ندهد و بریسمان مستحکم نصفت و حبل المتین انصاف متشبث گشته از کجی اعتساف دست بردار شود و
بحقیت نبوت جناب محمد مصطفی علیه آلاف الصلوة والتحیة والثنا اقرار و اعتقاد کند الحال ما متوجه شویم
بسوی ذکر افادات نصرانی مذکور الحال و معطوف میکنیم عنان توسن قلم را بجانب تحریر جواب حق و صواب
اشتمال و علی الله التوکل و الاعتماد و منه الهدایة و الارشاد ترجمه **قول پادری**
اهل کتاب در این رساله که علمای نبی الله بود و نسبت اتفاقاً از [illegible] جمعی از [illegible] مذهب عیسائی
از بعضی علمای اهل اسلام در بنارس ملاقات شد و در نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم سخن در میان آمد و او از
گفت که عیسائیان از اهل اسلام صداقت و دلیل نبوت محمد میخواهند در جواب این سخن آن عیسائی
روز دوم این پارچه کاغذ را فرستادند و جواب آن از عیسائیان خواستند نقل آن پارچه این است
خاکپای علمای [illegible] ساکن موضع [illegible] آستانه [illegible] ضلع اعظم گده از علمای ان نصرانی سوال میکند
که از شما نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از دلیل [illegible] میخواهیم که سبب نبودن [illegible]

صلی الله علیه وآله وسلم کدام خلاف نزدیک عقل و محال پیدا میشود و اگر شما نبوت محمد صلی الله علیه وآله وسلم
از دلیل نقلی باطل میکنید پس ما از شما می پرسیم که در انجیل یا زبور یا توریت بکدام جا نوشته است که محمد صلی الله علیه
وآله نبی برحق نخواهند بود بلکه در اکثر جاها در انجیل بشارت و کنایه حضرت عیسی بحقیقت نبوت محمد صلی الله علیه
حرف زده است و این خاکسار بسبب کمفرصتی و خوف طول آن اشارهها را ننوشته است هر شخصی که در بیان
[illegible] از انجیل [illegible] اینها [illegible] که جواب این کلام
عالمانه بطریق مناظره بدهید الله الهادی الی الصواب از خواندن این پارچه در شروع از مولوی صاحب
تا آخر یک لفظ است یعنی شما مردم را نصرانی میگردانید یا مردمان که نصرانی هستیم مگر عیسائی هستیم
در انجیل مقدس ناصری خداوند عیسی مسیح اگفت چرا که جناب در شهر ناصره پرورش یافت مقام شد
از جمله کلام پادری انقدر که نوشته شد هیچ منظور بود

جواب باصواب

ما دامیکه این پادری ثابت نکند هرگز از مجرد ادعای و بدرجهٔ ثبوت نمیرسد که مولوی نعمت علی در
جواب طلب دلیل حقیقت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله کلام را که این پادری از ایشان نقل
کرده است نوشته فرستاد زیرا که میتواند شد که فقط مذاکرهٔ حقیقت و بطلان نبوت جناب سید المرسلین
صلی الله علیه وآله وسلم با امری دیگر منشأ نوشتن کلام مذکور و فرستادن آن شده باشد پس با وجود تحقق
این احتمال نوشتن کلام مذکور را خلاف آداب مناظره نباید دانست و اگر احیانا هم چنین واقع گردیده است
پس محتمل که مولوی مذکور را از آن کلام بانیظر استدلال کردن مطلوب باشد که هیچ امری که مبطل نبوت
جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بوده باشد در انجیل و توریت و غیرهما مذکور نیافته شده و نبوت
آنجناب از بشارات انجیل ثابت میگردد و هیچ دلیل عقلی هم بر استحالهٔ آن قائم نیست پس چه وجه انکار امر مذکور
و کدام سبب عدم اقرار او مسطور است غرض هر چند که مولوی مذکور اسباب عدم فرصت و غیره
چنانچه در عبارت مرقومه مصرح اتفاق نوشتن آن بشارات نشده لکن ما آن را بیان کرده ایم

نصرانی بزول نصاری بنابر تحقیق دفع ملال البته هیچ قباحت نیست علاوه برین احتمال است که مراد مولوی
مذکور از عبارت سابقه این بوده باشد که از علمای ملت مذهب نصرانی چنین مسئله اکثر شنیده پس اینکه پادری صاحب تحاشی
مولوی صاحب به او نسبت کرده اند که او در عبارت مسطوره اطلاق نصرانی بر قوم نصاری کرده سخن علیل و مخالف
با اصطلاح است قطع نظر ازینکه امر مشهور و مقبول و قانون مقرر و مسلم بین العقلاء و العلماست که لا مشاحة
فی الاصطلاح یعنی مقرر نمودن اصطلاح هیچ محل مضایقه نمی باشد و ازین جهت تمام قبائل و اقوام بسبب
اصطلاحات اسمای چند وضع و مقرر کرده اند که در زبان دیگر مستعمل و مروج نمی باشند کسی با هیچکس از قبائل و عشایر
ملکی دیگر بنا بر اعتراض نمی کند و اینهم ظاهر است که در نام نهادن ضرورت تحقیق وجه تسمیه نیز غیر حاصل پس اگر
بالفرض بدون تحقیق وجه تسمیه یا وجه اسناد هم بشخصی اصطلاحی مخصوص اینچنین مقرر کرده اطلاق نصرانی بر افراد
نصاری بر قوم مذکور نموده باشند پس اصلا درین امر برای نصاری جای گفتگو و اعتراض و مقام انکار و انقباض
متحقق نمی باشد خصوصا نظر باینکه در زبان عرب هیچ معنی آن لفظ نیز چنان نیست که اطلاق آن بر ایشان ناخوش و مستلزم
نسبت صفتی قبیح و اسناد امری فضیح بجانب نصاری بوده باشد پس استعمال لفظ مذکور را اعتراض کردن و از آن
اعتراض لازم شمردن بیوجه و محال و از حلیه صحت عاری و عاطل است هرگاه مخاطب این را دریافت کرد پس مخفی
و پوشیده نماند که هر چند کمتر فقره از فقرات رساله پادری خالی ازین امر می باشد که عاری از افاده مطلب یا خالی
از فصاحت یا بی محاوره یا غلط و محل اعتراض نبوده باشد لکن بنا بر رعایت اختصار به تعرض فقراتیکه تعرض
نمودن آن لازم یا اقرب بلزوم است و در ترجمه ذکرش نیز غیر مستغنی اکتفا کنیم پس میگوئیم اینکه در رساله
پادری صاحب مبین اتفاقا از شخصی خادم دین مذهب عیسائی و از کسی عالم اهل اسلام در بنارس ملاقات شد پس
نهایت مقام تعجب است زیرا که مصاف از تکبیر مذکور ظاهر میشود که این پادری از احوال مولوی نعمت علی و آن
پادری که از مولوی مذکور روزی مذاکره بمیان آمده بود جاهل و ناواقف می باشد حالانکه عدم واقفیت
یعنی چه آیا نمی بینی که خود نام مولوی نعمت علی را در ضمن عبارت شان نقل کرده افاده پادری را خواندن آن

این پادریها نموده چه حسن بالست برخواندن تحقیق تکرار را موقوف داشته‌اند سبحان الله آیا اگر
پادریصاحب عبارت مولوی مسطور را بچشم خود می‌بینند یا کسی دیگر ایشان را می‌شنوانید پس مقام تکرار نمی‌بود
و اینکه افاده پادریصاحب که عیسائی هستیم پیش چیده نماند که عیسائیین آن کسان را گفتن سزاوار است که
موافق طرز و طریقه حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و مطابق ارشاد آنحضرت جناب شان را بنده
خدا و عبد مربوب بفهمند و موافق ارشاد و بشارات آنجناب چنانچه قدری از آن مذکور شد جناب
محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را پیغمبر برحق بدانند و پیروی و اطاعت ایشان را در افعال و اقوال
واجب لازم بشمارند نه آن مردم را که برخلاف ارشاد حضرت عیسی ایشان را پروردگار و خدای خود
می‌فهمند و نسبت اسناد قبیح را بجانب حقتعالی اعتقاد خود گردانیده‌اند چنانچه از کلام پادریصاحب هم
چند جا درین رساله ظاهر میشود که بالوهیت حضرت عیسی قائل هستند و علاوه برین برخلاف حضرت عیسی
از تابعداری جناب خاتم النبیین دست بردار شدند و انکار از حقیت نبوت آنجناب کردند و خدا را صاحب ولد
میدانند پس حاشا که چنین مردمان مصداق عیسائیین بوده باشند و هرگز عقل هیچ عاقل گوارا نمیکند که
حضرت عیسی العیاذ بالله آشامیدن شراب را که مزیل عقل و شعور و مورث صد با فتنه و شرور است
درست میدانستند و گوشت خوک را که حیوان نجاست و غلاظت خوار است میخوردند و میخورانیدند و زن
خود را با کسی دیگر از محارم معاذ الله کشاده رو با آن لباس که از آن بالکلیه حجم و مقدار اعضائیکه
پوشیدن آن نزد تمام عقلا و ارباب حیا لازم و مناسب است ظاهر نمایان بوده باشد در میان
نامحرمان می‌آوردند و از ختنان که سنت و طریقه حضرت ابراهیم خلیل است اعراض و انکار داشتند
پس صاحبانیکه عقائدات و عقائد چنان و افعال و طریقها چنین اختیار کرده‌اند و این امور را هرگز
بدی نمی‌فهمند ایشان را بطور عیسائی توان گفت و چگونه تابع حضرت عیسی توان شمرد خلاصه که در نفس الامر
این صاحبان را عیسائیین گفتن بیوجه بوده باشد لکن هرگاه خوشنودی پادریصاحب همین امر است ما بیاییم

ناطقشان در مقامات آتیه در اکثر مقامها تعبیر از ایشان و از قرآن و امثال ایشان بلفظ عیسائی خواهیم کرد
و این اصطلاح جدید مقرر خواهیم نمود که قاعده لا مشاحة فی الاصطلاح امر معمول و مقبول عقلا و علما است
بنا برین در رسائل مذکور مسطور شد افادهٔ پادری در انجیل مقدس ناصری خداوند عیسی مسیح را الی آخره دریافت
باید کرد که اطلاق انجیل برین کتاب که تراجم آنرا عیسائیان بمعرض طبع آورده اند اصلا وجه وجیه ندارد
زیرا که نزول آن از جانب خدا ثابت نیست چرا که دران کتاب چنین مضامین قبیحه و امور شنیعه مندرج که شایان
انبیاء الهیه نیست و در صحف سماویه نیست و از دیدن تراجم آن صاف ظاهر و عیان میشود که آن کتاب را
یکی از حواریین و غیرهم بطرز تواریخ در بیان حال حضرت عیسی جمع و تالیف کرده است و طرز آن چیزی مثل قرآن
مجید که از ان صاف ظاهر میشود که کلام خدا است مشتمل بر تضمن چنین اوامر و نواهی که تخاطب منزل علیه و امم
شده و مشتمل اخبار ارسال و تنزیل رسول مرسل و کتاب منزل الی غیر ذلک من کمال الفصاحة والبلاغة و علو
المتضمن علی النکات و الدقائق فقط الامور الشنیعة القبیحة منها نیست پس بر صاحب لازم است که بدلیل قاطع
ثابت کنند که این کتاب انجیل است نه اینکه بدون اثبات امر مذکور اطلاق انجیل مقدس بران نمایند سبحان
الله آیا تقدس این کتاب بتما همین است که آنرا مصدق کتابی کرده باید که دران کتاب نشامیدن شراب و ارتکاب
امر شنیع بدختران خود و ایلاد اولاد از ایشان العیاذ بالله من ذلک کله مستند بجانب بعض انبیا است چنانچه
این حال عنقریب مذکور و مبین خواهد گردید بعد ازین دریافت باید کرد که اطلاق خداوند بر حضرت عیسی در مقام
در مقامات آتیه اکثر ازین رو گذشت که پادری صاحب ایشانرا خدای خود پنداشتند چنانچه در بعض افادات
آینده شان این امر مصرح هم هست پس سراسر بیوجه و مستقبح است زیرا که اگر حضرت عیسی العیاذ بالله خدا
بوده اند پس چه معنی دارد پیدا شدن شان از شکم مریم علیها السلام و مردن و مصلوب و مقتول شدن و باز
زنده گردیدن پس از سه روز که خود این پادری اقرار و اعتراف اینهمه نموده است چه اینهمه چیزها بر خدا
محال است علاوه برین تمام لوازم بشریت در انحضرت موجود بوده پس چگونه عیسائیین بالوهیت آنجناب

انتخاب اعتقاد کرده اند بر این تقدیر بسا نقائص و عیوب بسیار بجانب خدا لازم می آید مثل طعام
خوردن و آب آشامیدن و بول کردن و بیت الخلا رفتن و مانند محتاج بودن بجانب مکان و جهت و لباس
و طعام و غیره الی غیر ذلک من النقائص البشریه حالانکه خدا محتاج بهیچ چیز نمی باشد و هیچ امر معیوب و ناقص در حق او متصور
نیست پس ما حصل جمله حضرت عیسی را خدا دانستن شرک صریح و ظاهر بظاهر بسیار قبیح است و هرگاه باعتراف این پادری
ناصری گفتن حضرت عیسی را ازین جهت که در ناصره پرورش یافته بود نا صحیح شد پس اگر آن افراد انصاری را که
در آن قریه پرورش یافته اند خواه در آنجا متولد شده ازین جهت که نام ناصره نصران هم هست نصرانی بگویند
چه قباحت بلازم آید که هر یک اشخاص مذکوره قوم نصاری بنا بر آنکه مثل و شریک و سهیم شخص مذکور الحال اند در دین
و مشرب یا بنا بر جهتی دیگر از وجوه اتحاد و مشابهت اطلاق نصرانی کنند پس سبب اینکه در جواز اسناد و تحقق
مناسبت و ملابست فی الجمله کافی میباشد هیچ مقام بحث و اعتراض نخواهد بود و پوشیده نماند که اینچه پادری صاحب
اطلاق لفظ شهر بر قریه ناصره نموده اند پس غیر مسلم و محتاج باثبات است چرا که بتتبع و تنقیح بعض کتب لغوی
لغویین معلوم کردم که مقام مذکور قریه است نه شهر

ترجمه قول بی ثبات پادری

چونکه مولوی صاحب از عیسائیان آن دلائل میخواهند که از آن او نشان نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را
بطلان میکنند و خود سوال می نمایند که اگر ما مردم نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از دلیل نقلی باطل
می کنیم پس میخواهند که در کتب سابقه خدا بکدام جا نوشته است که محمد صلی الله علیه و آله نبی برحق نخواهند
بود پس در کلامهای سابق خدا نوشتن این سخن هیچ ضرور نبوده چرا که چنانچه در توریت و انجیل و غیره
مرقوم نیست که اسم و کرشن حق و تا نخواهند بود و چنانچه در حق مسیلمه که در زمان خلافت ابوبکر
خود را رسول الله مقرر کرده بود و مکتوب نبوده همچنان در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم هم نوشتن ضرور
نبوده که او نبی برحق نخواهد بود مگر از دلیلهائیکه نبوت او باطل میشود آنرا من در شش حصه بیان می کنم

جواب حق سمات سالکان مسلک جعفری

نعمت علی کجا در کلام مرقوم ادعای بیجز ف کرده است که اگر پیغمبر خدا العیاذ بالله پیغمبر برحق نمیبود
بالضرور در انجیل و توریت مکتوب میبود که محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر برحق نخواهند بود که در جواب
آن پادریصاحب بفایده این تطویل لاطائل نموده اند اول مطلب مولوی مرقوم و مقصود وی هرچه
هست آنرا بفهمند بعد از ان هرچه خواهند خواه است ارشاد خواهند فرمود در اینکس ظاهر نیست که اگر نصاری
از دلیل عقلی ابطال نبوت میکنند آن ناتمام است زیرا که نزد عقل حقیقت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله
و سلم مستلزم محالی و مقتضی امتناعی نیست اگر هست پس باید که نصاری آنرا ذکر کنند تا اهل اسلام جواب شافی ببینند و
اگر از دلیل نقلی باطل میکنند این هم ناممکن زیرا که ظاهر است هر عاقل مخفی نیست که از آیات قرآن که خود مؤید
امر مرقوم است ثبوت بطلان امر مذکور غیر ممکن است چنانچه ظاهر است بهمین ظهور مولوی مذکور تعرض
این شق ننموده اکتفا نمودند استدلال از توریت و انجیل و غیرها پس نصاری بیان کنند که در آنها کدام جا
مرقوم است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبی برحق نخواهند بود بلکه در اکثر مواضع بشارت آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم در انجیل وارد پس در حقیت نبوت آنجناب کدام جا اشتباه و ارتیاب در جواب این سخن پادریصاحب را
لازم بوده که شقی را از شقوق مذکوره اختیار می‌نمودند و تصریح میفرمودند که از دلیل عقلی نبوت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم را ابطال میکنند یا از دلیل نقلی یا بهر دو طریق تا کلام بی سررشته نمیشد نه اینکه بالکل از تعرض
و اختیار شقوق اعراض فرمودند و زیاده از ان نیست که تعرض حال رد و بشارات مصطفویه در کتاب
انجیل که در کلام مولوی مذکور مصرح است اصلا ننمودند و احوال آن بشارات را نیز از مولوی مزبور دریافت نفرمودند و ازین
امر عجیب تعجب است غرض هرگاه پادریصاحب اعتراف کردند که در انجیل مقدس این امر که محمد نبی برحق
نخواهند بود هیچ جا مذکور نیست پس عدم ذکر امر مذکور از جهت عدم ضرورت بوده باشد لکن این مقدمه که در
استدلال مولوی مذکور در شق ثانی تردید ماخوذ است وقت حاصل گردید پس این تطویل بلاطائل پادریصاحب در شده
که از جهت بخوبی مطلب مولوی مذکور نفهمیده اند و اطراف و جوانب کلام مذکور را کما ینبغی لحاظ نفرموده فلا تغفل قول علما

عیسائی که مترجم شد باین عبارت چونکه مولوی صاحب الی آخر هذا الالفاظ هیچ ضرور نبوده ای پادری صاحب
اینمقام مقام چون و چرا نیست مطلب مولوی نعمت علی هر چه هست ظاهر است پس طول بیان حاجت نیست
مناسب بوده و مولوی مذکور در کلام مسطور هیچ جا این دعوی نکرده که بر تقدیر بطلان نبوت جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم العیاذ بالله منه نوشتن مذکور انجیل هیچ ضرور بوده بعد ازین معلوم نیست
که بجای لفظ بطلان نوشتن لفظ باطل می بایست هم پوشیده نماند که در کلام مولوی دو شق مذکور شده و
دلیل عقلی و احتجاج بدلیل نقلی پس در جواب این جناب پادری صاحب را تعرض شق اول هم لازم بود و
هیچ بر نمه شتافت بتعرض حال بشارات انجیلیه ضرور و متحتم بوده و الا اقل که مولوی مذکور را طلبیده زبانی حال آن
بشارات از خود او بوسیله تحریر و کتابت دریافت میکردند که مقتضای تحقیق و انصاف همین بوده پس
چرا ازین امور اعراض نمودند اینچه معنی دارد و ازین اعراض و اغماض ظاهر میشود که از دلائل عقلیه و عبارات
انجیلیه اثبات بطلان نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم غیر ممکن است و از جواب بشارات
جناب پادری صاحب عاجز اند و الحمد لله علی ذلک و آنچه افاده فرموده که در کلام مولوی نعمت الله نوشتن
این سخن هیچ ضرور نبوده پس جواب آن عنقریب از جواب افاده آینده ظاهر خواهد شد قول عیسائی مراد
که مقبول شد باین عبارت چرا که چنانچه در توریت و انجیل الی هذا اللفظ نخواهد بود پوشیده نماند که بار افتقار
از ثبوت نبوت جناب رسالتمآب بعهده پیغمبر حق بودن آنجناب بنا بر اثبات [illegible] دلائل مذکور تا
[illegible] اگر چه با مطلب مولوی نعمت علی همان بوده باشد که این پادری فهمیده و اگرچه بعض الفاظ در کلام ایشان
غلط و ناتمام بوده باشد لکن ازین امر بطلان نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم لازم
نمی آید چه حال آنجناب العیاذ بالله مثل حال رام و کرشن و مسیلمه و غیرهم نبوده زیرا که بشارتهای آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم خود در انجیل و توریت موجود است چنانچه بدی از جانب مولوی [illegible] جناب پادری صاحب را
هیچ ضرور نیست مگر تحقیقا للحق و [illegible] نوشته شود که [illegible] افاده پادری [illegible]

ثانیا هرگاه عیسی را با جهل آگاه نمودن مخلوقات خود از حقیقت حال او ایشان را گول زدن و غافل گذاشته گمراه
گردانیدن نسبت بجناب باری عز اسمه قبیح ثابت شد نزد تمام عقلا و منصفین پیشان است و هم چنین این امر
برای انبیاست که شتم قبیح با اقرار و اعتراف این پادری چنانچه خواهد آمد و هم باعتراف تمام ارباب
عقل و انصاف تعالی اللّٰه از چنین امر است و هم چنین جمیع پیغمبران از صفات ذمیمه مبرا هستند لاجرم ضرور
است که یقیناً صراحتاً یا باشاره و کنایه بهدایت تخویف بشارت شخصی که دین او بعد از پیغمبری ظاهر شده
باشد اگر آن شخص حق بوده باشد یا بطلان و خلاف حق بودن طریقه او اگر آن شخص طریق باطل بوده باشد
در کتب سماویه و کلمات الهیه مذکور بود و بر زبانی پیغمبران همه شان ظاهر شود چنانچه از همین جهت بشارتها
پیغمبر با کثرت در انجیل و غیره وارد شده پس اگر عیاذاً باللّٰه شریعت و طریقه جناب رسالتمآب صلی اللّٰه علیه
و آله و سلم باطل می بود البته تعرض بطلان این امر عظیم که باعث گردیدگی هزارها بندگان خدا بلکه کرورها در کرورها
بلکه از ینهم زیاده تا قیام قیامت شد در کتب سماویه و صحف الهیه خواه در مکالمات نبویه بالاجمال یا بالتفصیل مذکور
میگردید و هرگاه باعتراف این پادری بحمد اللّٰه حال بطلان نبوت آنجناب در کتب سماویه مذکور نیست بلکه خود
بشارتهای جناب رسالتمآب صلی اللّٰه علیه و آله و سلم دران مذکور و موجود چنانچه معلوم کردی لاجرم
ثابت شد که آنحضرت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم پیغمبر برحق هستند و دین آنجناب سراسر حق و صواب است اینکه
در ترجمه عبارت مولوی نعمت علی موافق نقل پادری صاحب گذشت که در انجیل یا زبور یا توریت بکدام
جا نوشته است که محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نبی برحق خواهند بود پس چنانچه معنی شامل است این همه شقوق
را که ذکر بالاجمال کرده باشند خواه بالتفصیل یا بالاشاره بوده باشد یا بالصراحت زیرا که کلام مسطور بر سبیل عموم
اطلاق است پس کلام مذکور از آنچه ما نوشته ایم منافاتی ندارد فلا تغفل و ذکر این امر و گرشتن که پادری در بین
مقام نموده جوابش این است که اول پادری صاحب را اثبات این امر می باید که آن امر و گرشتن که بغلط
مشرکین کفار آنها را برحق و ما رسیده اند بعد از زمانه حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام مخلوق شده یا

شده اند و حال شان مثل حال مهادیو که مشرکین از ان حضرت آدم را قصد میکنند نیز باشد چنانچه بطلان
رام که اکثر آن قوم مستحقین لعن بر خدا مینمایند پس اول باید صاحب را لازم است که این را اصل بیان کرده
بدرجه ثبوت رسانند بعد اثبات آن ما خواهیم گفت که اگر احیاناً نبی شان در اصل توریت
و غیره هم مرقوم نیست لا اقل اینقدر که مذکور است که شرک و بت پرستی کفر است و حضرت عیسی و پیغمبران
سلف همه برحق اند و منکر شان کافر است و بطریق باطل است هر گاه که رام و کرشن مشرک و منکر
بطلان انبیا و رسل بوده اند در عموم کلام مذکور داخل خواهند بود چنانچه در تصریحات فرقان حمید
یعنی قرآن مجید که در بیان بعض حال و خسران حال کفار و مشرکین و منکرین انبیا و مرسلین وارد شده تمام
مشرکین و کفار داخل میباشند و حال مسیلمه کذاب هست که از عبارات انجیل و غیره بطلان طریق و مذهب او هم
نمایان چنانچه نقل که ما بیشتر از انجیل نقل کرده ایم بزبان حضرت عیسی فرموده و انا اسأل ابی فیعطیکم مسلیا آخر لیمکث
معکم الی الابد یعنی من سوال خواهم کرد از پدر خود پس عطا خواهد کرد شما را تسلی دهنده دیگر که همیشه با شما خواهد ماند هم
صحیح امر مرقوم هست پس اگر مآل کار مسیلمه این شد که بشمشیر اهل اسلام در عهد خلیفه منقلب مع اتباع و اذناب
خود برودی واصل جهنم گردید اکنون از مذهب و جماعت او نام و نشان هم باقی نیست پس اگر پیغمبر حق می بود
البته دین او تا بقیامت باقی میماند پس از عبارت مذکور ظاهر شد که او پیغمبر حق نبوده و همچنین از دیگر عبارات
انجیل نیز بطلان طریقه او ظاهر میشود و از تنصیصات و تصریحات قرآنیه و احادیث معصومیه بطلان دعوت
و دعاوی فاسد و کاسد او اظهر من الشمس است پس مطلقاً و عموماً این ادعا کردن که در کتب الهیه هیچ جا مرقوم نیست که رام
و کرشن برحق نبوده و نخواهند بود و مسیلمه پیغمبر برحق نخواهد بود بعید است از عقل و فطانت باری در تشبیه جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بحال مسیلمه و رام و کرشن و تحریر فقره که ترجمه فارسیه آن چنین گویند همچنان
در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم هم گوئیم ضرور نبوده که او نبی برحق نخواهد بود و چونکه از بشارات انجیل و غیره
کتب الهیه و ادله و براهین حقیقت نبوت آنجناب ظاهر است نهایت قبیح و بعید از انصاف مراسم و اعتقادات

کجا تواند آن کجا رسیدن نسبت خاک را با عالم پاک با جمله کدام درستی را ادعا نموده از اینکه پادری نشنیده یا دیده است
جناب آنکه افضل الموحدین بوده از آدم و ذریتش با اینکه تنها دو را از مشرکین داخل میدانند نعوذ بالله من غلبة العصبیة
با وجود آنها در ترجمه فارسی که از دلیلهای اینکه الخ العیاذ بالله من ذلک کبرت کلمة تخرج من افواههم حاشا ثم حاشا
پنج دلیل اول بوده باشد بر بطلان نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله الاطیاب بلکه از ادله و براهین
رسالت و نبوت آنجناب ثابت که منکرین از جواب آن بحمد الله عاجزند چنانچه دو دلیل در باب پنجم ذکر
شد هر شخص که ادعا دانسته باشد متوجه جوابهای آن بشود شعر خوش بود گر محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود
هر که در وغش باشد و این پادری حصه های ششگانه خود دلیلها اینکه بزعم خود نوشته است عنقریب با ادله
رد آنها فیه با جوابهای شافیه کافیه آنها را باطل خواهیم نمود و ناتمام بودن آنها را کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و آشکار
خواهیم کرد **ترجمهٔ قول بی ثبات** در حصه اول پنج نشان اند آن نشانها اینکه از آنها
نزد عقل نبی برحق ثابت شود بیان خواهم کرد در حصه دوم آشکارا خواهم کرد که آن نشانها در حضرت موسی و
حضرت عیسی بوده در حصه سوم از دلیلهای قرآن و از فعلهای محمد صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر خواهم کرد که این
نشانها در محمد صلی الله علیه و آله نبوده بلکه خلاف این در حصه چهارم ظاهر خواهم نمود که نصیحتهای محمد چنانکه در قرآن و
حدیث مندرج اند از کلامهای سابق خدا برخلاف اند در حصه پنجم آگاه خواهم کرد که رواج مذهب اسلام در
دنیا از خوبی و عقل خدا برخلاف است در حصه آخری خلاصه همه را بیان خواهم کرد **جواب حق ثبات**
اول بجواب حصه اول این مقصد را آشکارا نموده که هر چند این پادری در بیان نشانها ذکر کرده بعضی از آنها
چنین است که در پیغمبر تحقق آن ضروری است تحقق بعضی بر نهجیکه این پادری منظور مقصود داشته هرگز ضروری نیست در
جواب حصه دوم این پادری ظاهر خواهم کرد که اینکه افاده فرموده است که آنهمه نشانها در حضرت موسی و حضرت
عیسی علی نبینا و علیهما السلام متحقق بوده در مقابل اهل اسلام نوشتن آن بیفایده زیرا که ایشان هر دو نبوت
حضرات مذکورین قائل می باشند و خود حقیقت نبوت ایشان را با دلائل قاطعه براهین ساطعه ثابت می نمایند که ایشان [illegible]

است که با نطریق یهود یا نصاری بر مخالفین حجت ثابت کنند اگر بمقابله یهود که منکر حقیقت نبوت حضرت عیسی
هستند یا در مقابله کفار و مشرکین و غیرهم که هر دو جناب را مع دیگر انبیا پیغمبر برحق نمیدانند ذکر کرده است
پس آنها ازین دعاوی بیدلیل کی ساکت خواهند شد می بایست که برانها بدلیل قاطع این امر را ثابت میکرد
پس اقامت براهین قاطعه مسکته که مثبت امر مسطور بوده باشد بر ذمه این پادری لازم است و هرگاه
نبوت حضرت موسی و حضرت عیسی را برانها ثابت خواهد کرد بهر نحو که ثابت خواهند نمود ما نیز بهمان طرز بلکه به
بهتر ازان حقیقت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم را بر منکرین و مخالفین شان ثابت خواهیم نمود
و لله الحمد علی ذلک در جواب حصه سوم ما بیان خواهیم کرد که نشانها و صفاتیکه در پیغامبر می باید همگی در
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم بوجه احسن متحقق بوده و انکار این امر سراسر بی انصافی است و از هیچ آیت
قرآن مجید و از هیچ فعل آنجناب ظاهر نمیشود که در آنجناب صفاتیکه در پیغمبر می باید موجود نبود و در
حصه چارمی خواهیم نوشت که مواعظ و نصائح و اوامر و احکام و اقوال و افعال جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم هرگز مستلزم تکذیب و ابطال کتب انبیاء سابقین نبوده بلکه بارها مواعظ و نصائح
و اقوال و افعال آنجناب متضمن بود بر اظهار اینکه پیغمبران سلف همه برحق بوده اند و دین
و طریقه شان تمام حق و صواب بوده است و کتابهای شان همه برحق و منزل من جانب الله بود
بلکه هر کسیکه منکر امر مرقوم بوده باشد بروی جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم حکم کفر جاری
فرموده باقیماند اینکه آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر مصلحت و حکمت پروردگار بعض احکام
انبیاء سابقین را بحکم الهی نسخ فرمود پس آن اصلا مستلزم انکار و تکذیب نیست چنانچه بر هر عاقل منصف
ظاهر و آشکار است و همچنین در مقدمه عنقریب انشاء الله المستعان بتفصیل مذکور خواهد شد و در ابطال حصه پنجمی
بیان خواهیم کرد که ترویج مذهب اسلام هرگز هرگز منافی عقل و مخالف عدل و خوبی حق سبحانه و تعالی
نیست بلکه طریقه حق و دین متین از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم بفضل او تعالی در بیان ترویج آن دین

عدل و مرا بستر مقتضای معدلت و رحمت خالق ملک منان است و در جواب حصهٔ آخری خلاصهٔ جواب بتکمیل سخنها
را در ضمن جواب خلاصهٔ تحریر خواهیم کرد **ترجمهٔ قول پادری** حصهٔ اول از عقل مردم میدانند که
یا خالق هست با انواع صفتها و این نیز هست آنکه او مقدس و صادق القول است و این عیار سنت
که او بهتری مخلوق خود میخواهد و او انسان را از هوش و عقل مرکب نمود پس برای این است که آنها فریب نخورند
بلکه بر مقصد مذکور در عقل کتبی آنرا از روی عقل دریافت کنند چرا که عقل روشنی خداست **جواب**
واجبی الحمد لله که تمام اهل حق با جمیعهم معتقد و مقر و معترف این امراند که جناب واجب الوجود
هیچ شریک و مثل خود ندارد و واحد حقیقی بجمیع الوجوه است که از تجسیم و ترکیب منزه و مبرا است و اجزای
عقلیه و جسمیه هم از روی تحقیق مقدس و منزه است از جمیع امور قبیحه و صفات ذمیمه صادق القول
و مبرا از کذب است و در حق بندگان خود مهربان میکند که در حق شان انسب و اصلح میباشد چنانچه این امور در
کتابهای ایشان بتنقیح و تفصیل مبین اند که هیچ عاقل منصف را مجال انکار نیست و همچنین ارباب عقل از اهل اسلام
عقل را دلیل قاطع می شناسند و تمام اعتقادات جلیله خود را با دله عقلیه ثابت می نمایند لکن تعجب است
از نصاری که ایشان با الوهیت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام قائل شدند و از اعتقاد توحید مقتضای
عقل و شعور دست بردار گردیدند و اقانیم ثلثه را خدا شمردند و طریقه مشرکین اختیار کردند و نقص و قبح
که لازمهٔ بشریت است بر حقتعالی جائز داشتند و حضرت عیسی پیغمبر خدا را خدا میدانند حالانکه مهمل و بیمعنی و
باطل و عاطل بودن آن اظهر من الشمس است اعوذ بالله من تلک الاقوال و الاعتقادات المسطورة کلها
پس پادریصاحبان را لازم بود که اول خود بر کلام مرقوم عمل میکردند بعد از ان بمقابل قوم خویش کلام
مسطور الطریق وعظ و نصیحت بیان میفرمودند نه اینکه در مقابلهٔ اهل اسلام که خود بیکار اند و مدقائل بجمیع
امور مرقومه میباشند از تمام فرق در بینات باده تر شدند و مبالغه اند بیفائده بذکر افادات مذکوره
پرداختند و عجب است که در ذیل تبیین افادات مسطوره اشاره این مرهم نکردند که مذهب اهل اسلام همین

است خلاصه پادریصاحب در همین رساله در ذیل حصه دوم چنین میفرمایند و خدا و نه عیسی مسیح قدرت و
معجزه نکرده و بروی دوست و دشمن دروغ بستن هم متهم اند و آنها صرف بر نبوت او نه بلکه بر الوهیت او نیز گواهی
میدهند انتهی با رد نا نقله پس اگر مقال سابق پادریصاحب که پیشتر مبین شد حق و صواب است ابطال این مقال
لازم می آید و اگر این مقال است راست ضرور است که مقال سابق باطل و دروغ بوده باشد زیرا که اگر مراد پادریصاحب
از این مقال که عنقریب منقول شد این است که العیاذ بالله حضرت عیسی از جناب باری عز اسمه جدا خدای نصاری هستند
مشرک بودن نشان و بطلان این افاده که از عقل سلیم میدانند که بخالق است لازم می آید و اگر بطرز فرقه ضاله
صوفیه قایل این مراند که خدا در حضرت عیسی حلول کرده است یا از جناب نسبت حدت خواه نسبت اتحاد دارد
پس است قطع نظر از بطلان این هر دو عقلا کدام مشتق زیاده از این است که بجانب حق تعالی نسبت خوابیدن و خوردن
و آشامیدن و ریدن و شاشیدن الی غیر ذلک من اللوازم و الاحداث البشریة کرده شود و بنا برین عقاید
حق سبحانه و تعالی منزه و مقدس باقی نخواهد ماند و بنا بر افاده فرموده اند که منجمله صفات حقتعالی این است که او مقدس
است کذب و دروغ خواهد شد علاوه برین هر گاه عیسائیان حضرت عیسی را بجسمه الشریف خدا فهموده اند و وحدت
تثلیث بکه عدم تجسیم و ترکیب است برخی اثبات نماند و اشتمال اجزاء و اعضاء کثیره و احتیاج بجانب آنها که سرا
عیب و نقصان و مستلزم امکان است لازم خواهد آمد علاوه چنین قول بحلول و اتحاد و غیره مستلزم قول بقبول تجزیه
و ترکیب است العیاذ بالله منه چرا که حقیقت حال این است که هر چیز یکه حال است در مرکب یا متحد است با این بلا شبهه
مانند او تجزیه را قبول میکنند و هر گاه او تجزیه را قبول کرد و لاجرم مرکب بودن او نیز ثابت شد از افاده عیسائی که
و صادق القول است با که حقتعالی را البته صادق القول و منزه از کذب و دروغ میدانیم لکن پادریصاحب تا یه
آن در باطن نبینند کو بظاهر اقرار آن نموده اند زیرا که با وجود موجود بودن بشارات کثیره در انجیل که دلیل واضح
بر حقیقت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه قدری از آن بشارات در ما سبق مذکور شده و قدری
اکنون مذکور خواهد شد از آنحضرت انحراف و اعوجاج دارند و آنجناب را العیاذ بالله پیغمبر بر حق نمیدانند بنا بر

در بیان مقدمه سه‌گانه درمیان انجیل و غیره مذکور و مزبور است آن را معاذالله کذب و دروغ می‌فهمند قول او و ترجمه
فاسیما وانسان را دیوش و بعقل مرکب و مخبط ده آورد و دیوبش نوشتن امثال این عبارت بلحاظ اطراف و جوانب
کلام نداشتن بعید است چنانچه تحریر الفاظ اعمی در مثال فقرهٔ سابقه از عقلا و ارباب ادراک مستبعد و مستقبح باد
پادری از روی عقل الخ هرگاه حقیقت حال ثابت است پس تمام ای گروه نصاری لازم که عقل را دخل داده به انصاف کنند
و اعتقاد الوهیت حضرت عیسی که بطلان آن باوجود ظهور آثار بشریت و احتیاج اظهر من الشمس است دست بردار
شوید و حقیقت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم که با دلائل قطعیه و براهین قویه ثابت است اقرار و اعتقاد
نمایند ترجمه **عقل نبی ثبات** چنانچه مرقوم است که خدا پاکیزه و صادق القول است همچنان
نزدیک عقل ثابت است که ناپاکی و لغو از ذات او بعید است و این همه معلوم است که اگر خدا از سوی خود انتخبی را
نزد نسلهای گمراه آدم بفرستد که آنها را تربیت کند پس البته الله تعالی آن نبی را قدری علامات رسالت
خواهد بخشید تا که برای خلق الله گواهی بوده باشد که او فرستادهٔ الله تعالی است اگر چنین نمی‌باشد مردم از
عقل فصیح آن ناصح را و سندهای او را اطلاع نکنند و خواه مخواه به یقین آورند پس مقرر آنها فریب خواهند یافت
چرا که وقتهای قدیم نبوت هنود ها جابجا ظاهر شدند و یک خلقت را معتقد خود کردند پس رسولان الله تعالی
این امر کم و بیش شرط اند **جواب حق سمات** اهل اسلام خود قائل این امور اند که حق تعالی
پاکیزه و منزه است از لغو و کذب و دروغ بلکه از تمام قبایح و نقائص حق تعالی را مبرا میدانند و نیز مقر و معترف
اند باینکه هر پیغمبر و رسول که از جانب الله سوی خلق مبعوث شود ضرور است که در روی شرعی از معجزات و خوارق عادات
چنان متحقق بوده باشد که اشخاص بکرات از آوردن مثل آن عاجز بوده باشند پس گر این امور در مقابل اهل اسلام
و تصریح نکردن باینکه مذهب شان هم همین است بی انصافی و تطویل بلاطائل است علاوه بدین هرگاه پادریان بحسب انصاف
بالوهیت حضرت عیسی قائل شده و اسناد نشانش و گه و خروج منی و مصلوبیت و مدفونیت را الی غیر ذلک جائز گشتند
بی الله پاکی عیاذا بالله منزه باقی ماند افادهٔ پادری و صادق القول است کذا این صفت هم صفت پاکیزگی

درین مقام کدام ضرورت داشت که پادریصاحب آنرا باوجود آنکه در سابق تحریر آورده اند بار دیگر
ذکر کرده اند و از لزوم تکرار اندیشه نفرموده افاده پادری هم چنان که دیک عقل آنحضرت هر گاه پیغمبری خدا
مبین شد ظاهر کرده بود که آن بار تعالی از زنا پاکی لغو میست پس این کدام امر علحده است که پادری صاحب
آنرا جداگانه بیان کرده اند آفاده عیسائی و این همه را نیز بیهوده و بیهوده و غیر هم همین تقریر است و تا بنمایند که
بر خاطر که هر گاه خدا مبعوث کند ضرور است که چند علامات رسالت و معجزات او بر باشند اگر چنین
نبود و مردم از عقل خود سندها را از ان نتایج صحیح طلب نکنند و خواه مخواه جبر و یقین آورند پس مقرر آنها قرار
خواهند یافت چنانکه در وقتهای قدیم فریب دهنده ها جا بجا ظاهر شدند و خلقی را معتقد خود
نمودند پس در پیغمبر تحقق امور یکه در ترجمه کلام این پادری عنقریب خواهد آمد یا دیگر امور مانند
آن بالضرور میباید و در حضرت عیسی العیاذ بالله چنین امور متحقق نبوده بلکه اموریکه بر خلاف
آنست در ایشان متحقق بوده پس آنحضرت عیاذا بالله پیغمبر حق نبوده اند و این پادری
ادعای اموری که در حق ایشان نموده همه دعوی بیدلیل و ناسلم است چنانچه نصاری
جواب اینکلام بیهوده خواهند داد همان جواب اهل اسلام بمقابل نصاری بیان خواهند کرد
آفاده عیسائی پس رسولان الله تعالی الخ ای پادریصاحب لفظ بر درین مقام چه بود
پس چرا در عبارت هندیه خود لفظی را تحریر کرده اند که ترجمه فارسیه آن عبارت چنین شد چرا
در صفحه آن لفظ هندی را تحریر کرده اند که عبارت مذکور بحال [illegible] دون بیان لفظ
بترجمه فارسیه چنین مترجم میشد پس در رسولان الله تعالی این امور کم و بیش شرط اند و لفظ
کم و بیش هم که بر طرز عوام درین مقام مذکور شده نهایت لغو و لا محل است زیرا که اگر مراد است
که در یک شخص فی الرسالت میباید که صفات آینده کم و زیاده یافته شود پس بطلان آن واضح
است چرا که کمی و زیادتی که از قبیل تناقض است در خصوص یک مقام چگونه متحقق خواهد کردید [illegible]

مراد اینست که هر کاه از صفات آینده چند صفت هم یافته شود تا هم بعبارت ثبوت قبول اندیشیده
پس اگر آنصفات چنین عبارت که تحقق هر یک وصف بنا بران ضروری معلوم میشود و بعد از
نمیابد کرد و بدو این افاده آینده هم که در کسانیکه این چیزها یافته شود پس بلاشک نزدیک عقل
پیغمبر خدا ثابت اند و در کسانیکه آنها موجود نیستند نبی الله بودن شان ناممکن است نهایت باطل و زخرف
خواهد گشت علاوه برین بیان فرمایند که برین تقدیر صورت تحقق پیش کدام و اگر پادریصاحب
سوای این شقوق شقی دیگر از کلمه مسطوره مراد گرفته اند پس آنرا بیان فرمایند تا حقیقت حال ظاهر
و آشکار شود **ترجمه قول نی شات** اول که پاکیزگی و پرهیزکاری شان مشهور بوده
باشد دوم چنین شخصها را طاقت قدرت و کرامات بوده باشد سوم آنها لیاقت آن چنین
توقع داشته باشند که ... مستقیم است چهارم در نبوت شان نه طرفداری خود و نه دیگری بوده باشد پنجم
اگر خدا تعالی پیشتر از زمانه شان از الهام وحی یا کتابی را نازل کرده باشد پس کلام این انبیا کلام
انبیای پیشین را باطل و دروغ نکنند بلکه مطابق آنها یا که قدری زیاده از آنها ظاهر کنند و آنها را
مستحکم نمایند در کسانیکه این چیزها یافته شوند پس بلاشک نزدیک عقل پیغمبر خدا ثابت اند و در کسانیکه
آنها موجود نیستند نبی الله بودن شان ناممکن است **جواب حق سمات** سبحان الله
چه حسن بیان است که پادریصاحب مرحله اول قرار اول را از امور یکه تحقق آن در پیغمبر ضروری
میباشند چنان بیان کرده اند که در حقیقت نبوت حضرت عیسی علیه السلام خلل انداز شده اند و اینکه میگویند که
بسم الله غلط است پس الحق که در شان پادریصاحب بمقام صادق و متحقق است زیرا که در زمانه
حضرت عیسی علیه السلام کثرت نبود مگر برای یهود و فرقهائیکه آنحضرت را پیغمبر میدانستند و تابعان عیسی علیه السلام
اقل قلیل بوده اند و یهود جاحد و از فرق جحود کی آن حضرت العیاذ بالله دروغگو و مفتری میشمردند
و کمتری هم چنین پنداشتند بلکه یهود از وقت الآن در حق لسب آنحضرت عیاذا بالله کلام میکنند

میکنند پس کجا پاکیزگی و پرهیزگاری حضرت عیسی امر مشهور قرار یافت و هرگاه که پاکیزگی و پرهیزگاری
آنحضرت مصداق امر مشهور نشد ناچار بر پادریها حسب لازم آمد که آنجا نعوذ بالله تغییر در حق
نباشند و اگر مراد اینست که بغیر تحقیق تقوی و صلاح محفوظ و معصوم بودن از نواهی و محارم الهی و اوامر
و نواهی جناب باری عز اسمه در نفس الامر ضرور است مشهور بوده باشد یا نه گویا پادریها حسب تصور
تحریر ذکر این را بخوبی نتوانسته اند بلکه خلاف آنرا بیان فرموده اند پس این امر البته در [illegible]
نزد اهل حق هم محقق نیست بلکه عصمت از جمیع گناهان صغیره و کبیره در انبیا شرط است و لله
الحمد و المنه که از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کاری که خلاف امر مذکور بوده باشد پیدا
نشده و هرچه پادری در اثبات عدم اتقای آنجناب ذکر کرده است آن تمام باطل و ناتمام است
چنانچه عنقریب بتفصیل و توضیح خواهد گردید با لجمله اتقا و صلاح آنجناب بانتها رسیده بود که کفار آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم را قبل از ادعای نبوت بلفظ صادق و امین یاد میکردند و کافی است برای
از آنجناب صادر نگردید که آنها را اسناد عیوب و قبایح بهم رسد و الا قبایح انبیا را بسوی آنحضرت
نسبت میکردند چنانچه این امر بر ماهرین علم تواریخ و سیر واضح و ظاهر و الحمد لله علی نعمائه و اینکه [illegible]
فرقه حق از اهل اسلام است که در انبیا عصمت هم ضروری میدانند چه جای مجرد اتقا و صلاح
لکن بخلاف شان حال اهل کتاب همین قول است که اینقدر تحقیر و تذلیل انبیا و رسل در صحف الهیه
نموده اند که چنان مضامین و عبارات را در آن کتب مندرج فرموده اند که از آن ظاهر میگردد که بعض انبیا
دختران شان شراب خورانیده اند و ایشان بی تکلف خورده اند و در حالت مستی از دختران
خود آن امر شنیع کرده اند که ناسخ بزبان هم نمی آید استغفر الله و اعوذ به من شر الشیطان و شر غوایته
چنانچه در حق حضرت لوط همین گمان نموده اند و در حق حضرت ابراهیم نوشته اند که ایشان زوجه ساره بی بی
همشیره خود گفته العیاذ بالله در محل فرعون یا پادشاه جرار فرستاده اند که از زوجه خود بودن ساره و همشیره گاه او [illegible]

و اپس کرد پس با وجود مشتبه ساختن باز بر ایشان متصرف شدند و در حق حضرت داود مندرج کرده اند
که از زوجهٔ اوریای جاثالی در حین حیات او مقاربت کردند تا اینکه وی حامله شد پس شوهر آن زنی اوریا
را بر سر جنگ فرستادند که مقتول گردید بعد از آن زن را در محل خود داخل کرده بزنی گرفتند و
مورد عتاب الهی العیاذ بالله شدند چنانچه اینهمه امور عنقریب بتفصیل از بعض صحف الهیه مذکور و منقول خواهد شد
پس هرگاه حقیقت حال برهمین منوال است موافق مزعوم نصاری کجا پاکیزگی و پرهیزگاری حضرت لوط
و حضرت ابراهیم و حضرت داود علی نبینا و علیهم السلام باقیماند و هرگاه این حضرات مصداق پاکیزه و
پرهیزگار نشدند بمقتضای اِذَا فَاتَ الشَّرطُ فَاتَ المَشرُوطُ بنای نبوت آنحضرات نیز موافق
تحریر پادری صاحب برهم گردید و اینکه پادری صاحب در بیان امر دوم افاده فرموده اند که چنین
شخصها را طاقت قدرت و کرامات بوده باشد اینهم قاصر از افادهٔ مقصود و مهمل است زیرا که هیچکس
از بنی نوع انسان از صفت قدرت کو فی الجمله باشد خالی نیست پس در تحقق پیغمبری قدرت را شرط
دانستن یعنی چه مگر ظاهر مراد پادری از قدرت و کرامات معجزه و امر خارق عادت است و بسبب اجنبیت از
علوم و عدم مهارت چنین الفاظ بخیال شان نگذشت غرض تحقق معجزه البته در پیغمبر ضرور است و
این امر با حسن وجوه در جناب رسالتمآب متحقق بوده چنانچه معجزات آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم بیشتر
مذکور شد و اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله صاحب معجزه نبودند پس چرا کفار و معاندین بسوی آنجناب
نسبت سحر و جادو می نمودند همین امر صاف بر عاقل با انصاف ظاهر میگردد که از آنجناب صلی الله علیه
و آله وسلم امور خارق عادت واقع میشد و در بیان امر سوم اینکه پادری صاحب افاده فرموده که آنها لیاقت
پیشین گوئی نداشته باشند پس نوشتن لفظ لیاقت درین مقام ازو بالیاقت مستبعد است بلکه نوشتن این تحریر
سزاوار که بالفعل از ایشان امور پیشین گوئی صادر شده باشد لکن پادری صاحب را کجا ادراک این باریکیها بهر
حال این امر نیز مثل امر دوم داخل زیرا که پیشین گوئی نیز منجمله معجزات است پس ذکر کردن آن علیحده لغو محض

محض و تطویل بلاطائل الغرض بحمد الله که این امر هم در جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بخوبی
متحقق بوده چنانچه خبرها اینکه آنجناب بطرز پیشین گوئی بیان فرموده اند در سابق بطریق مشتی نمونه از
خرواری مذکور و مسطور شد و این اخبار اخبار غیبیه و اظهار معجزات و کرامات متواتر و اتفاق ثابت است
و انکار آن احیاناً اگر از نصاری صادر خواهد شد پس ابواب اثبات نبوت حضرت عیسی وغیره انبیا بر ایشان
بند و مسدود خواهد گردید اکنون باید دانست که در پیغمبر اینقدر ضروریست که هر معجزه از معجزات قادر
بوده باشد باقی ماند اینکه با معجزات آخر معجزه پیشین گوئی نیز برای او متحقق بوده باشد چنانچه از ظاهر کلام
پادری ظاهر میشود پس این محتاج باثبات و اقامت دلیل است و در بیان امر چهارم اینکه افاده فرموده
اند نیست شان طرفداری خود و نه طرفداری دیگری بوده باشد پس اگر از ان مرادش اینست که آن امور
حق اخبار صدق و راست را که بظاهر نزد مستقلان مشتمل بجانبداری بوده باشد هم بیان نکنند پس تحقق
این امر در پیغمبر هرگز ضروری نیست و پادری صاحب اگر این امر را ضروری میشناسند پس در حقیقت نبوت حضرت
عیسی را باطل میکنند زیرا که کدام تعلی و طرفداری زیاده ازین خواهد بود که بزعم باطل نصاری حضرت عیسی
او خود دعوی خدائی و ابنیت خدا میکردند و نفس نفیس خود را بهتر از تمام اولین و آخرین میشمردند و
اگر مرادش اینست که جانبداری خود خواه غیر خود در اقوال و افعال شان بسبیل کذب و دروغ و بر نهج
باطل نبوده باشد پس تحقق این امر البته در پیغمبر ضروریست لکن بحمد الله والمنه که جناب رسالتمآب صلی الله علیه
وآله وسلم دعوی هیچ امر برای خود خواه بجهت غیر خود بطرز مذکور ننموده و هیچگونه جانبداری که فاسد کاسد بوده
باشد از آنجناب صادر نگردیده بلکه هرچه بیان فرموده همه حق و صواب بوده و در بیان امر پنجم که مترجم
استعبارت مذکور را پنجم اگر الله تعالی پیشتر از زمانه شان الی هذا اللفظ مستحکم نماید افاده فرموده است
پس التماس اینست که البته در پیغمبر این امر متحقق میباید که کلام او و کلام پیغمبران سابق را باطل و دروغ نکند و آنرا
مستحکم و منضبط گرداند لکن ازین لازم نمی آید که پیغمبر لاحق بعض احکام انبیای ما بقین را نسخ هم نکند زیرا که نسخ

از منسانیم تکذیب و ابطال و تحقیر و توهین و تضعیف نمی‌باشد بلکه حقیقت نسخ اینست که تا هنگامیکه مصلحت
دائمی بوده انتفای آن باطل آمده هرگاه آن مصلحت اصل گشت آن امر موقوف نموده شد پس ازین
موقوف ساختن بطلان و فساد امر سابق لازم نمی‌آید چنانچه بر عقلا این حرف بخوبی ظاهر و آشکار است و
این نسخ کرده است پیغمبر خود از نزد خود نمیکند بلکه از جانب خدا امر مذکور واقع میشود پس بنا بر زعم نصاری که ظاهرا
بجهت آنکه خدا کتابی را بر پیغمبری نازل میفرماید خدای معزول میشود که باز او را اختیار در تبدیل و تغییر احکام
نباید باشد هیچ حکم باقی نمیماند خلاصه سید احمد اینست که از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم هیچ قول و فعل
از قسم تکذیب و ابطال و توهین و تضعیف انبیای سابقین بوده باشد صادر نشده پس نبوت آنجناب
بهیچ وجهی ثابت نتواند نیست و ادعای اینکه پیغمبر لاحق ضرور است که همه احکام مطابق احکام نبی سابق بیان
کند بدون دلیل محتاج باقامت دلیل است افاده عیسائی درکسانیکه این خبر با تحقق این مورد پیغمبر با تمام
و کلیه بطلان لا اجتماع نمیکند پس مقصود و مطلوب هرگز لازم و ضرور نیست و اگر پادری مدعی امر مذکور است
پس آنرا بدلیل و برهان ثابت کند هان موافق طرزیکه ما بیان کردیم البته تحقق آن امور در پیغمبران ضرور
ولله الحمد والمنه در جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم آنهمه امورها بأحسن وجوه متحقق بوده و لله الشکر علی ذلک

ترجمه قول بی ثبات حصه دوم اگرچه بر همه انبیا و حواریانیکه از معرفت شان صحیفه‌ها و کتب
نازل شده تا ازمان الانجیل بر همه این گواهی های کم و بیش یافته میشود مگر برای مختصر درین رساله صرف بر
جناب موسی و خداوند عیسی بن مریم اثبات میکنیم چرا که مسلمان ایشان را نبی مسلم میدانند **جواب**

حق سمات فقط از تحریر این چند کلمات مختصر که ترجمه اش ذکر کرده پادری صاحب بار ها بی حاصل
نخواهد شد بصاف بیان فرمایند که کفار و ملاحده و زنادقه و حکمای یونان وغیرهم که منکر و مبطل جمیع پیغمبران
الله و اقرار و اعتراف بهیچ معجزه و هیچ کتاب و صحیفه ندارند چه طور حقیقت نبوت جمیع انبیا را اثبات خواهند کرد و نصف
ازین فائده پادری [illegible] دعوی [illegible] ثابت نمیشود یکی اینکه بر انبیا صحیفه و کتب نازل شده دوم آنکه همه آن امور که پادری

پادری تحقیق آنهارا در پیغمبر خود درداشته در جمیع پیغمبرانیکه صحف و کتب آورده اند تحقیق نموده و فرق
منکر این دعاوی هستند پس لابد است که پادری صاحب دلیل قاطع که مسکت بوده باشد بیان فرمایند
بر صدور معجزات و نزول کتب بتواتر دلیل خواهند آورد ما نیز از تواتر خود حقیقت نبوت جناب
صلی الله علیه و آله و سلم را ثابت خواهیم کرد خلاصه سخن ولیکن نصاری و غیرهم بر امر مذکور قائل
بهمان طریق ما نیز حقیقت پیغمبر خود که بلا ریب برحق بوده است دلال خواهیم نمود و بعد از ین
باید کرد که این افاده پادری صاحب اگرچه بر همه انبیا و حواریانیکه معرفت شان الی آخر
الاحتمالین است لهذا ما از ایشان مستفسر میشویم که بزعم شان در جناب حضرت آیا معتقد این
اند که بر جمیع انبیا کتب خواه صحف نازل شده اند و هیچ نبی خالی از امر مذکور نبوده یا اینکه بر بعضی شان
هم بعض پیغمبران چنین شده اند که صحیفها یا کتب بر ایشان نازل نشده بر تقدیر اول تصحیح
امر مذکور را که جدید است بیان فرموده دلیل معقول بران قائم کنند و بر تقدیر ثانی این قباحت
لازم می آید که از مفهوم افاده مذکوره پادری هویداست که در انها آن هیچ امر که پادری صاحب
ضروری ... اند یافته نشد پس چگونه نبوت آنها ثابت خواهد شد و اینکه پادری دعوی فرموده
که از معرفت حواریین صحیفها و کتب نازل شده اند این را نیز بتفصیل بیان فرمایند که ... کدام
و حواریین چنین شده است که از معرفت حق تعالی کتاب یا صحیفه نازل کرده است این سخن ... دلیل
و برهان معقول بدرجه اثبات رسانند والا از مجرد دعوی چه میشود و حقیقت نبوت حضرت
عیسی که پادری صاحب بزعم خود ثابت کرده اند آن نیز ناتمام است که ...
با تفصیل بیان خواهیم کرد پس اکنون می باید که بر امر مذکور دلیل مسکت قائم نمایند ...
می شناسند والا خود بعجز معترف شده بر ذمه و عهده ما این امر را نیز قبول فرمایند ...
جواب هی ایشان نیز بخوبی خواهیم کرد و الحمد لله علی نعمائه و نام حضرت ...

خداوندیاد کرده پس بدون اثبات الوہیت حضرت عیسیٰ نوشتن آن بیجا است سبحان الله آن کدام فضیلت
در حضرت عیسیٰ بوده که از باعث آن پادری صاحب ایشان را بالقاب خداوندیاد نموده و حضرت موسیٰ
را از آن محروم داشته العیاذ بالله من غلبة العصبیة با عوجاج و آنکه افاده فرموده چرا که مسلمان
ایشان را نبی مسلم میدانند پس کلام که حقیقت حال انہیت در مقابل ایشان اثبات است همه در حق حضرت
موسیٰ و حضرت عیسیٰ علی نبینا و علیهما السلام مفاد محض بوده و اگر باطناً پادری صاحب بر منکرین ابوت
... گویند ... بود پس چرا وجوه مشتبهه را باینطرز بیان کردند که اصلاً مسکت و مفحم ایشان نمی باشد
... باید کرد که در عبارت پادری صاحب فقره که ترجمه ... کو ... تا الی ما ان لا ابیل
بسبب اینکه در آن فقره دو لفظی که ... دال است بر انتهای مدت معهود جمع نموده آند و لفظ که
... هم که مثل ... از اینطرز عوام ارقام فرموده اند مهمل است بجای لفظ مختصر لفظ اختصار نوشتنی
بوده و برای این الفاظ ثقیله غیر فصیحه آخر که پادری صاحب عبارت هندیه خود تحریر فرموده اغلاطیکه
در رسم خط واقع شده و موجب مضحکه اطفال دبستان میباشد پس تعرض آن خلاف طرز این رساله
فارسیه موجب تطویل و سبب ملال اهل کمال **ترجمه قول نبی ثبات**
اول پاکیزگی و پرهیزکاری موسیٰ توریت ازین عنوان یافته میشود چنانچه که الله تعالی در ابتدا برای
آدم مقرر کرد مطابق همان موسیٰ نیز سوای یکشادی زن دیگر نداشت و اگرچه زن او حبشی بوده و همین
سبب با رون و همشیره او مریم برا و لعن و طعن کردند باوصف اینهمه اگرچه او حاکم تمام بنی اسرائیل بود و او زن خود
را ترک نکرد و تا زندگی و از دیگری شادی کدخدائی نمود همین طریق موسیٰ بر پرهیزکاری پاکیزگی خود ثابت
در جواب حق سماحت ولا اگر پادری این احتجاج را بمقابل اهل اسلام نگاشته اند
پس بیفایده محض است زیرا که ایشان خود بپاکیزگی و پرهیزکاری حضرت موسیٰ بمقتضای وجوه وجیهات
مقبوله قائل اند و از بگذر وجه مذکور که ضعیف و ناتمام است اگر در مقابل همه فرقها ذکر کرده پس

پس فرق منکرین کی توریت را حجت میدانستند که ازان پادری احتجاج نمود و اوّل میباید که عیب توریت را بدلیل مقبول ثابت کند ثانیا اثبات این دعوی که حضرت موسیٰ سوای یکزوجه زنی دیگر نداشتند از توریت نیز در معرض اشکال است آیا نمی بینی که از ظاهر عبارات توریت خلاف آن معلوم میشود چنانچه در سفر ثانی توریت که سفر الخروج است در آخر فصل ثانی چنین مذکور است فلما اعجب موسی فی المقام عند الرجل وجه صفوره ابنته فولدت ابنا و سماه جیرشوم لانه قال صرت غریبا فی ارض غریبة و ولدت غلاما ثانیا فسماه الیعازر انتهی و در آواخر فصل رابع این عبارت مسطور است فاخذ موسی وجته و ولدیه و ارکبهم علی الحمیر و بعث بهم و رجع الی مصر انتهی و در سفر رابع که سفر العدد است در فصل ثانی عشر این عبارت که ظاهر است تا سندی در مرقوم فلما اقاموا انها تکلمت مریم و هارون فی موسی بسبب الامرأة الحبشیة التی تزوجها لانه کان قد اعتزل عنها انتهی و از این عبارت معلوم میشود که این عورت حبشیه غیر صفوره بوده است پس کجا بودن یک زوجه واحده برای حضرت موسیٰ ثابت گردید ثالثا در سلسله تصرف و تزوج حضرت ابراهیم علیه السلام دو زن بوده اند در حباله تصرف و تناکح حضرت یعقوب علی نبینا و علیه السلام چهار زن و زنهای حضرت داؤد و حضرت سلیمان نهایت بکثرت بوده اند چنانچه این همه حال از کتب سابقه ظاهر میشود و عنقریب مذکور خواهد شد پس بنا برین افادهٔ پادری لازم می آید که پیغمبران مذکورین پاکیزه و پرهیزکار نبوده باشند العیاذ بالله من ذلک المذهب السخیف غرض ازین امور که بیان شد ظاهر گردید که بودن یکزوجه فقط چندان دلیل پرهیزکاری نمیباشد و کثرت ازواج منافی از اتقا و پرهیزکاری ندارد فلا تقبل افادهٔ پادری چنانکه الله تعالی در ابتدا برای آدم الخ جواب این را پادری صاحب از حضرت یعقوب و حضرت داؤد و غیرهما از انبیای مذکورین طلب کنند که حق سبحانه و تعالی که برای حضرت آدم یکزوجه مقرر کرده بود پس این حضرات چرا اینقدر عورات را برای خود مباح داشتند غرض حضرت آدم و حضرت داؤد و غیرهم جمیع پیغمبران هر چه کرده اند همگی موافق حکم خدا بوده پادری صاحب را مع دیگر نصاری چون و چرا دران مناسب نیست فافادهٔ پادری که

دی الحال این دعای محض بدون اقامت دلیل مقبول و قبیل صاف از عبارت مذکورهٔ توریت خلاف
آن معلوم میشود افادهٔ عیسائی و اگرچه آن امر ظاهر است پادریصاحب نسبت آن مذکور بجهت این امر ذکر
نموده اند لیکن احتمال کراهت نظر او ظاهر نشود حالانکه این مقصود ایشان حاصل نمیشود زیرا که در بعضی
بعضی ترجمه مردم صاحب چنین خیال هم میباشند بدل ای پادری ترجمهٔ فارسی و همان سبب امر ظاهر این
مقال دال است بر اینکه بسبب اینکه زن موسی علیه السلام حبشیه که منظور بوده لهذا هارون و مریم
بر ایشان معاذ الله لعن و طعن کرده بودند حالانکه از عبارت مرقومه توریت این امر ظاهر میشود که
بسبب اینکه حضرت موسی از آن عورت حبشیه اعتزال کرده بود ازین سبب هارون و مریم شکوه شان
کرده بودند پس پادریصاحب لازم است که امر مذکور را ثابت نمایند و الا ناظرین خواهند دید که بخوبی
مطلب کتب الهیه را باوجود اینکه ترجمه اش بزبان ایشانست نمی فهمند بلکه در بعض مقامات بالعکس
می فهمند و طرفه تر تهمت که نسبت لعن و طعن کردن بر حضرت موسی علیه السلام نعوذ بالله منه بجانب
حضرت هارون و حضرت مریم علیهما السلام کرده اند حالانکه لفظ تکلمت که بیشتر در عبارت عبریه
توریت گذشت اصلا بر امر مذکور دلالت نمیکند سبحان الله پادریصاحبان اتهام و افترا نیز بر کتب الهیه
و انبیا و اتقیا می کنند غرض ملاحظه بفرمایند که اهل حق تهمت لعنت کردن را بر هر مسلمانی نسبت
بمسلمانی دیگر هم درست نمیدانند نزد اینقوم مرتبه انبیا اینقدر نیست و دلیل است که بنسبت حضرت هارون
و حضرت مریم و حضرت موسی علیهم السلام چنان عبارت مستنکره و مستقبح که صریح خلاف تعظیم و توقیر و
مستلزم تذلیل و تحقیر بلکه مستوجب تفسیق و تکفیر است پادریصاحب بر زبان خود آورده اند مصرعه
ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا و توهم نباید کرد که در نظر این صاحبان هیچ حقیقت و وقعت
لعن و غیره نمیباشد که بی پروا در حق هر که میخواهند آن را ذکر میفرمایند زیرا که حقیقت حال این نهج است
که مجرد اینکه پیر سلوسیت بر یهواه که نزبان یهود معتبر است خدا کلمه لعنت بر زبان آورده بود حضرت

موسی را مقید فرمود و آخر الامر بحکم خدا او را سنگسار نمود چنانچه این حال در باب بیست و چهارم کتاب
الاحبار من کتب التوریة بتفصیل مذکور است هر که خواهد ملاحظه نماید پس شناعت امر مذکور بشهادت
توریت ثابت است افادهٔ پادری و نه تا زندگی الخ بدون اثبات این دعاوی از معرض اعتبار ساقط
و دانستنی که صفورا زوجه حضرت موسی پیش از زن حبشیه موجود بوده پس ابودن یک زوجه فقط برای
حضرت موسی غیر مسلم الثبوت است علاوه برین کثرت ازواج حضرت داؤد وغیره انبیای
مذکورین بشهادت صحف عتیقه ثابت و متیقن است پس اگر پیغمبری فقط یک شادی که خدا قبول کرده باشد
یا بالکل شادی نموده باشد پس این امور هیچگونه منافی مطلب ما نمی‌باشد افادهٔ پادری همین طریقه
موسی الخ سبحان الله مقام کمال تعجب است که آنچه وجوه اتقا و پرهیزکاری در نفس الامر است
از آن پادری صاحب یک وجه را هم درین مقام مذکور ننموده و آن امر را ذکر فرموده که اصلا شرط
پاکیزگی و پرهیزکاری نیست ان هذا الشئ عجاب حالیا معلوم باید کرد که خود همین پادری در
همین رساله خود در بیان امر چهارم میان ذکر حال حضرت موسی چنین افاده فرموده و هرچه
از وی یعنی از حضرت موسی خود سهوا خطا شد آن نیز در توریت مندرج کرده است و موسی
خود اقرار میکند که از سبب همان خطا نعش من افتاده خواهد ماند و من از ولایت کنعان
محروم خواهم ماند انتهت عبارته بالترجمة الفارسیة پس هرگاه اینگونه خطا از حضرت موسی
العیاذ بالله صادر شده است کجا پاکیزگی و پرهیزکاری آنجناب بنا بر زعم نصاری باقی ماند پس
لازم که پادری صاحب جواب معقول این را بیان فرمایند و رساله خود را از تناقض و تهافت نجات
بخشند **ترجمهٔ قول فی ثبات** پاکیزگی و پرهیزکاری مسیح [illegible] مخصوصا انجیل
مقدس ما می بینیم [illegible] خلق الله [illegible]
و مبرا بوده و پرهیزکاری و تقوی [illegible]

مهمات پادریصاحب را مفصل بیان کردن امر مذکور لازم وضرورست هرگز نکرده اند نیست
زیرا که مام یهود پیدایش حضرت عیسی را پاک پاکیزه نمیدانند وعلی هذا القیاس یهود مذکورین مع
ما اعده وغیرهم من الفرق المنکرین بپاکیزگی وبیگناهی وپرهیزگاری آنجناب اصلا معتقد نیند وآنحضرت را
پیغمبر برحق نمی شمرند وحقیت انجیل بالکلیه قائل نیستند ودر نفس الامر نیز اگرچه حقیت حضرت عیسیٰ
وحقیت انجیل منزل من السماء فی الجمله ثابت لکن این انجیل که ازان پادریصاحب احتجاج و
استدلال می کنند از کتب سماویه منزله نیست پس واجب لازم است که پادریصاحب امور
مذکوره را کما ینبغی ثابت کنند والا کلام شان صلاحیت اعتنا ندارد وهرگاه عیسائیین
امور مذکوره را بدرجه اثبات خواهند رسانید ما نیز حقیت قرآن ونبوت اتقاء پیغمبر آخر
الزمان صلی الله علیه وآله وسلم را بخوبی در مقابل شان باثبات خواهیم رسانید غرض در اعتقادات
نصاری داخل است که حضرت عیسی بعوض امت خود درجهنم داخل شده اند ویوسف ولف
پادریصاحب انگریزی که درین شهر تشریف فرما شده بودند وآخر الامر از افواج حجج وبراهین
قاطعه فرزند رسول جامع المعقول والمنقول جناب مولانا وسیدنا مدظله العالی بهزیمت خورده
ره گرای سمت دیگر شده اند ایشان نیز اقرار امر مذکور در محضر جماعت کثیر وجم غفیر نموده اند
وعلاوه آن خود این پادری در همین رساله خود در اواخر حصه آخر خویش چنین می نویسد چرا که
در یکمقام کلام الهی مرقوم است که عیسی مسیح بعوض گنهگاران لعنتی شد انتهی کلامه
بالترجمة الفارسیة پس هرگاه که حضرت عیسی متقی وپرهیزگار بوده اند معنی این لعنتی شدن العیاذ
بالله وداخل شدن درجهنم نیست کدام ظلم زیاده ازین خواهد بود که خدا بعوض گناهکاران
دیگر آنجناب را که متقی وپرهیزگار وبیگناه بوده اند معاذ الله لعنتی نموده ودرجهنم داخل کرده باشد
اکنون با انصاف باید کرد حال التعظیم وتوقیر نصاری نسبت با انبیا اینست که درحق حضرت عیسی که

که خدا را پسر خداش میشناسند و بجان و دل هم محبتش میورزند چنانچه فقره مستفتح مستکره که ناچار بتکلیف وجهی با آن نقل کرده ایم بحروف و خطره مذکور رقم موده اند اعوذ بالله من ذلک سبحان الله با وجود این همه چگونه چنین مردمان را عیسائی توان گفت چنانچه دوستدار و محب حضرت عیسی علیه السلام آن تمرد مصر علیه این محبت نشد قیامت شد قطع نظر از همه تعجب است که چرا پادری صاحب در ینجا از ذکر این امر که برای حضرت عیسی نیز بطرز حضرت موسی فقط یکی وجه بوده بسهت پهلو تهی فرموده اند حالانکه نوشتن آن بمناسبت طریقه اثبات اتقاء و پرهیزکاری حضرت موسی علیه السلام لازم ضروری بوده بالجمله اگر این بنا بر امر مذکور را ذکر نکرده که بزعم پادری آنحضرت بالکل تزویج نموده یا ازدواج آنجناب چند تا بوده اند پس البته بجاست لیکن درینوقت این قباحت لازم می آید که بزعم پادری مخالفت آنجناب با طریقه حضرت موسی انبیای سابقین لازم می آید پس هر چه پادری صاحب جواب این مخالفت را تجویز خواهند کرد آنرا جواب ما نیز از جانب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم تصور فرمایند و اگر حضرت عیسی نیز فقط یکشادی کدخدائی کرده بودند پس باز برای عدم ذکر امر مذکور وجه تجهی قرار می باید مگر شاید پادری صاحب ازین خیال که تزویج و نزدیکی کردن با زن منافی الوهیت است اظهار امر مذکور را مناسب نینگاشتند

ترجمه قول [illegible]

دوم بر قدرت و کرامات که موسی پیش فرعون و مصریان و پیش بنی اسرائیل بیابان تا چهل سال ظاهر نمود پس عیانست پیش تمام معجزات مردم قائل شدند و بوده

جواب

حیثیت چنین از حکما و ملاحده و زنادقه قائل این حرف نمیباشند که از حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام معجزات صادر شده پس پادری صاحب بسند عادی بدلیل را که ذکر می نمایند تصحیح بیان فرمایند که چگونه برای مردم صدور معجزات را ثابت خواهند کرد غرض اگر پادری صاحب بخوبی امر مذکور را بدینجا اثبات خواهند رسانید ما نیز نبوت جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم را برهان [illegible]

خواهیم کرد و اینکه افاده فرموده که تا چهل سال حضرت موسی قدرت وکرامات نموده پس قطع نظر از اینکه بجای قدرت
وکرامات نوشتن لفظ معجزات مناسب بوده آن فریق منکرین که یک معجزه وکرامت هم قائل نشد
چه جای اعتقاد و اینکه تا مدت چهل سال از انجناب کرامتها پیاپی ظاهر شده است پس اثبات باید عادی عهدهٔ
پادریصاحب لازم و متحتم است و اینکه افاده فرموده که بسبب همان معجزات مردم قائل نبوت او بودند
پس از همین قائل معتقد بودن مردم در ثبوت نبوت کفایت میکند پس چرا پادریصاحب و هم مذهبان هم
شهریان شان بعیت نبوت پیغمبر با عتقاد نمیکنند که بسبب صدور معجزات کثیره از انجناب صدها و هزارها
مردم معتقد انجناب بوده اند و میباشند **ترجمهٔ قول اثبات** خداوندی عیسی
هیچ قدرت و معجزاتیکه ز وی سر زد دوست و دشمن دیده پس شمارا ندو آنها صرف بر نبوت او نه بلکه بر
الوهیت او نیز گواهی میدهند چرا که او نه خود صرف این کارها کرده بلکه شاگردان خود را نیز اقتدار معجزات
بخشیده چنانچه در انجیل مقدس ثابت است **جواب حشمات** ای پادریصاحب دعاوی
بلا دلیل نزد ارباب عقل و انصاف سراسر پوچ و ناشایانست پس اگر شما از این میدانید در مقابل
یهود و غیرهم من الفرق المذکورین که هیچ معجزه از معجزات حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام قائل نیستند
دلیل قوی که مسکت بوده باشد امر مذکور را ثابت کنید بعد ازان ملاحظه خواهید فرمود که ما نیز همان
طور معجزات جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را باثبات میرسانیم یا نه افادهٔ عیسائی بلکه بر الوهیت
او نیز گواهی میدهند اقول این کلمه ایست که گفته سبحان الله **شعر** تو کار زمین را نکو ساختی که بر آسمان
نیز پرداختی معجزات و نبوت حضرت عیسی که بخوبی پادریصاحب ثابت نکرده اند اکنون مدعی
تحقق الوهیت شده اند و درپی اثبات آن میباشند ان هذا لشئی عجاب آیا حضرت موسی علی نبینا و
علیه السلام که چهل سال معجزه ها نمودند و مردم را هدایت نمودند همه محنت شان رائگان شد که در نبوت
الوهیت انجناب ذره‌ای هیچ فائده و نفعی نبخشید الوهیت حضرت عیسی بی تعب و محنت کو بر عجز نصاری

نصاری ثابت کردید الحق که این دعا مضحکهٔ نسوان و ملعبهٔ صبیان است و این دلیل پوچ و باد هوا که در اثبات
امر مذکور ذکر کرده‌اند چه اگر او نه خود صرف اینکار را کرده بلکه شاگردان خود را نیز الهام بخشید اولا این امر که تلامذهٔ
حضرت عیسی صاحب معجزات بوده‌اند محتاج باثبات است لابد که پادری صاحب دلیل قاطع بران قائم کنند و این انجیل که
نصاری ترجمه‌های آنرا بمعرض انطباع آورده‌اند کی مسلم الثبوت است که ازان پادری صاحب احتجاج کرده ثانیاً
اگر مسلم هم داریم که همه تلامذهٔ حضرت عیسی علیه السلام قدرت معجزات میداشتند پس ازین کجا ثابت میشود
که حضرت عیسی ایشانرا قدرت بخشیده بودند چرا آن قادر حقیقی قدرت بخشیده باشند که در حضرت عیسی
هم قدرت بخشیده بود و مراد میگیریم جناب باری عز اسمه را ثالثاً اگر بالفرض در انجیل مصرح است که حضرت
عیسی قدرت بخشیده بودند پس ازین امر خدائی و الوهیت شان کی ثبوت میرسد ازینکه ازین فقط همین قدر
معلوم میشود که آنجناب مقبول الدعا و برگزیدهٔ خدا بوده‌اند که موافق مرضی شان امر مذکور حاصل
گردید و قاعده است که هر امریکه بسبب شخصی از استدعا و طلب وی شود پس آن امر بسوی همان
شخص اسناد کرده میشود در اینجا حضرت موسی تا چهل سال باعتراف پادری بلکه زیاده ازان معجزات
را ظاهر نموده‌اند و اتباع خود را ایشان نیز قدرت معجزات بخشید پس چرا پادری صاحب ایشانرا
خدای خود نمی‌فهمند آن کدام فضیلت است که در حضرت عیسی متحقق بوده و در ایشان متحقق
نبوده که بسبب آن الوهیت حضرت موسی ثابت نمیشود و الوهیت آنحضرت بثبوت میرسد در
کتاب المعدد توریت در باب یازدهم اینحال مذکور است که در زمانیکه کسان از بنی اسرائیل بخلاف
مرضی حضرت موسی علیه السلام و سبب اینکه از روح حضرت موسی حق سبحانه تعالی قدری ایشانرا
هم بخشید این معجزه بهم رسید که باخبار اخبار غیب پرداختند چنانچه در فصل ۱۲ انجیل یوحنا این عبارت
مذکور است فقالوا له من انت فقال لهم یسوع انی وان کنت قد بدأت مخاطبتکم فان لی کثیرا اقول
واحکم علیکم لکن الذی ارسلنی حق هو والذی سمعته منه اتکلم فی العالم [illegible]

است لو كنتم تحبونني لكنتم تفرحون لأني امضي الى الآب لأن ابي اعظم مني و در فصل سابع عشر جابجا
عبارتها مؤید مطلب ما مرقوم است از انجمله این عبارت تكلم یسوع بهذا و رفع عینیه الی السماء وقال
یا اب قد حضرت الساعة مجد ابنك لیمجدك ابنك ایضا اذ اعطیته سلطانا علی كل ذی جسد لیعطی كل من اعطیته
حیوة الابد و هذه هی حیوة الابد ان یعرفوك انت الاله الحقیقی وحدك و یسوع المسیح الذی ارسلته انتهی
ازین عبارات صاف معلوم میشود كه ایشان فرستاده خدا بوده اند و خود را جدا از خدا میشمردند و خدا
را از خود اعظم و افضل می فهمیدند و بخدائی خود قائل نبودند و جناب باری عز اسمه را وحده لا شریك
میدانستند علاوه برین عبارات مرقومه حضرت عیسی جابجا در انجیل نسبت رسالت خود بجانب خدا نموده
پس عدم الوهیت آنجناب بثبوت رسید قول محقق اقانیم ثلثه كه مستلزم شرك است هم باطل گردید والا
تمام این كلمات لغو و باطل میشود قطع نظر ازینهمه در فصل هشتم انجیل یوحنا حضرت عیسی بر خود اطلاق
انسان نموده پس چگونه مزعوم نصاری را باطل نباید دانست بعد آن عبارت مسطوره چنین مرقوم
است لكنكم الآن تریدون ان تقتلوني و انا انسان قد كلمتكم بالحق الذی سمعته من الله و لم یعمله ابراهیم
پس اكنون منصفین بفرمایند كه حق داشتن این قول حضرت عیسی كه مصرح بعدم الوهیت است لازم یا
حق شمردن كلام پادریصاحب كه سراسر خلاف عقل و شعور است علاوه برین پادریصاحب در
در همین رساله چنین افاده میفرمایند كه مریم والده عیسی باكره بود و از قدرت روح القدس حامله گشته
شد و در بیان نفی طرفداری بدین منوال افاده مینمایند بلكه برخلاف آن در انجیل متی مندرج
است كه مادر او از یوسف [illegible] شد [illegible] در كاروان [illegible] گردید و [illegible]
و آخر كه گشته شد الی آخر با افاده هم در قول آینده چنین افاده میكنند و بطور یقین گوئی خدا در عیسی
سخنهای بسیار فرمود خصوصا بتكلیفات بر داشتن و مقتول شدن و زنده گشتن بروز سوم از قبر باز
ارشاد مینمایند مگر بیشتر این زندگی و روز سوم از قبر زنده شده برخاست [illegible]

از حضرت بعد او دوانده این همه سخنها کامل شد و چندین سخنهاست که کامل شده نیست آن سخنهائیکه
درین رساله مندرج کردن طول میشود و بر طور پیشین گوئی خداوند عیسی سخنهای بسیار فرموده
خصوصاً تکلیفات بر داشتن خود و مقتول شدن و زنده گشتن بروز سوم و فرستادن روح القدس
بحواریان و غارت کردیدن بیت المقدس و آمدن انبیای کاذب و انتشار خوشخبری انجیل در تمام
روی زمین بعد از آنها چند سخنها واقع شد و چند تا واقع شده نیست

جواب حجت ثمانت

فرق منکرین توریت وغیره را حجت مینمایند و صدور پیشین گوئی را از آن هر دو جناب برین طرز که دلیل
حقیقت نبوت باشد هرگز مسلم ندارند پس مادامیکه پادریصاحب آنرا با دلهٔ مقبوله ثابت نکنند افادات
مذکوره ساقط از درجهٔ اعتبار است و فرق منکرین بطرز تقریر پادریصاحب که عنقریب منقول خواهد شد
میتوانند گفت که بودن وصف پیشین گوئی در حضرت موسی و حضرت عیسی ثابت نیست چراکه
این خبرها که از ایشان نقل کرده اند اگر مطابق اخبار کتب و صحف سابقه است منجمله سخنهای
گفتهٔ ایشان شمار نخواهد شد و اگر علاوه آن اخبار است تا هم علامت حقیقت رسالت نیست زیراکه
در هر زمانه بعض اشخاص چنین می شوند که کلامهای پیشین ادریافته فی الجمله خبر آینده هم میدهند
پس پادریصاحب بیان فرمایند که اکنون چه طور پیشین گوئی آنحضرات را ثابت خواهند نمود
و پیشین گوئی جناب رسالت مآب را چگونه باطل خواهند فرمود افاده پادری خصوصاً خبر تولد
خداوند عیسی الی هذه الافاده آنهمه سخنها واقع شده بود اینهم اخبار و حقیقت عیسی بن مریم
علی نبینا وعلیهما السلام اصلاً قائل نیستند پس پادریصاحب را لازم است که امور مذکوره را بر
ایشان ثابت کنند و همچنین خبرهائی را که بعد ازین از انجیل نقل نموده اند بالجمله از اکثر اخبار مرقومه
ظاهر میشود که حضرت عیسی خدا نبوده اند پس لازم است که پادری وغیره عیسائیان از قول الوهیت
آنجناب دست بردار شوند افاده پادری و مقتول شدن و زنده گشتن بروز سوم الخ دریافت باید

باید نمود که هرگز حضرت عیسی از دست یهود مصلوب و مقتول نشده اند و تا سه روز میت نمانده
اند و پس از سه روز زنده نگشته اند بلکه خدای ودود زنده آنجناب را از نظرهای یهود مستور نمود
و حضرت جبرئیل حی و سالم ایشان را بر آسمان همراه خود بردند چنانچه در قرآن مجید نیز بجهت ابطال
زعم یهود و غیرهم چنین ارشاد شده است وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ
وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ
مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا پس این
خطای یهود و نصاری است که بسوی آنجناب نسبت موت می کنند حاشا که چنین واقع شده باشد
و بجانب شان این نسبت کردن اخبار مذکوره هم چنین بجانب حضرت موسی افترا محض است لابد
که عیسائیین این امر را بدلیل غیر علیل ثابت کنند و انی لهم ذلک آیا نمی بینی که خود حضرت عیسی در
انجیل جابجا بزنده ماندن خود تا بقیامت بشارت داده اند پس اگر اخبار موت و مقتولیت صدق
و راست بوده باشد تناقض و تهافت و کذب و دروغ بودن این اخبار کثیره که در مقدمهٔ بقای
خود ارشاد فرموده اند لازم می آید چنانچه در فصل چاردهم انجیل یوحنا مذکور است لا تضطرب
قلوبکم آمنوا بالله و آمنوا بی ایضا ان المنازل فی بیت ابی کثیرة ولولا ذلک لکنت اقول لکم
انی انطلق لاصلح لکم مکانا وان انطلقت واعددت لکم مکانا فسوف اتی واخذکم الی لتکونوا انتم حیث
اکون انا وانتم عارفون الی این اذهب وتعرفون الطریق قال له توما یا سید ما نعلم این تذهب و
کیف نقدر ان نعرف الطریق قال الیسوع انا هو الطریق والحق والحیوة لا یاتی احد الی الاب
ملاحظه نمائید که درین عبارت که حضرت عیسی خود اطلاق حیات و حق نموده و مفارقت خود را
از حواریین جابجا بانطلاق تعبیر فرموده این چه قدر مطابق کلام اهل اسلام است که آنحضرت
زنده همراه جبرئیل بر آسمان تشریف برده اند و موت بآنجناب عارض نشده با وجودیکه اگر آنجناب وحی

خود مقرر نفت مساوات و مقبولیت می بود پس در عبارت مذکوره جابجا جانب خود اسناد انطلاق
و رفتن می نمود بالجمله چنین می فرمود که من که گشته میشوم پس سببش اینست که برای مهیا کردن مکان
جهت شما مقتول میشوم و هم چنین در هر فقره هر جا که ذکر رفتن خود نموده اند در انجا ذکر کشته شدن
خود میفرمودند و ابعد از عبارت مذکوره بفاصله یسیر این عبارت مرقوم است قال له
فیلبس یا سید ارنا الاب وحسبنا قال له یسوع انا معکم کل هذا الزمان و در همین باب چنین
مذکور است والعالم لیس یرونی وانتم ترونی لانی حی الخ ازین عبارات صاف ظاهر
میشود که موت آنجناب را لاحق نشده و ورای این دیگر فقرات فصل مذکور دال برامر مسطور
است و هم چنین دیگر عبارات انجیل بکثرت برامر مذکور دلالت می نماید پس کرا حیا مخالف
همه عبارتی در انجیل وغیره وارد هم شده باشد پس تاویل کردن آن لازم است **ترجمه**
قول بی ثبات چهارم بر موسی طرفداری در هیچ سخن از توریت ثابت نمیشود
بلکه برخلاف آن هر چه از برادر او هارون و از همشیره او مریم گناه صادر شده و هر چه از خود سهو
سهو یا خطا شد آنهم در توریت مندرج کرده است و موسی خود اقرار میکند که از سبب همان
خطا در بیابان نعش من افتاده خواهد ماند و من از ولایت کنعان محروم خواهم ماند و اگرچه
الله تعالی او را حاکم تمام بنی اسرائیل ساخت لکن او سرداری را در خاندان خود مقرر نمود بلکه
در زندگی خود خادم خویش را قائم مقام خود کرد اگر در او طرفداری و نفسانی میبود پس
مقرر وی اولاد خود را درجات عالی می بخشید **جواب حشمات** اگر
منکرین توریت و معاندین موسی علیه السلام در جواب این افادات پادری بگویند
که کدام جانب داری و رغبت دنیا زیاده ازین خواهد بود که با وجود صدور چنین خطا
عظیم که از جهت آن خود اقرار کرده اند که لاشه مبارک العیاذ بالله در بیابان افتاده خواهد

خواهد ماند و از ولایت کنعان محروم خواهند ماند و با وجود صدور گناه از هارون و مریم علیهما
السلام از نبوت و حکومت مؤمنین دست بردار نشدند و این امر را بر خلق آشکار نکردند که بگویند
من لیاقت نبوت ندارم و هارون را از مرتبهٔ نبوت و مقبولیت معزول نفرمودند و مدارج
ایشان و مدارج مریم علیها السلام را بدستور باقی گذاشتند حالانکه اتقا و پرهیزکاری شرط
نبوت و مقبولیت است چنانچه این پادری نیز اعتراف کرده و اذا فات الشرط فات المشروط
و چرا ایشان خادم خود را در امور سلطنت قائم مقام خود مقرر فرمودند شخصی اجنبی را که بالکل
از وی علاقهٔ نمی بود چرا مقرر نمودند از ینهم جانب داری شان ثابت میشود پس پادری صاحب
در جواب این نقضها چه ارشاد خواهند فرمود هرچه در جوابش بیان خواهند کرد همان جواب
ما هم از جانب جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم است بالجمله ایقاع مأمورات الهی
و اظهار امور حق را طرفداری و جانب داری نباید دانست افادهٔ عیسائی بلکه برخلاف
آن هرچه از برادر او هارون الی هذه الافادة و هرچه از خودش سهواً الخ سبحان الله حال
این گروه را ملاحظه باید کرد که حضرت موسی و هارون و مریم و تمام انبیاء سابقین را که
جائز الخطا و مصدر ذنب و عصیان میفهمند و آن تذلیل و تحقیر انبیا و رسل نه اندیشه نمی کنند
و فقط حضرت عیسی را از قبایح و معاصی مبرا می شمرند حالانکه هیچ مابه الفرق متحقق نیست ان
هذا الشئ عجاب حقا که اگر از ین رهگذر اینها را عیسائی بگویند بجاست لکن حاشا که امر مذکور نیز
موافق مرضی حضرت عیسی بوده باشد بالجمله هرگاه حضرت موسی و هارون و انبیاء آخر جائز
الخطا و مصدر عصیان قرار داده شدند پس آنها قابل اعتماد خلق باقی نماندند و فائدهٔ بعثت
حاصل نشد زیرا که بنا برین تقدیر در هر قول و فعل شان گمان سهو و خطا و احتمال کذب
و دروغ متطرق پس برای مردمان حجت منافقت و ترک اطاعت شان مقبول [illegible]

ارسال و بعثت بالکلیه مفقود و معدوم علاوه برین هرگاه آنحضرات جائز الخطا شدند محتمل است
که حکم خدا را نیز فراموش نمایند و تا بخلق نرسانند پس مبعوث نمودن چنین اشخاص لغو محض شد
حالانکه باقرار این پادری حق سبحانه و تعالی از لغو مبراست بالجمله اگر بالفرض امور قبیحه مذکوره
در توریت اصلی بجانب حضرت موسی هارون و مریم علیهم السلام مسند پس بعد اثبات امر مذکور
بنا بر لزوم مفاسد مذکوره باید صاحب را تاویل چنین امور لازم و واجب و آن عبارات را
بر معانی ظاهره باقی گذاشتن و موافق آن اقرار و اعتقاد نمودن بعید از عقل و انصاف
افاده پادری اگر در طرفداری و نفسانی می بود الخ این حرفها مطابق داب علما نیست
بلکه بر طبق طرز عوام است و حقیقت حال اینست که هرگاه ارباب استحقاق امری در اولاد
و اقربا موجود باشند اگر آن امور بایشان محول شوند پس این امر دلالت بر طرفداری
و نفسانیت نمیکند بلی اگر کسی خلاف مرضی حقتعالی امری را بدون استحقاق باولاد
یا اقربای خود با وجود تحقق مستحقین آخر سپرد کند پس این امر البته منجمله امور نفسانیت و جانبداری
شمار نموده خواهد شد بالجمله حضرت داؤد با آن سلطنت عالی فرزند خود حضرت سلیمان را قائم
مقام خود نمودند و هیچ خادم را رتبه مذکور عطا نفرمودند پس مطابق تحریر پادری ظاهر
می شود که بسیار جانبداری و نفسانیت را العیاذ بالله ملحوظ میداشتند چنانچه اینحال
در فصل ۱ فی سفر اول من اسفار الملوک مسطور است و حضرت موسی برادر خود هارون را در
حین حیات خود نائب و خلیفه فرموده بر طور سینا تشریف بردند و در همراه ایشان را
مشیر و وزیر و مقرب خود گردانیده بودند پس ثابت گردید که العیاذ بالله بصفت جانب
داری و طرفداری متصف بوده اند چنانچه حال پس گذاشتن هارون بنیابت خود
هرگاه که بر کوه مذکور تشریف فرما شده اند کما ینبغی از فصل سی و سوم سفر الخروج ظاهر

ظاهر می شود و هم در کتاب خروج از کتب توریت در باب بست و هشتم چنین مذکور است
و تو از بنی اسرائیل هارون را که برادر تست نزد خود طلب کن و پسران وی همراه وی
باشند تا که برای من هارون و ناداب و ابیهو و العازار و اتامار پسران او کاهن شوند و
تو لباس مقدس برای هارون که برادر تست بجهت بزرگی و فخر بساز الی آخر ماذکر غرض
این باب همگی در فضیلت هارون بزبان حضرت موسی وارد شده است پس بنا بر زعم پادری
این همه بر نفسانیت و طرفداری متضمن علاوه برین در کتاب عدد در بیان باب دوازدهم
مذکور است و موسی از جمیع مردمانیکه بر روی زمین بودند زیاده بردبار بوده انتهی ما اردنا ذکره
پس پادری صاحب بیان کنند که این را از زبان خود اظهار کردن آیا درین نفسانیت و طرفداری
یافته می شود یا نه و در همان باب مسطور است انگاه یهواه در ستون ابر داخل شده فرود
آمد و بر در خیمه ستاده ماند و هارون و مریم را طلبید آن هر دو آمدند دران هنگام وی
فرمود که سخنهای مرا بشنوید اگر از شما کسی نبی می بود پس من که یهواه ام خود را در مشاهده
وی را می نمودم و از وی در خواب کلامها می نمودم لکن بندهٔ من موسی چنین نیست او در تمام
خانهٔ من امانت دار است من از وی دو بدو در عالم مشاهده سخن میکنم نه مثل سخنهای خیال که
او شبیه مرا ببیند پس شما از شکوه کردن بندهٔ من موسی چرا نترسید انتهی ما اردنا نقله پس
پادری صاحب بیان فرمایند که مطابق تحقیق مذکور اگر این جانبداری نیست پس دیگر
چیست غرض ازین قبیل صدها عبارات در توریت وغیره مذکور تا کجا ذکر کرده شود علاوه
برین پادری صاحب این را هم بیان فرمایند که اگر خدا را صاحب جسم نمی شناسند این چه معنی
دارد که یهواه در ستون ابر داخل شده فرود آمده ایستاده ماند و معنی دو بدو شدن
چیست و حضرت عیسی که نصاری ایشان را خدای خود میدانند در انوقت کجا بوده اند و لفظ

بعض نفسانی در عبارت منقولهٔ پادری غلط و مهمل است **ترجمهٔ قول بی ثبات**
و به خداوند عیسی مسیح طرفداری در هیچ سخن نمیتواند شد بلکه برخلاف آن در انجیل مقدس
مندرج است که مادر او از یوسف درودگر منسوب شد و خود در کاروان سرا تولد گردید و
بمصداق پیچیده در آخر گذاشته شد و حواریان خود را از حقیران بیش خلق یعنی اکثر ماهیگیران را
انتخاب نمود و از خلق ذلت هر نوع برداشت و آخرش مانند مقتولان مصلوب شد چنانکه
انبیای پیشین خبر داده بودند پس ازین سخنها ثابت است که بر خداوند عیسی مسیح هیچگونه طرفداری
نیست که همه سخنهائیکه واجبی و درست و نزدیک عقل حق اند بیان فرموده **جواب**
حق سمات کدام جانبداری و نفسانیت موافق زعم پادری ازین زائد خواهد
بود که حضرت عیسی بزعم باطل نصاری مدعی الوهیت بودند و خود را پسر خدا می گفتند و همه
اینها و رسل انبیاء خود میفهمیدند علاوه برین در انجیل یوحنا در فصل سابع عشر چنین مذکور است
یا ابه هولاء الذین اعطیتنی ارید ان یکونوا معی حیث انا لیروا مجدی الذی اعطیتنی لانک احببتنی
قبل انشاء العالم انتهی و در فصل ثامن انجیل مذکور این عبارت مسطور است فقال له الیهود
الان علمنا ان بک جنونا قد مات ابراهیم والانبیاء ایضا وانت تقول ان من یحفظ قولی
لا یذوق الموت الی الابد هل انت اعظم من ابینا ابراهیم الذی مات و من الانبیاء الذین
ماتوا من تجعل نفسک اجاب یسوع قائلا ان کنت انا امجد نفسی فلیس مجدی شیئا ابی الذی
یمجدنی الذی تقولون انه الهنا ولم تعرفوه وانا اعرفه وان قلت انی لا اعرفه صرت کذابا
مثلکم لکنی اعرفه و احفظ قوله ابراهیم ابوکم اشتهی ان یری یومی فرای و فرح فقال له
الیهود ولم یات لک بعد خمسون سنة افقد رایت ابراهیم قال لهم یسوع آمین آمین اقول لکم
انی قبل ان یکون ابراهیم انا کائن فاخذوا حجارة لیرجموه فتواری یسوع فخرج من الهیکل وجاز بینهم

هذا فی الانجیل المطبع الذی سبحان الله خدا هم از بندگان خود می ترسد که حضرت عیسی بخوف سنگ تنگ مستور شدن را گوارا نمود و بالجمله فقرات این هر دو عبارت مصرح این امراست که آنجناب خدا نبوده اند و در فصل ساد س مذکور ست قال لهم یسوع امین امین اقول لکم انه لیس موسی عطاکم الخبز من السماء لکن ابی الذی یعطیکم خبز الحق من السماء لان خبز الله هو الذی نزل من السماء و یهب الحیاة للعالم انتهی پس درین عبارات که حضرت عیسی ادعای فضیلتهای خود نموده اند و خود را تفضیل داده اند بر حضرت ابراهیم و حضرت موسی و انبیاء آخر و خود را نان خدا قرار داده من و سلوی را بتحقیق کم گردانیده اند این را پادریصاحب بیان کنند که آیا امارت جانبداری و نفسانیت هست یا نه بالجمله مثل عبارات مذکوره عبارتهای بسیار در انجیل مذکور ست که حصار آنها موجب تطویل افاده پادری بلکه برخلاف آن در انجیل مقدس الخ بهیود انجیل مقدس نمیدانند و کتابی وضعی و جعلی تر امی شناسند پس ازین دلیل عدم نفسانیت حضرت عیسی در مقابل شان ثابت نمیتواند شد قطع نظر ازین چند امر جزئی که پادری درینمقام ذکر کرده است ازان کلیه استدلال کردن بر ینکه کاهی از حضرت عیسی هیچ امر طرفداری صادر نشده در نفس الامر هم ناتمام است علاوه برین در قرآن مجید حالات اسناد جنون و سحر وغیره که از کفار نسبت جناب رسالتمآب امور مذکوره از راه تعصب و بغی و فجور صادر میکردند و اذا ها بیکه از ایشان واقع می شد جا بجا مذکور ست و علاوه بران در احادیث مفصل منقول است پس چرا پادریصاحب سبب این امر اعتقاد بعدم نفسانیت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم نمی کنند اکنون باید دانست که نزد یهود حضرت عیسی العیاذ بالله فرزند همان یوسف درود گر بوده اند چنانچه در فصل ساد س انجیل یوحنا مذکور ست کانوا

یقولون الیس ہذا الیسوع بن یوسف الذی نحن عارفون بابیه وامه فکیف یقول ہذا انی
نزلت من السماء انتہی پس حالیا اگر پادریصاحب در میدان اند این امر را در مقابل یہود ثابت
نمایند که حضرت عیسی بدون پدر پیدا شده بودند خلاصه ہرگاه پادری اعتراف کرد که
مادر حضرت عیسی حضرت مریم بوده اند وآنجناب متولد شده بودند ظاہر گردید که ادعای
الوہیت در حق شان باطل و عاطل است افاده عیسائی و از خلق فلت ہر نوع الی ہذه
الافاده مانند مقتول الخ اقول سبحان الله عیسائیین باوجود این حضرت عیسی را خدا
می شناسند آیا خدا ہم لیاقت این دارد که از دست بندگان خود ذلت بردارد و
بردار کشیده شود و مقتول و مدفون کرده شود بالجمله درین مقام صاف نوشتن
میبایست که آنجناب مقتول و مصلوب شده لفظ مانند نوشتن زاید و بیوجه است
تا نتیجه خود در عبارت آینده این مضمون را نگاشته و برای نجات جہان مجسم گشته کفاره
گردیدن و کشته گشتن و سبب بخشش گناه شدن در مقامات بسیار مکتوب است افاده پادری
چنانکه انبیای پیشین الخ غلط محض است ہیچ پیغمبری خبر مقتولیت و مصلوبیت حضرت عیسی نداده
لازم است که پادریصاحب این امر را بدرجه ثبوت رسانند افاده پادری مگر ہمه سخنہا نیکه
و اجبی الخ نزد ما که ہمین است که حضرت عیسی ہرچه فرموده است ہمگی واجبی درست و راست موافق
عقل و شعور ارشاد نموده و ہیچ سخنی غیر واجبی نادرست ارشاد نفرموده لکن عیسائیان
البته اسناد چنین امور که نہایت نادرست و خلاف عقل و شعور وغیر واجبی است مثل دعوی
الوہیت و ابنیت خدا وغیره بطرف شان میکنند حالانکه آنجناب خود بخلاف امور مذکوره بتصریح
فرموده اند و از ادله قویه بطلان آنها ظاہر باہر و ہرگاه بیان کردن امور درست و واجبی
مستلزم اظہار فضیلت باشد دلیل نفسانیت نیست پس ہرچه جناب رسالتمآب در حق خود

ترجمه قول دو ششات خود ارشاد فرموده آنرا نیز دلیل نفسانیت نباید دانست

پنجم پیشتر از زمانه موسی هرچه الله تعالی از حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهیم خلیل الله

فرموده بود مطابق آن در توریت موسی نیز نه برخلاف آن بیان نمود چرا که قربانی هابیل

پسر آدم مشهور است همچنان قربانی در توریت از معرفت موسی فرمود و این همه قربانیها از زمانه

آدم تا بعد اشدن مسیح نشانی تکلیفات گشته کردیدن همان خدا و نه عیسی بود دلیلهای این

گواهیهای پنجگانه بر رسالت موسی نزدیک عقل ثابت اند و بر نبی الله بودن او مطلق شکی نیست

جواب ششات العجب که پادریصاحب کلیه دعوی می کنند که هرچه پیش از حضرت

موسی حقتعالی از حضرت آدم و حضرت نوح و ابراهیم خلیل الله فرموده مطابق آن در توریت

موسی هم وارد شده است و هیچ برخلاف شان بیان ننموده و بران دلیل می آرند فقط از یک

امر واحد که مطابق قربانی هابیل حضرت موسی نیز قربانی کرده سبحان الله ازین امر جزئی

آن امر کلی چگونه ثابت خواهد شد آیا اگر مشابهت در یک امر از هابیل بالفرض ثابت هم بشود

پس ازین چطور ثابت میتواند شد که حضرت موسی در هر امر موافق و قدم بقدم حضرت آدم

و حضرت نوح و حضرت ابراهیم بوده اند مگر پادریصاحب آن امر واحد جزئی را مستلزم این امر کلی

میدانند ایظرفه طرز استدلال است که کاهی هیچکس مانند آن بعمل نیاورده باشد ای کاش

پادریصاحب اول بر طرز استدلال بخوبی اطلاع و آگاهی بهم میرسانیدند بعد از ان شروع به

تصنیف رساله میکردیدند که موجب مضحکه نمیشد بالجمله تا وقتیکه پادریصاحب برامر مذکور

دلیل معقول قائم نکنند کلام شان ساقط از معرض اعتبار است و طرفه تر اینست که از هیچ فعل

حضرت آدم وغیره نیز احتجاج ننمودند فقط از فعل هابیل استدلال فرمودند و تعرض افعال

انبیای مذکورین مطلق نکردند قطع نظر ازین تخصیص پیغمبران مذکورین هم بیوجه است

میبایست که بنای این امر میشد که هیچ امر برخلاف هیچ پیغمبر از حضرت موسی صادر نگردد باید که
حضرت یعقوب و حضرت لوط و حضرت اسمعیل و انبیای آخر بزعم پادریصاحب تقصیروار پاسا فقط
اند بعرض اعتبار اند که از ذکر شان اعراض نفرموده بغرض الطرز پادریصاحب ما در جواب گوییم
که حضرت آدم و حضرت هابیل کسی را هلاک نکرده اند و نه کسی را بدست کسی بمعرض قتل آورده
اند و بسبب حضرت موسی و بحکم شان صدها و هزارها قتل شده اند پس مخالفت شان انبیای
با تقدا از حضرت آدم و حضرت هابیل ثابت گردید و حال جدال و قتال که جابجا در توریت مذکور
است مگر بنا بر مثل مشهور مشتی نمونه از خرواری برعایت اختصار یک عبارت مختصر درینمقام
مذکور میشود در باب اول سفر الاستثنا مذکور است بعد از نیکه او سیحون پادشاه اموریان را که
در حشبون میماند و عوج پادشاه بشنیه را که در عشتاروث و ادرعات میماند قتل نمود انتهی بالترجمه
الفارسیه و همچنین پادری فنڈر کرده است که حضرت موسی در توریت فرموده که در عین حیات
زوجه شادی دوم نا روا است حالانکه زوجه سابقش حضرت هاجره در حال حیات حضرت
ساره که از حضرت ابراهیم واقع شده از کتب الهیه ثابت است و همچنین کثرت ازواج حضرت یعقوب
نیز بدرجه ثبوت رسیده چنانچه این عبارت ها عنقریب مذکور خواهد شد پس مخالفت حضرت موسی از انبیای
سابقین موافق ادعای پادریصاحب ثابت گردید علاوه برین چنانکه حضرت ابراهیم را حکم
قربانی اسحق شنان شده بود و ایشان متوجه آن جمیع متعلقات امر مذکور را بعمل آوردند همچنان کی
برای حضرت موسی واقع نشده پس ادعای موافقت در جمیع امور سراسر باطل و غلط و عاطل است قطع النظر
ازینهمه از توریت ظاهر و هویداست که حضرت یعقوب برای خود جمع بین الاختین را در نکاح درست
دانسته اند حالانکه حضرت موسی در کتاب مزبور آنرا حرام کرده اند چنانچه عنقریب اینهمه مذکور خواهد
گردید افاده پادری همچنان قربانی در توریت الخ اینهم دعوی نیز محتاج باثبات است پس ما دهیکه پادری

مردمان مطلع شوند کما لا یخفی علی العاقل افاده پادری و در مقام دیگر الخ اگر مطلب خضر عیسی
همانست که پادریصاحب فهمیده اند پس چرا حضرت عیسی و تلامذه شان در مقدمه اکل سنبل بروز سبت
از حکم توریت مخالفت نمودند و چرا شتر را درست کرده اند حالانکه در توریت حرمت آن
مذکورست و چرا نصاری خوک را می خورند و میخورانند با وجود اینکه آنهم بشهادت توریت
حرام و نجس است غرض اینهمه که آسان است مگر مشکل اینست که در باب بیست و هفتم کتاب
استثنا از کتب توریت چنین مذکورست هر که بر حکمهای این شریعت قائم نماند و عمل نماید
برا و لعنت همه جماعت بگوید آمین انتهی بالترجمة الفارسیة پس اکنون آن مردمان که برخلاف
حکم توریت خوک را بی تکلف استعمال میفرمایند و از ختنه بالکلیه دست بردار اند حالانکه
حکم آن بکمال تشدد جابجا در توریت وارد شده است بیان فرمایند که این لعنت بر
کدام کس میشود افاده پادری و نزدیک منصفان الخ نزد منصفان حقیقت مکتوب
پیغمبران ثابت است چنانچه پیغمبر برحق بودن جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
ثابت است و حال نامنصفان اینست که چنانچه بعض اشخاص از ایشان انکار حقیت
نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم می نمایند هم چنین بعض نامنصفان
حضرت عیسی و حضرت موسی را هم پیغمبر برحق نمیدانند و از بیان پادریصاحب مطابق این امر
ثابت نمیگردد که آن گواهیهای بیجا که در کلام شان مذکور شده و رحضرت موسی
و حضرت عیسی متحقق بوده و این حضرات پیغمبر برحق بودند پس حالیا پادریصاحب را
دلیل باید که بر امور مذکوره ادله مقبوله قائم کنند ترجمه قول بی ثبات
حصه سوم اکنون مرا آشکارا باید نمود که این مسئله در رسالت محمد صلی الله علیه و آله
بوده جواب حصه ششمات اکنون باید در جواب بیانات پادری ثابت میکنیم که

هیچ نشانی رسالت از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر نشده و هرچه پادری
ذکر کرده است همه تطویل بلاطائل و باطل عاطل است **ترجمه قول بی ثبات**
اول نشان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پاکیزگی و پرهیزکاری است لیکن پرهیزکاری و پاکیزگی محمد
صلی الله علیه و آله وسلم از دلیل قرآن ثابت کردن محال است چراکه از مقامات قرآن ثابت است که محمد صلی
الله علیه و آله وسلم صرف از یکزن قناعت نمی نمود بلکه زنهای بسیار بوده اند و برای نکاح قرار
دادن خود درین امر گفت که از حکم خدا هستند انچه هیچ پیغمبر گاهی نگفته چنانچه همه مسلمان مقر اینمقوله
اند و از بسیار مقامات قرآن هم ثابت است چراکه مرقوم است که هر قدر زنها که او بخواهد بهشت می چاید برا
چنانچه در سیپاره بیست و دوم چنین مکتوب است یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت
اجورهن و ما ملکت یمینک مما افاء الله علیک و بنات عمک و بنات عماتک و بنات خالک و بنات خالاتک
ترجمه شادی ... ن معک وامرأة مؤمنة ان وهبت نفسها للنبی ان اراد النبی ان یستنکحها
ساره که از حضرت ... لک من دون المؤمنین یعنی ای نبی ما حلال ساختیم ترا عورتهای تو آن عورتهائیکه مهرهای
نیز بدرجه ... داده و همراه آنکه مال دست تو باشد که در دست تو بیار داده و دختران عم تو و دختران عمات تو
... و دختران خالات تو آن زنانیکه وطن گذاشتند همراه تو و عورتیکه باشد مسلمان اگر ببخشد جان
خود نبی اگر بخواهد نبی که او را در نکاح بگیرد این فقط برای تست سوای جمیع مسلمانان بلکه اینجا مرقوم است که
اگر محمد صلی الله علیه و آله وسلم خواهش زوجه دیگری نماید پس برای وی آن حلال است و شوهرش را حرام چراکه او
زوجه پسر خوانده خود زید یعنی زینب را نگذاشت چنانچه در سیپاره بیست و دوم نوشته است واذ تقول
انعم الله علیه وانعمت علیه امسک علیک زوجک واتق الله وتخفی فی نفسک ما الله
مبدیه وتخشی الناس والله احق ان تخشاه فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها لکی لا
یکون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهن وطرا وکان امر الله مفعو

مفعولا ما كان على النبى من حرج فيما فرض الله له يعنى و بهره كه نيست مر آنكس كه برا و الله ستان كرد
و تو پنهان كردى نگهدار نزد خود زوجه خود را و بترس از الله و تو پنهان مينمودى در دل خود چيزيرا كه الله آشكار كننده
از انجوا و تو مى ترسيدى از مردمان و الله زياده سزاوار است بترسيدن پس هرگاه كه تمام كرد زيد از ان عورت
غرض خود را و برا در نكاح تو داديم تا نماند هيچ مسلمانانرا گناه در نكاح كردن از زنان پسر خواندهاى خود هرگاه آنها
تمام كنند از ايشان غرض خود و هست حكم كردن الله بر نبى هيچ مضائقه نيست در بين امريكه قرار داده الله براى و
اين پاكيزگى و پرهيزگارى او درفت(?) نمايند **جواب حشمت مآب** پوشيده نماند كه كثرت ازواج با وجود تجويز
و تحليل جناب بارى عز اسمه اصلا منافى اتقا و پرهيزگارى نمى باشد چنانچه از انبياى سابقين هم كثرت ازواج
چند پيغمبر بشهادت كتب سابقه ثابت است پس هرچه پادرى صاحب از رهگذر امر مذكور طعن بجناب رسالتمآب صلى الله
عليه و آله و سلم نموده اند بعينه بجانب آن پيغمبران عائد و راجع است در توريت در حال حضرت يعقوب مسطور
است كه ازواج ايشان چهار بوده اند ليا و راحيل و بلها و زلفا در باب بيستم(?) كتاب پيدايش مكتوب است و
هرگاه راحيل ديد كه از وى اولاد يعقوب نبود پس راحيل بر خواهر خود رشك آمد و يعقوب را گفت بمن هم
بده و اگر نه من خواهم مرد در ان هنگام نسبت براحيل آتش خشم يعقوب مشتعل گشت گفت من بجاى خدا هستم
كه ترا از ميوه شكم باز داشته است او گفت ببين كنيز من بلها حاضر است از او نزديكى كن تا او بر زانوهاى من بزايد تا من هم
خانه من هم از وى آبادان بشود و او كنيز خود بلها را او را بزنى داد(?) و يعقوب از او نزديكى كرد و بلها حامله گرديد از يعقوب
پسرى زائيده اندم راحيل گفت كه خدا داد من داد و آواز من هم شنيد و مرا نيز يك پسر داد لهذا وى نام او را دان نهاد و
بيل(?) راحيل بلها باز حامله شد و از يعقوب پسر دوم زائيد راحيل گفت من بجال(?) با خواهر خود در آويختم
... نام او را نفتالى گذاشت هرگاه ليا ديد كه از زائيدن باز مانده او كنيز خود زلفا را بيعقوب داد كه زن او
بشود پس زلفا كنيز ليا نيز از يعقوب يك پسر زائيد الى ان قال خدا دعاى ليا شنيد و حامله شد فرزند پنجم
يعقوب را زائيد الى ان قال خدا راحيل را ياد كرد و دعاى(?) او شنيد و رحم او را گشود و حامله شد و پسر زائيد و گفت

که خدا از من ظلمه باز دور کرد و او نامش یوسف گذاشت و گفت که یهوواه مرا فرزند دیگر هم خواهد
داد و هرگاه از راحیل یوسف پیدا گردید پس چنین شد که یعقوب از لابان گفت مرا رخصت
کن که من بمکان خود و ملک خود بروم زنان مرا و فرزندان مرا که برای ایشان خدمت تو کرده ام
مرا حواله کن الی آخر ما سطر غرض از عبارت مذکوره کثرت ازواج حضرت یعقوب ثابت گردید پس
هرچه پادری صاحب از جانب ایشان جواب خواهند داد همان جواب ما هم از جانب جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله وسلم است و طرفه تر اینست که حضرت یعقوب راحیل و لیا را که با هم هر دو خواهر
حقیقی بوده اند بمعیت یکدیگر در حلیه ازدواج خود در آورده اند حالانکه از توریت مقدس
حرمت و ممانعت امر مذکور ثابت است و موافق همان در شریعت مقدس
جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم نیز حرمت جمع بین الاختین وارد شده حالا
پا[illegible] بفرمایند که این فعل حضرت یعقوب موافق تقوی و پرهیزگاری
است [illegible] فی الواقع هرچند که امر مذکور از عبارت مسطور هم ظاهر میگردد لکن برای
توضیح عبارت دیگر از توریت بترجمه فارسیه مذکور میشود در باب بیست و
نهم کتاب پیدایش مذکور است و دختران لابان دو تا بوده اند نام کلانی
لیا و نام کوچک راحیل بود و لیا شیره چشم و راحیل خوشرو و خوب صورت بود
و یعقوب بر راحیل عاشق بود پس او گفت که برای دختر کوچک تو راحیل هفت
سال خدمت تو خواهم کرد الی ان قال و بوقت شام چنین شد که او دختر خود
لیا را حواله او کرد و او با وی نزدیکی نمود و لابان کنیز خود زلفا را بلیا دختر
خود داد و همراه کرد تا کنیز او شود و چنین شد که یعقوب بوقت صبح دید که لیا
بوده پس از لابان گفت این چیست که تو با من کردی مگر من خدمت تو برای راحیل نکرده ام باز

باز برای چه از من بدغا بازی کردی لابان گفت در ملک ما این رسم نیست که کوچک را پیش از
کلان بشادی کدخدائی دهند همراه این یکهفته کامل ساز و ما او را نیز بعوض محنت هفت سال
دیگر که تو برای من خواهی نمود ترا خواهیم داد یعقوب همچنین کرد و هفته اش را کامل نمود
در انوقت وی شادی کدخدائی دختر خود راحیل هم با او کرده داد الی آخر ما قیل و آن عبارت
توریت که ممانعت جمع بین الاختین ثابت میشود نیست که در باب هیجدهم کتاب احبار مذکور
است و تو زن نیز را با خواهر او مگیر تا برهنگی وراهم ظاهر نمائی در زندگانی او لیکن که این سوزانیدن
اوست انتهی ار دو انقلاب ای پادریصاحب بیان فرمائید که این عاشق گردیدن بر دختر
دیگری و ده اشتباه مقاربت کردن که از عبارت مرقومه ظاهر میشود و جمع بین الاختین
کردن منافی پاکیزگی و پرهیزکاری است یا نه بالجمله چنانچه حال کثرت ازواج یعقوب علی نبینا
وعلیه السلام مذکور شد همچنین کثرت ازواج حضرت داود نیز ثابت است در سفر ثانی
صموئیل مرقوم است و ولد لداود بنون فی حبرون بکره عمنون من اخینوعم الیزرعلیه و
ثانیه کالاب من ابیغال مرأة نابال الکرملی و الثالث ابشالوم بن معکا ابنة تلمی ملک
جاشور و الرابع ادونیا بن حجیت والخامس شفطیا بن ابیطل والسادس یثرعام من
عجلا امرأة داود هولاء ولد والداود بحبرون انتهی و در فصل خامس چنین مذکور است
و تزوج داود ایضا نساء و سراری باورشلیم بعد مجیئه من حبرون و در فصل اول سفر
اول چنین مسطور و بعد هذا یقال ان داود الملک لما طعن فی السن و شاخ و کبر جدا کان
یتدثر بالثیاب و لم یکن یستدفی فقال له عبیده فطلب لسیدنا الملک شابة عذراء تقف
بین یدیه و تخدمه و تضطجع مع سیدنا الملک تعانقه و تدفیه فطلبت فتاة جمیلة فی جمیع حدود
بنی اسرائیل فوجدت ابیشاغ الشونمیة فاتوا بها للملک و کانت الفتاة بهیة جمیلة جدا

وسارت خادمة للملك تخدمته ولم يعرفها انتهی غرض از عبارات مذکوره کثرت ازواج حضرت داؤد
ثابت گردید پس بنا بر زعم پادری نبوت شان باطل خواهد بود و حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام این
هم در حیات حضرت ساری حضرت هاجره را زوجه خود گردانیده اند چنانچه در بیان حال آنجناب در سیاق
فصل شانزدهم سفر التخلیقه مذکور است وساری زوجة ابرام لم تلد له وكانت لها امة مصرية
اسمها هاجر فقالت لابرام هوذا قد حبسني الله من الولادة ادخل الى امتي لعلي ابني منها
فقبل ابرام قول ساري فاخذت ساري زوجة ابرام هاجر المصرية امتها من بعد عشر سنين من
مقام ابرام ببلد كنعان فاعطتها ابرام زوجها لتكون له زوجة فدخل الى هاجر فحملت انتهی و از آن
حال حضرت سلیمان باید شنید که آنجناب هفت صد زوجه و سه صد جاریه بوده اند چنانچه
در فصل یازدهم اسفار ملوک مذکور است وكان سليمان الملك قد احب نساء كثيرة غريبة وابنة
فرعون واتخذ نساء من بني عمون ومن المؤابيين ومن ادوم ومن الحثانيين ومن الصيدانيين
ومن الشعوب التي قال الله لبني اسرائيل لا تختلطوا بهم ولا يختلطوا بكم ولا تتزوجوا منهم لئلا تميل قلوبكم
الى آلهتهم فهؤلاء لصق سليمان بهن واحبهن واتخذ من جميعهن سبعمائة امراة حرة وثلاث مائة سرية
واغوين النساء قلبه انتهی ای پادری صاحب این چه بی انصافیست که با وجود اینکه ازواج جناب
رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم چندان بکثرت نبوده اند بر آنجناب طعن میکنید و از حال
حضرت سلیمان وغیره انبیا چشم پوشی می نمائید و از عبارت مذکوره اینهم صاف ظاهر میشود
که در مقدمه ازدواج از عورات آن قبائل که از ایشان حکم ارتباط و تناکح و تناسل نبوده حضرت
سلیمان مخالفت حکم الهی نموده اند و ازدواج شان العیاذ بالله آنجناب را اغوا و گمراه کرده
پس کجا اتقا و پرهیزگاری آنجناب باقی ماند بالجمله اگر کثرت ازدواج منافی اتقا و پرهیزگاریست
لازم می آید که این انبیا و مقبولین خدا پیغمبران برحق نبوده باشند فما هو جوابه فهو جوابنا فافهم

افادهٔ پادری لیکن پرهیزکاری و پاکیزگی محمد صلی الله علیه وآله وسلم از دلیل فرقان ثابت کردن
محال است هرگز محال نیست بلکه ممکن و آسان ترین امور است چراکه در قرآن مجید جابجا مذکور
است که آنجناب رسول خدا اند و از جانب او نازل شده اند چنانچه از انجمله این آیت مُحَمَّدٌ
رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ پس اتقا و پرهیزکاری جزو رسالت
است پس تقوی و پرهیزکاری آنجناب ثابت گردید و از هیچ آیت قرآن مجید ظاهر نمیگردد
که امری که منافی رسالت باشد از آنجناب صادر شده باقیماند آنچه پادری آنرا ذکر کرده پس حالش
را معلوم کردی که آن هرگز در نفس الامر منافات با پرهیزکاری ندارد و علاوه برین در سورهٔ
یس چنین مذکور است إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ حاصلش آنکه تو از رسولان
هستی و بر صراط مستقیمی پس پاکیزگی و پرهیزکاری آنجناب ظاهر گردید چه کسیکه پاکیزه و پرهیزکار
نبود و بودن او بر صراط مستقیم از محالات است و هم در قرآن مجید این آیه وارد شده لَقَدْ
كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ پس معلوم شد که آنجناب معصوم و مبرا بودند از ارتکاب معاصی
و ایقاع امور منافیهٔ اتقا و پرهیزکاری والا هرگز در آیت مذکوره حکم اطاعت و تاسی آنجناب علی العموم
وارد نمیگردید و سوای آیات مذکوره از دیگر آیات بسیار اثبات امر مذکور ممکن است که احاطهٔ آنها خارج
است از طرز این رسالهٔ مختصر افادهٔ عیسائی و برای بیگناه قرار دادن خود دیگر امر الی هذه الافادة
هیچ پیغمبر گاهی نگفته معلوم کردی که برای حضرت یعقوب و حضرت داود و پیغمبران دیگر ازواج بسیار
بوده اند پس جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را در امر مسطور تاسی و اقتدای پیغمبران
سابقین بوده پس بدگمانی بجانب آنحضرت نمودن و در حق شان بطعن و درشتی پیش آمدن در
حقیقت سوء ظن و طعن و تشنیع نمودنست در حق انبیای مذکورین العیاذ بالله من ذلک افادهٔ پادری
چراکه مرقوم است که هر قدر زنها الخ استغفر الله ربی و اتوب الیه این امر در یک مقام قرآن

نیز مرقوم نباشد که چه قدر زنها که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخواهند آنها بر ایشان حلال اند چه
جای اینکه امر مسطور در مقامات کثیره مذکور باشد پس شیخ پادریصاحب دعوی کرده دروغ بیفروغ
است سبحان الله جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم را کی جمع بین الاختین که از حضرت یعقوب
واقع شده درست بوده و کجا آنجناب محرمات نسبیه و رضاعیه و زنان ذات البعل را بدون تحقیق طلاق
برای خود حلال دانسته اند پس اینکلام از پادریصاحب فقط برای اغوای عوام صادر شده است افاده
پادری چنانچه در سیپاره بیست و دوم چنین مکتوب است یا ایها النبی الی آخر الآیه و الترجمه اگر پادریصاحب
را با انصاف اتصاف بود در همین مقام حال آن عورات که در حباله تزوج جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
بوده اند ذکر میفرمود و برین تقدیر بخوبی ظاهر میگردید که نسبت ازواج حضرت سلیمان و غیره آنها بسیار
کمتر بوده اند پس طعن کردن بر آنجناب سراسر بی انصافیست و این آیت را که نوشته اند فقط برای گول
دادن عوام است بالجمله آیت مشار الیها مخصوص عورتیست که از تزویج آنها محظور جمع بین الاختین
لازم نیاید و نیز آیت مذکوره مخصوص است بما سوای زنان شوهردار و بما عدای محرمات نسبیه و رضاعیه
الی غیر ذلک و مفسرین تصریح کرده اند که آن آیت اشاره است بجانب همان ازواج که در حباله تصرف
آنجناب بوده اند پس نوشتن آیت مذکوره در همین مقام بیفایده محض است غرض بکمال تعجب است که این
پادری بر حضرت داود و حضرت سلیمان که صدها ازواج و سراری شان بوده اند طعن نمیکنند و بر
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم که ازواج شان بنسبت ازواج آن هر دو عالیجناب بغایت اقل قلیل
بوده اند حسد می نماید اکنون دریافت باید کرد که پادری در اعراب آیت مذکوره جابجا غلطها کرده منجمله آنها آیت
که یای یا ایها النبی را مکسور نوشته و همچنین درین فقره ان اراد النبی الی غیر ذلک و این اغلاط صریحه دلالت
می کند که پادریصاحب در مزاولت علوم نحو و صرف هم بخوبی عمر خود را صرف ننموده اند و لفظ اعنی که
در عنوان ترجمه نوشته اند سراسر مهمل و بی محل است همچنین جمع هندی لفظ عورت که بالف ارقام کرده اند

اند و ترجمه فارسیه اش بلفظ اعور تنها مذکور گردیده الی غیر ذلک پس از تصنیف چنین رساله تصنیف
نکردن بهتر بوده که مشهور و معروف است شعر تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد
افاده باد بی بی تا اینجا مرقوم است که اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم خواهش زوجه دیگری الخ هرگاه بمقتضای
ادله مذکوره حقیت نبوت آنجناب ثابت گردید پس اگر احیانا در شریعت آنجناب امری اینچنین
هم وارد شده باشد که عقل کسی آنرا مستبعد و مستنکره بشمارد تاهم قبول کردن آن واجب و لازم است
چنانچه جمع بین الاختین را بهتر شمردن نسبت بحضرت یعقوب ضرور و متحتم پس طعن کردن بر شریعت
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم که در نفس الامر هیچگونه فساد و قباحت متضمن نیست
سراسر بیوجه اکنون معلوم باید نمود که حضرت داؤد با وجود اینکه در شریعت شان این امر بود که
زوجه هر کسی اگر ایشان خواهش نمایند بر شوهرش مفارقت و طلاق دادن او لازم میشود بشهادت
بعض کتب عتیقه از زوجه اوریا در حین حیات او بدون حصول طلاق بر خلاف حکم جناب حاکم
علی الاطلاق العیاذ بالله مقاربت نمودند چنانچه از آن حامله گردید و شوهرش اوریا مذکور را بر
دعوی فرستادند هرگاه او قتل گردید آن عورت را گرفته در محل خود داخل نمودند و از همان زن
در باره دوم حضرت سلیمان متولد شدند چنانچه در فصل یازدهم سفر ثانی اسفار صموئیل مذکور است فلما کان
تمام السنة في الوقت الذي يخرج فيه الملوك ارسل داود يواب وعبيده ومعهم جميع بني اسرائيل فقتلوا بني عمون فنزلوا حول
فاما داود فبقي في اورشليم فلما كان وقت المساء قام داود من فوق مجلسه فصعد فوق البيت يتمشى فوق قصره
فبصر بامرأة تستحم فوق بيتها وكانت المرأة جميلة جدا فارسل داود وسأل عن المرأة فقالوا انها بثشبع ابنة
اخيعام امرأة اوريا الحثاني فارسل اليها داود رسلا وحولها اليه فلما دخلت عليه وتطهرت من طمثها دخل
عليها ثم خرجت ورجعت الى بيتها فحبلت المرأة وارسلت الى داود واخبرته وقالت اني قد حبلت
فارسل داود الى يواب رسلا وقال ارسل الي اوريا الحثاني فارسل يواب فجاء اوريا الى داود فسأله

اوريا عن الشعب وعن يواب ومحاربته ثم قال داود لاوريا انزل الى بيتك واسترح واغتسل فخرج اوريا
من عند الملك وامر الملك بان يتبع بجائزة فرقد اوريا على باب الملك مع عبيد الملك ولم ينزل
الى بيته واخبر داود ان اوريا لم ينزل الى بيته قال داود لاوريا جئت من السفر ما بالك ما تنزل الى بيتك
قال اوريا لداود تابوت عهد الرب وآل يهودا وآل اسرائيل نزول في الخيام ويواب سيدي
وعبيد الملك سيدي نزول في الصحراء وانا انطلق الى منزلي وآكل واشرب وادخل الى اهلي وحياتك
وحياة نفسك لا افعل هذا قال داود لاوريا اصبر اليوم واذا كان غدا ارسلتك فبقي
اوريا في اورشليم ذلك اليوم فلما كان في الغد دعاه داود فتغدى معه وشرب وثمل وخرج
مسيئا ورقد عند باب الملك مع الحراس ولم ينزل الى منزله فلما كان في اليوم الثالث كتب داود الى
يواب كتابا وارسله مع اوريا وقال في الكتاب هكذا صيّر اوريا في اول الحرب واذا اشتبك
الحرب ارجعوا واتركوه وحده ليقتل فلما نزل يواب حول القرية واقام اوريا مع الرجال الابطال
فخرج اهل القرية فحاربوا يواب وقتل هناك قوم من عبيد داود وقتل اوريا الحثاني ايضا فارسل
يواب الى داود واخبره بجميع ما كان في الحرب وامر يواب الرسول وقال له اذا فرغت من كلامك
للملك واخبارك اياه بكل شي كان في الحرب فاذا غضب الملك وقال لماذا دنوتم من سور المدينة
لتحاربوا اما تعلمون ان الذين فوق سور المدينة يرمونكم من قتل ابيملك بن جدعون اليس انما
رمته امراة بقطعة رحا من فوق السور ومات في تبيض فلماذا دنوتم من السور فقال هذا القول قل
ان اوريا الحثاني عبدك قتل فانطلق الرسول واخبره بجميع ما قال له يواب وقال الرسول لداود
حاصرنا القوم فكاثرونا فخرجوا الينا الى الصحراء وحاربناهم حتى صرنا باب القرية فرمونا الذين
كانوا فوق السور وقتل من عبيدك ايها الملك وقتل اوريا الحثاني عبدك ايضا قال داود
للرسول قل ليواب لا يشق عليك ذلك لانه قد يعرض في الحرب مثل هذا واشباهه حاصر

حاصر القرية ولم عليها بالحرب فانك تفتحها وتخربها وسمعت امرأة اوريا الحاثاني ان زوجها
مات فناحت على زوجها فلما تمت ايام مناحتها ارسل داؤد فاخذها وادخلها الى قصره وصارت
له امرأة وولدت له ابنا وساء عمل داؤد امام الرب خلاصه اکثر فقرات اینعبارت بارعایت
اختصار اینست که هرگاه سال تمام شد و هنگامی رسید که جنگ دران ممکن بوده داؤد
یواب و غلامان خود را برای دعوی فرستاد و همراه شان همگی بنی اسرائیل بودند و آنها رفته
بنی عمون را قتل نمودند و گرداگرد ربت فرود آمدند لکن داؤد را در یروشلیم ماندند هرگاه وقت شام قریب
شد برخواستند و بر بام خانه بالا رفتند و خرامیدن آغاز کردند پس زنی را که بالای بام خود
برهنه غسل میکرد نگاه نمودند و آن زن خیلی صاحب حسن و جمال بود پس حال آن زن را از مردمان
دریافت فرمودند آنها اظهار کردند که آن زن زوجه اوریا حاثانی بتشبع بنت اخیعام است پس پیادگان
کسانرا فرستاده آن زن را بسوی خود مائل برجوع نمودند هرگاه وی آمد و از حیض پاک شد آنوقت
با وی نزدیکی کردند بعد ازان وی بخانه اش رفت پس بسبب این معامله حامله شد و بحضرت
داؤد گفته فرستاد که وی حامله گردیده است حضرت داؤد اوریا حاثانی را از نزد یواب
طلب فرمود و از وی حال دعوی وغیره پرسید گفت که برو بخانه خود فرود آ و استراحت
و غسل کن و برای انعام و جائزه وی حکم فرمود اوریا ازانمقام برآمد و بر در قصر داؤد و بار خوبسق
گشت و بخانه خود نرفت مردم داؤد را خبر کردند که اوریا بخانه اش نرفته پس داؤد از اوریا
فرمود تو از سفر آمدۀ سبب چیست که بخانهات نمیروی اوریا عرض نمود که تابوت و یهودا و
آل یهودا و آل اسرائیل که قوی خیمه ها هستند و یواب سرداران و بندهای آقای من بشاه
وقت در میان صحرا فروکش میباشند من چگونه بطاق خود روم و آب و طعام خورم و از زوجه
خود هم بستر شوم مرا سوگند بتو و بجان تو که اینهارا من نخواهم شد هرگاه حضرت داؤد ملاحظه نمود که

این تدبیر پیش رفت با وریا فرمود که امروز دیگر بجای خود باش فردا ترا بدر و دمی کنم او وریا
توقف نمود داؤد دو بیرا روز دیگر طلبید پسیار نوازش نمود و همراه وی طعام نوشجان فرمود
هرگاه روز سوم شد او را بجانب یواب روانه کرد و خطی بنام یواب نبشته فرستاد و در آن
مندرج فرمود که اوریا را در میان جنگ در صف اول جا ده و هنگامیکه هنگامه گیر و دار
گرم شود شما همگی از مرکزهای خود مراجعت کنید و اوریا را تنها واگذارید که وی کشته شود لعرض
هرگاه که یواب قریه را محاصره کرد او اوریا را در مردان جنگی جا داد اهل قریه برون آمدند و از یواب
جنگیدن آغاز کردند و بسیار غلامان داؤد کشته شدند و اوریا حتانی هم کشته گشت مجملاً یواب
اینخبر را بداؤد گفته فرستاد هرگاه زن اوریا شنید که شوهرش کشته شد بروی نوحه و زاری نمود
و هرگاه که ایام سوگواری باختتام رسید داؤد آن زن را گرفته بمحل خود داخل فرمود و آن هم بکروجه
آنجناب شد و همان بچه از وی متولد گشت و کردار داؤد کار را ناخوش نمود بعد از این در فصل
ثانی عشر تفصیل اینحال مرقوم است که حقتعالی ناثان پیغمبر را نزد داؤد فرستاد و ایشان آمده
گفتند که در قریه دو کس بوده اند یکی غنی و نزد وی چار وایان بسیار همچون گوسفند و گاو و غیره
بوده اند و شخص دیگر فقیر بوده نزد او فقط یک باچه گوسفند بود آن شخص غنی آن باچه گوسفند را
هم از فقیر مذکور الحال بگرفت هرگاه این را داؤد شنید خیلی ناخوش شد در آن هنگام ناثان
گفت که اینچنین کار از خود تان صادر شده است که با وجود ازواج خود زوجه اوریا حتانی
را گرفتید بعد از آن از جانب خدا مقال عتاب اشتمال رسانید و در آن اظهار فرمود
که خدا فرموده است که آنچه شما پنهان از زوجه اوریا کردید آن فعل زنان های شما در
روز روشن ظاهر بظاهر بحضور بنی اسرائیل کرده خواهد شد من خاتونان خانه ترا گرفته
حوالهٔ بغیر تان خواهم کرد و باز ناثان بحضرت داؤد اینخبر داده است که در سزای حرکت مذکوره

مذکوره فرزند شما خواهد مرد غرض با قصهٔ مذکوره را بسیار با جمال ذکر کرده ایم هر کرا تفصیلش
منظور باشد بجانب فصل مزبور الحال رجوع کند و اینکه هم بضرورت هست و اگر ند ما چنین
امور را کذب محض میدانیم و دامان انبیا را از لوث قبائح مسطوره پاک و پاکیزه میشماریم و
نگاشتن آن در کتاب باعتقاد حقیت نزد ما قبیح قبائح است لکن خوشا حال آنکه و
حق بچوه که چنین امور را راست می پندارند و نسبت چنین قبائح و شنائع را بجانب انبیای
اظهار درست می انگارند العیاذ بالله من ذلک الغرض بتعجب است از پادریصاحب
و اقران و امثال شان که حرکات قبیحه مذکوره را که بشهادت بعض کتب عتیقه مذکوره
الحال از حضرت داود ع صادر گردیده و فساق و فجار قوم اشراف هم از چنان امور شنیعه
انکار و اکراه دارند منافی پیغمبری و مقبولیت خدائی شناسند و به پیغمبر خدا که گاهی از غلامان
شان هم چنین حرکات مستقبحه که ذکر کرده شد صادر نشده و هرچه کرده اند همگی موافق حکم خدا
بعمل آورده اند بجهت اعتراض و طعن میکنند و کاش بیان میفرمودند که پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله وسلم زوجهٔ کدام کس را العیاذ بالله موافق تحلیل مذکور انتزاع نموده اند و از زینب
مطلقهٔ زید که آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم نکاح کرده پس امر مذکور بعد ازین واقع شده که
خود زید با آنکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم ایشانرا منع فرموده بودند زن مذکوره
را طلاق داده بودند پس با وجود این در نکاح کردن با زن مذکوره کدامی مقام اعتراض باقی ماند
افادهٔ پادری چرا که او زوجهٔ پسر خواندهٔ خود زید اعنی زینب را نیز نگذاشت چنانچه در سیپارهٔ
بیست و دوم نوشته هست الی آخر الآیه والترجمه ای پادریصاحب اگر ارقام چنین الفاظ کریه
ناشایان مطبوع طبع شریف است پس در حق حضرت داود ع آنرا تحریر نمائید که موافق
تمناهای شما ایشان زوجهٔ اوریا حتانی را العیاذ بالله با وجود حرام بودن هم نگذاشتند

نند در حق جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم که هرچه ایشان کرده اند همگی حق و صواب و
مطابق حکم جناب رب الارباب بعمل آورده اند و حق اینست که در حق صاحبان مرتبه و مقبولین خدا
بقلم نوشتن چنین الفاظ درشتی آمیز که از طرز تقریر اشراف خارج است نامناسب پس
تعجب است که پادری صاحب چگونه ابتداء بتحریر امثال کلمات مسطوره مبادرت فرموده اند و از
مآل کار اندیشه ننمودند غرض جواب کلام مذکور در وجوه عدیده مسطور میشود وجه اول اینست که
این تقریر را بصورت دلیل فقره سابق که پادری صاحب ذکر کرده اند نهایت محل التعجب
است زیرا که بر هر صاحب فهم و ادراک ظاهر و آشکار که این افاده هرگز دلیل فقره مذکوره
نمیتواند شد و درمیان وی و فقره مسطوره اصلا آن علاقه نیست که در دلیل و مدلول
باهمدگر میباشد وجه دوم اینست که پیشتر از ما نحن فیه ما نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
را با دله قاطعه ثابت کردیم پس هرگاه آنجناب پیغمبر برحق بوده اند هرچه آنجناب کردند همه حق
و صواب و مطابق حکم جناب رب الارباب بوده پس اعتراض و طعن بر طریقه شان کردن در حقیقت
بر جناب باری عز اسمه طعن و اعتراض نمودنست وجه سوم اینست که هر شخص عاقل میداند که از فرزند
گفتن بزبان کسی پسر حقیقی صلبی کسی نمیشود که احکام این بر آنهم مترتب شود پس اگر از مطلقه زید
جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم نکاح کردند پس درین چه قباحت و امر مذکور که مخصوص جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم نبوده بلکه بر جمیع مسلمانان حق سبحانه و تعالی این امر را که بعد از طلاق
پسران متبنی خواه پس از وفات آنها اگر خواهند از ازواج شان نکاح نمایند مباح گردانیده است
چنانچه در آیتی که پادری نقل کرده امر مذکور مصرح است و سببش همین است که از زبانی فرزند گفتن نزد
عقلا احکام پسر صلبی مترتب نمیشود پس طعن کردن بران نزد منصفین سراسر بیوجه است بالجمله
از مبدعات جاهلیت و سنن قبیحه کفار این امر هم بوده که بر پسر خوانده احکام پسر حقیقی جاری میکردند

میکردند و بعد موت پدر مجازی وی را میراث میدانیدند و زنان محارم خود را روبروی آن نامحرم می‌نمودند پس برای هدم این بنای باطل خود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب بحکم سراپا صواب حضرت رب الارباب نکاح مطلقهٔ زید را واقع فرمودند تا آن بدعتهای کفار بالکلیه از خواطر خلق محو و زائل و از صفحهٔ عالم نیست و نابود شود پس برین تائید و ترویج دین و هدم بنای بدعت معاندین طعن کردن و منجملهٔ عیوب شمردن خیلی از مدعیان انصاف مقام تعجب است و اگر ورای باپ در صاحب یکی بیکری نیکو نه طعن بجناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم می‌نمود البته ما میگفتیم که او سزاوار این شعر است چشم بداندیش که برکنده باد عیب نماید هنرش در نظر با وجه چهارم اینست که از کتاب توریت ظاهر میشود که حضرت ابرهیم زوجهٔ خود ساره را بصفت خواهری موصوف کردانیده اند پس لازم می‌آید که ازین گفتن زبانی ایشان همشیرهٔ حقیقی آنجناب و العیاذ بالله بران عالی جناب حرام گردیده باشند و حضرت ابراهیم که باز بران معظمه متصرف شدند پس معاذ الله خلاف اتقا و فعل شنیع فساق و فجار را بعمل آورده باشند و اگر از زبانی گفتن هیچ نمیشود پس مطلب ما ثابت گردید در باب دوازدهم کتاب پیدایش مذکور است و هرگاه او نزدیک مصر رسید از زن خود ساره گفت بببین من میدانم که تو زنی خوبصورتی و چنین خواهد شد که تر مصریها خواهند دید و خواهند گفت که این زوجهٔ ویست پس مرا خواهند کشت و ترا زنده خواهند گذاشت تو خواهی گفت که من خواهر اویم تا که از سبب تو خیر من شود و جان من بوسیلهٔ ات سلامت ماند من بعد ابرام هرگاه در مصر رسید دران هنگام مصریان آنعورت را دیدند که نهایت خوبصورت هست و امیران فرعون هم او را نگریستند و بحضور فرعون بسیار ستایش او نمودند پس آن زن را در محل فرعون بردند و وی بسبب آن زن برابرام احسان کرد گاو گوسفندها و بزها و نرگاوها و خرها و غلامها و کنیزها و ماده خرها

واشترها یافت آنگاه یهوه فرعون وخاندانش را برای ساری زوجه ابرام بسخت‌ترین اقسام زدن
بزد درانوقت فرعون ابرام را طلبیده گفت که تو از من این چه کردی چرا تو مرا آگاه ننمودی که او زن
زوجه من میباشد وچرا گفتی که وی خواهر منست حتی که من وی را گرفتم تا که او را زوجه خود بسازم پس
این زن تست تو او را بگیر برو آنگاه فرعون آدمهای خود را برای وی حکم کرد آنها او را و زوجه
اش را مع تمام آنچه از آنش بوده رفتن دادند انتهی ترجمة ما ذکر فی الکتاب المذکور فی هذا المقام
وهمین امر از حضرت ابراهیم نسبت با بیمالخ پادشاه فلسطین نیز واقع شده است وهم چنین حضرت
اسحق هم زوجه خود را خواهر خود ساخته اند چنانچه در فصل بیست وششم کتاب مذکور انجال نیز
مسطور است وجه پنجم اینست که در توریت مذکور مسطور است که اولاد حضرت لوط از دختران
حقیقی شان العیاذ بالله بهم رسیده باینطریق که معاذ الله دختران شان ایشان را شراب خورانیدند
وهرگاه مست وبیهوش گردیدند با ایشان هم بستر شدند اعوذ بالله من تلک الهفوات پس
اکنون پادریصاحب بیان فرمایند که اینحرکت کدام قسم پاکیزگی و پرهیزگاری بوده هرگاه
چنین حرکات شنیعه منافی پیغمبری و نبوت نیست پس افعال جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم که
هیچ فعل از آن از قبیل گناه وعصیان نبوده چرا منافی نبوت خواهد بود وهرچند تحریر حال مشار الیه را
بسبب کمال شناعت وفضاحت هرگز دلم گوارا نمی کند مگر بمقتضای اینکه نقل کفر کفر نباشد
بناچاری ذکر کرده میشود در باب نوزدهم کتاب پیدایش مذکور است باز لوط مع هردو دختر خود از
زغر بر کوه رفته سکونت اختیار کرد چراکه او از سکونت زغر هم ترسید آنگاه وی وهردو دخترانش
در یکغار رفته سکونت اختیار کردند دختر کلان از دختر کوچک گفت که پدر ما مردی کهن سال است ودر
زمین مردی دیگر باقی نمانده که نزد ما بیاید چنانچه در تمام دنیا رسم است پس بیائید ما پدر خود را شراب
خورانیم وما از وی هم بستر شویم تا که ما از پدر خود نسلی بگیریم آنگاه ایشان در انشب پدر خود را شراب خورانیدند

خورانیدند و دختر کلانی رفت و از پدر خود همبستر شد و وی بوقت خوابیدن آن دختر و بوقت برخاستنش
او را نشناخت پس گاه روز دوم شد کلان از کوچک گفت که ببین دیشب من با پدر خود خوابیدم
ما او را امشب نیز شراب خورانیم و تو امشب تو رفته از وی همبستر شو تا که ما نسل پدر خود بگیریم در آن
هنگام ایشان پدر خود را در آن شب نیز شراب خورانیدند و دختر کوچک خاست با وی خوابید
وی او را هم بوقت خوابیدن و برخاستنش نشناخت پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند
و دختر کلان یک پسر زائید و نامش موآب نهاد که او پدر کلان موابیانست که الی الیوم موجود
اند و دختر کوچک که بوده او نیز یک پسر زائید و نامش بن عمی گذاشت و او پدر کلان بنی
عمانست که الی الیوم موجود هستند انتهی پس فضیحتا که چقدر اینمدعیان حق شناسی مرتبهٔ انبیا
و رسل و مرتبهٔ صحف الهیه را حقیر و ذلیل میدانند که چنین مضامین مستقبحه دران مندرج کرده اند
اعوذ بالله من اعتقاد حقیقة تلک الامور المسندة اکنون ما متوجه میشویم بجانب ذکر اغلاط پادری پس
معلوم باید کرد که قطع نظر از اغلاط کثیره که درباره ترک اعراب از پادری مذکور در نقل آیت
مسطوره واقع شده این غلط عجیب باید دید که لفظ امسک را که صیغهٔ امر است بفتح حرف آخر
نقل کرده است و اینخطا صریح مشاهده میکنید که فقره های اخیرهٔ آیت را با این اعراب
ذکر فرموده فِیمَا فَرَضُ اللهُ لَہُ سُبحَانَ اللهِ فرض را که فعل ماضی است مضموم الآخر و لفظ الله را
که در ترکیب فاعل واقع منصوب الآخر نوشته است و تحریر لفظ اعنی در ابتدای ترجمه انبیهم مثل سابق
نهایت عجیب است علاوه برین در ترجمهٔ آیت مسطوره اکثر فقرات موافق ترجمه لفظی نیست
و بمحاوره میباشد و ترجمهٔ این فقرهٔ کریمه وَكَانَ اَمْرُ اللهِ مَفْعُولًا مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِن
حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللهُ لَهُ باین قسم که نموده است و هست حکم که [illegible] هیچ مضائقه
[illegible] امری که قرار داد الله برای وی ازین صاف ظاهر میشود که پادری معنی فقره نفهمیده

بخوبی فهمیده و غلط ترجمه کرده آقا و عیسائی این پاکیزگی و پرهیزگاری را دریافت نمایند حسب الحکم پادری صاحب
بخوبی امر مذکور را دریافت نموده ایم و در میزان عقل سنجیده ایم هیچگونه منافی تقوی و پرهیزگاری
قرار نمی یابد آری پادریصاحب هرگاه چنین امور را نیز منافی پاکیزگی و پرهیزگاری می فهمند پس ضرور
البته لازم است که این پاکیزگی و پرهیزگاری حضرت ابراهیم و حضرت اسحق را دریابند که ایشان ازواج خود را العیاذ بالله
خواهر گفته در محل پادشاه محرم فرستادند با وجود همشیره ساختن باز برایشان تصرف نمودند و آنها را ترک نمودند و همچنین
این پاکیزگی و پرهیزگاری حضرت داود را دریافت نمایند که ایشان معاذ الله در حین حیات اوریا
جانانی از زوجه اش خلاف حکم حق سبحانه تعالی فعل شنیع کرده و او را حامله ساختند نعوذ بالله من الافتراء
این تقوی و پرهیزگاری حضرت لوط را دریافت کنند که از دختران خود عیاذاً بالله بزعم
یهود و نصاری مرتکب شده اند حتی که بسبب همان فعل منکر نسل شان باقی ماند علاوه برآنهمه
این پاکیزگی و پرهیزگاری حضرت سلیمان را معلوم کنند که ایشان العیاذ بالله از حکم مادر خود روگردانی
کرده اند و برادر بزرگ خود را بجرم قتل نموده و زیاده از تمام این امور این پاکیزگی و پرهیزگاریست
آنحضرت سلیمان بگواهی توریت بت پرستی هم کرده و بسبب آن مورد عتاب از جانب رب
الارباب شده اعوذ بالله من اعتقاد ذلک کله سند امر اول این عبارت است که
درمیان سفر اول از اسفار ملوک در فصل ثانی مذکور فدخلت بتشبع الی سلیمان لتکلمه فی حق ادونیا
فلما رآها الملک قام الیها و سجد لها ثم جلس علی منبره و امر ان یلقی منبر ایضا فجلست عن یمینه ثم قالت له
انی اسئلک لا سالة حاجة لا تردنی فیها فقال لها الملک سلی یا ام فانی لا اردک قالت تدفع
ابیشاغ الشونمیة لادونیا اخیک لتصیر له امرأة فرد سلیمان علی امه قائلا کیف سالت ابیشاغ
الشونمیة سلی له الملک انه اخی هو اکبر منی وله ابیثار الحبر و یواب بن صوریا و حلف سلیمان بالرب
وقال هذا یصنع الله بی کذلک یزید لی ان کان ادونیا اراد بهذا الامر الا قتلی ... حلف بالرب

بالرب الحی الذی اصلحنی واجلسنی علی کرسی داود ابی وصیر لی بیتا کما قال ان سمیت الیوم حتی اقتل ادونیا
وارسل الملک سلیمان بنایا ابن یویاداع فلقی ادونیا فقتله انتهی سند امر ثانی این عبارت کتب اول در
باب یازدهم سفر مذکور مسطور است لما کان عند کبر سلیمان اغوی نساوه قلبه مال الی آلهة اخر ولم یکن قلبه
سلیما لله به مثل ما کان قلب داود ابیه تبع سلیمان عشتروت آلهة الصیدانیین وکاموش آلهة الموابیین وملکوم
آله بنی عمون وارتکب سلیمان القبیح امام الرب لم یتم عمل الله عبادته مثل داود ابیه بنا سلیمان بعد
ذلک مذبحا لکاموش آله مواب فی الجبل الذی قدام اورشلیم ولملکوم آله بنی عمون وکذلک صنع
بجمیع نسائه الغرباء اجعل لهن مواضع یذبحن ویبخرن فغضب الرب علی سلیمان حیث قال قلبه عن
عبادة آله اسرائیل الذی ظهر له مرتین ونهاه عن هذا الفعل ان لا یتبع آلهة الشعوب لم یحفظ ما امره الرب انتهی
ای یا در بصاحب یاده ازین چه قبایح خواهند بود که اسناد آنها بجانب پیغمبران این کتابها نمی
کرده اند استغفر الله واستعیذ به من اسناد تلک القبائح الی الانبیاء المرضیین صلوات الله و
سلامه علیهم اجمعین تبیان فرمایند که باوجود اسناد این قبایح کجا تقدس وپرهیزگاری انبیاء مذکورین
باقی ماند **ترجمه قول بی ثبات** سخن دوم اکنون غور باید کرد که در محمد صلی الله
علیه وآله وسلم نشانی معجزات بوده یا نه ازانچه بر رسالت او گواهی بود در سیپاره سیزدهم قرآن
در سورهٔ رعد مکتوب است که کافر میگویند که ما وا میکه نشانی از الله تعالی بروی نازل نشود ما ایمان
نخواهیم آورد پس صرف سند تعلیم دهنده یافتند ودر عذر معجزات طاقت کرامات نداشتن
می گوید وَلَوْ اَنَّ قُرْاٰنًا سُیِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ اَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْاَرْضُ اَوْ کُلِّمَ بِهِ الْمَوْتٰی
بَلْ لِلّٰهِ الْاَمْرُ جَمِیْعًا یعنی اگر قرآنی دیگر شده بودی که روان شدی ازان کوه یا پاره شدی ازان
گویا شدی ازان مرده بلکه در دست الله است همه کارها و در سیپاره [illegible] هم در جواب [illegible]
[illegible] است که حکم الله تعالی که من از انسان فرق [illegible] نیستم [illegible]

متقدمین مشتق اکثر اهل اسلام میگویند پس بازروی قرآن از محمد صلی الله علیه و آله وسلم این معجزه شده
بلکه در سیپاره بیست و هفتم سوره قمر مرقوم است اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ یعنی نزدیک
آمد آن گھڑی و چاک شد ماه ازین ثابت میشود که از محمد صلی الله علیه و آله وسلم این معجزه شده و نه این
سخن از تفسیر ثابت میتوان شد **جواب حشمات** بنا بر بشارات انجیل و توریت
که بیشتر مرقوم گردیده و مطابق بشارتهائیکه عنقریب در مقامات مناسب مذکور خواهند شد حقیت
رسالت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم ثابت است پس و صاحب اعجاز بودن آنجناب
صلی الله علیه و آله وسلم که انکار کردن در حقیقت تکذیب انجیل و توریت نمودنست پس لازم است که پادری صاحب
برحال کتابهای خود ترحم کرده و اطاعت و اقتدای آنها را لازم شمرده ازچنین حرفها زبان خود را
بند فرمایند قطع نظر ازین هر منصف میداند که در قرآن هم جابجا مصرح است چنانچه آیتی عنقریب
مذکور هم خواهد شد که کفار اشرار بجانب جناب رسالتمآب نسبت سحر و جادو میکردند پس پادری صاحب
انصاف فرمایند که اگر از آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم معجزات و امور خارق عادات ظاهر نگشتند
پس چه سبب نسبت سحر چه بوده علاوه برین صدور معجزات از جناب سید کائنات صلی الله علیه
و آله وسلم بتواتر ثابت است پس از آن انکار و انحراف کردن سراسر بی انصافی است و اگر خدا نخواسته
پادری صاحب از ره گذر اعوجاج از حجیت تواتر مذکور اعراض خواهند کرد هرگز بر یهود و فلاسفه
ملاحده و اقران و امثال شان حقیت نبوت حضرت موسی و حضرت عیسی بلکه حقیت هیچ نبی
ثابت نتوانند کرد الحاصل آنچه پادری در سیپاره سیزدهم قرآن در سوره رعد مکتوب است الخ ایند عنه
غلط صریح است هیچ جا در سوره رعد مرقوم نیست که کافر میگویند با دا سبکه نشانی از الله تعالی بر
وی نازل نشود ما ابا [illegible] آورد پس صرف سند تعلیم دهنده یافتند پس اینگونه ادعا کردن برای
اغوای [illegible] از مرد عاقل نهایت بعید است و لفظ سیپاره [illegible]

حرفی که جا بجا در کلام باری مذکور غلط محض است افاده فرموده اند. در عدم معجزات و طاقت کرامات نداشتن می گوید و لو ان قرانا الی آخر الایة الترجمه هرگز در عدم صاحب معجزه و صاحب کرامات نبودن آیت مزبور وارد نشده بلکه حقیقت حال اینست که کفار نا انصاف از رهگذر اعوجاج و اعتساف از پیغمبر خدا چنین سائل شده بودند که اگر قرآن مجید را منزل من جانب الله میشمارید پس از وی کوههای مکه معظمه را از جا های آن جنبش دهید و زمین را شق کنید که از ان چشمهای آب جاری شود و مردگان از سبب آن گویا کنید در جواب امور مذکوره جناب باری عز اسمه آیت مسطوره را نازل فرموده و دران بیان نمود که اگر پیشتر قرآنی نازل گشته بودی که راه میرفت بسبب آن کوهها و شق میکردید بسبب آن زمین و گویا کرده میشد ازان مردها این قرآن هم همچنان می بود پس اینکه شما سوال میکنید از رهگذر بی انصافی است بلکه همه امور در اختیار خداست هر امری که او میخواهد بدست پیغمبر خود جاری می نماید و دیرا منجمله معجزات میکردانند حکومت هیچکس بر خدا نیست که او فرمان بردار کسی بوده باشد تا از حکومت شما خدا آن امور را واقع سازد و غرض از آیت مذکوره عجز ثابت رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم از اظهار معجزه ثابت نمیشود و چگونه این امر بوده باشد حالانکه صاحب معجزه بودن آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم بتواتر و بشهادت قرآن مجید خود ثابت است چنانچه عنقریب حال این بخوبی ظاهر خواهد گردید و پیشتر هم بیان شده است با آنجناب صاحب انصاف بداند که هر که صاحب معجزه باشد پس این امر ضروری نیست که او را هر وقت مثل خدا قدرت و طاقت جمیع امور بوده باشد و الا بجز حصول پیغمبری خدائی هم بدست بیاید پس اگر ابهام عاقل التزام نتوان کرد در رسالت چیز دیگر است و خدائی امر آخر پس باید صاحب را باید که غلط فهمی [illegible] معنی آیات بخوبی تامل نماید و در [illegible] آیات مذکوره هم اراده صاحب دو مقام درمیان اعراب خطا صریح و لفظ [illegible] است یکی آنکه اعراب قطعت را بتخفیف نقل کرده است حالانکه مشدد می باید دیگر اینکه لفظ کلم را با [illegible]

صیغهٔ معروف ذکر فرموده است حالانکه آن درینمقام غلط است زیرا که لفظ مسطور در قرآن مجید بصیغهٔ

[illegible]ل باعراب صیغهٔ مذکور وارد شده و لفظ اعنی مثل سابق بیموقع است علاوه برین ترجمه کردن

فقره او قطعت به الارض که در آیت مذکور است باینطریق یا پاره شود ازان زمین اینهم نامطبوع

عقلاست و اینکه در ترجمه افاده فرموده اند یا گویا شود ازان مرده ازین صاف ظاهر میشود

که پادری صاحب بسبب عدم تامل خواه از رهگذر قلت ادراک معنی آیت را نفهمیده اند و لفظ کلّم را معروف

شناخته اند سبحان الله این کار از تو آید و مردان چنین کنند و اینکه افاده فرموده اند بلکه در دست

الله اند همه کارها پس ازدیاد و اضافه ایست در ترجمه بتوجه و افاضهٔ پادری صاحب صورت

وقوع یافته والا در آیت لفظیکه دال بران بوده باشد مذکور نیست افادهٔ پادری و در سیپارهٔ

پانزدهم در جواب چند سوالات نوشته است که شکر الله تعالی الحاصل اینهم غلط محض است هیچ جا در سیپارهٔ

پانزدهم چنین فقره که معنیش این بوده باشد که شکر الله تعالی که من از انسان فرق نیستم وارد نشده

این فقط خطای فهم پادری صاحب است و همچنین فقره که معنیش همچنین بوده باشد مانند حواری

فرستاده شدم پس تعجب است از پادری صاحب که چرا ایشان خیال انجام کار نفرمودند و چگونه

امور باطله را در رسالهٔ خود مندرج نمودند و از فقرهٔ پادری که ترجمه اش بعینها چنین مذکور کرده

من از انسان فرق نیستم پس اینجا وره هم هست غرض در سیپاره پانزدهم درمیان آیتی در جواب

سوالاتیکه بعضی ازان متضمن طلب محالست و بعضی متضمن است بر طلب اموریکه گاهی از هیچ پیغمبری صادر

نشده همین مضمون وارد شده [illegible] که منزه میدانم پروردگار خود را نیستم من مگر انسان مرسل و این

اصلا منافی مطلب [illegible] فرموده است که اگر پیشتر چنین امور از پیغمبری ظاهر گشته بودی من هم

ظا[illegible]دم هرگاه چنین کارها از هیچ پیغمبری هیچگاه واقع نشده [illegible] وقوع نخواهیم نمود [illegible] استدلال

[illegible] از آیات مرقومه که پادری استدلال کرده پس اولا هرگز [illegible] الله علیه وآله وسلم بها [illegible]

مزعوم پادری نمیباشد چنانچه دانستی ثانیا امور بسیار در توریت و انجیل وارد شده که از انها بطرز
پادری صاحب استدلال کردن بر عدم اعجاز چندین پیغمبر ممکن است فما هو جوابه فهو جوابنا در ما سبق
از توریت در حال حضرت یعقوب مذکور شد و هرگاه راحیل دید که از وی اولاد یعقوب نبود
پس راحیل را بر خواهر خود رشک آمد و یعقوب را گفت که مرا هم بچه ها بده و اگر نه من خواهم مرد
دران هنگام نسبت براحیل آتش خشم یعقوب شعله ور گشت و گفت من مگر بجای خدایم آنکه
ترا از میوه شکم باز داشته انتهی و ازین عبارت موافق طرز پادری صاف ظاهر میشود که در حضرت
یعقوب العیاذ بالله طاقت معجزات نبوده که از چنین امر نا دشوار عاجز شدند و ازین فقره
حضرت یعقوب من مگر بجای خدایم صاف تصدیق کلامیکه ما پیشتر نوشته ایم که رسالت امر دیگر
است و خدائی چیز دیگر ظاهر و آشکار میشود فعلیک بالانصاف و ترک الاعتساف علاوه
برین اگر حضرت ابراهیم و حضرت اسحق پیغمبر و صاحب معجزه بوده اند پس از ایشان اینقدر هم ممکن
نشد که ازواج خود را از نظرهای بنی اسرائیل و غیرهم از راه معجزه غائب میکردند یا بطرزی دیگر
حفاظت شان می نمودند و نوبت به همشیره ساختن نمیرسید و چرا خوف جانهای خود کردند
مگر خود راهم از رهگذر اعجاز محفوظ داشتن از ایشان ممکن نبوده پس موافق طرز استدلال پادری
ظاهر میشود که آنحضرات معاذ الله پیغمبر برحق نبوده اند اکنون حال حضرت عیسی که حضرات نصاری
جناب ایشان را پیغمبری که یکطرف رتبه الوهیت را هم حواله میفرمایند بشنوید از جناب شان موافق زعم
باطل نصاری اینقدر هم ممکن نشد که خود را از گرفتار شدن بدست یهود [illegible] حفاظت میکردند و
مصلوب نمیشدند سبحان الله ظرفه خدائیست که تدبیر بندگان خود هم [illegible] و از مخلوقات خود
[illegible] کنند که اینهمه برای شفاعت خلق بوده با خواهیم گفت [illegible] حضرت
[illegible] باین تصدیعات کشیدن نمیرسید و شفاعت متحقق میشد

بالجمله در فصل سادس انجیل یوحنا این عبارت مرقوم است قالوا له آیة آیة تصنع لنرا و نؤمن بک ماذا
تصنع آباؤنا اکلوا المن فی البریة کما هو مکتوب انه اعطاهم خبزا من السماء فاکلوا انتهی در جواب این
کلام یهود حضرت عیسی فقط بر تقریرات لسانی اکتفا کرده اند و هیچ معجزه که مسکت بوده باشد ظاهر
نه فرموده و از معجزات سابقهٔ خود هم استدلال ننموده ازین امور ظاهر میشود که آنجناب صاحب معجزه
نبوده اند و در فصل رابع عشر مرقوم است قال له فیلبس یا سیدنا ارنا الاب و حسبنا و فیلبس که این سوال
کرده بود پس مطابق کتب نصاری طلب محالی مشتمل نبوده زیرا که میتوانستی که در توریت مصرح است که از حضرت
موسی یهوا یعنی خدا باهم ملاقات شده و بدو میشناسد پس اگر بر همان طرز فیلبس وغیره را حضرت عیسی خدا را
مینمودند ممکن بوده لکن حضرت عیسی ایقاع امر مذکور را نتوانستند و برین قبیل تقریر زبانی اکتفا کردند
که هر که مرا دید پدرم را دید من در پدرم و پدر در من است پس معلوم شد که آنحضرت العیاذ بالله صاحب
معجزه نبوده اند و از امر مذکور عاجز بوده و اینکه فرموده اند که پدر در من است و من در پدرم اگر ازین اتحاد
حقیقی مراد گرفته شود پس قطع نظر از ابحاث کثیره آخر قول با قانیم ثلثه که معتقد نصاری است باطل میشود
و در بنیان ابنیت حضرت عیسی هم رخنه کلانی حادث میشود و علاوه برین حضرت عیسی چرا خدا را از خود جدا نموده
ننمودند مگر ایشان ازین امر عاجز بودند غرض بطرز مذکور از امور بسیار استدلال بر عدم اعجاز حضرت
عیسی و غیره انبیا میتوانند نمود و ما بخوف مزید تطویل بر همین قدر اکتفا می کنم قطع نظر ازینهمه بر سبیل تنزل
تسلیم میکنیم که در اکثر امور تناقض و منافات در عبارات انجیل واقع است مثل اینکه خود پادری نوشته
است که از اخبار انجیل الوهیت حضرت عیسی ثابت میشود و ما پیشتر از انجیل نقل کرده ایم که حضرت عیسی اقرار
بانسانیت خود نموده اند [illegible] چنین تناقض و تنافی را رفع خدا [illegible] نموده ما هم بهمان طرز
اگر [illegible] ظاهر آیتی از قرآن مجید منافی آیت دیگر خواهد بود [illegible] رفع خواهیم نمود [illegible] استدلال
کرده [illegible] از آیات مرقومه بر عدم اعجاز جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

از آیات بسیار صد و معجزات از انجناب ثابت است اصلا وجه توجیه ندارد و افاده پادری در مقدمه شق القمر که اکثر مسلمان میگویند الی هذه الافاده ازین ثابت نمیشود که از محمد صلی الله علیه و آله و سلم این معجزه شد جواب آنچه فقط همین قدر نیست که معجزهٔ شق القمر را اکثر مسلمانان ذکر میکنند بلکه بتواتر معجزهٔ مذکوره ثابت است پس انکار آن سراسر بیوجه و از روی قرآن هم صد و معجزهٔ مسطوره از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر و هویدا زیراکه در سورهٔ قمر چنین وارد شده اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ یعنی نزدیک آمد که قیامت نزدیک شد ماه شگافته گردید و اگر می بینند از کفار معجزه و نشانی را اعراض میکنند و میگویند که این جادو است که همواره کار محمد صلی الله علیه و آله و سلم است پس از دیدن این آیتها باهم دیگر صاف ظاهر و آشکار میگردد که معجزهٔ شق القمر از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده و ظاهرا برای همین اخفای حقیقت حال پادری صاحب فقط ذکر آیهٔ اقتربت الساعة انشق القمر اکتفا نموده اند و مابعد آن را ذکر نفرموده مقصود از آیت مذکوره اینست که معجزهٔ انشقاق قمر که از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده این امر دلیل حقیت پیغمبر آخر الزمان و علامت قرب قیامت و امارت و انقطاع سلسلهٔ رسالت [illegible] پس حیران پادری صاحب میفرمایند که از روی قرآن معجزهٔ مذکوره صادر نشده [illegible] مذکوره را نفهمیده اند یا دیده و دانسته حق را اخفا فرموده قطع نظر ازین بسبیل تنزل میگوئیم که بالفرض کلام پادری در مقدمه صدق و راست است لکن از آیهٔ وَإِنْ يَرَوْا آيَةً الی آخرها که صاف ظاهر میشود که آنجناب صاحب معجزه بوده اند پس لازم است که پادری صاحب هم باعجاز آنجناب اقرار و اعتقاد کنند زیراکه کلام مذکور شان بسوی این امر مشعر است که هر معجزه که از روی قرآن ثابت باشد از آن انکار و انحراف نخواهند فرموده [illegible] هرگاه حقیقت حال اینست پس لابد که این معجزه [illegible] رسالتمآب صلی الله

علیه آله وسلم را که در یک شب از مسجد الحرام تا مسجد اقصی رفتند و باز آمدند هم باور کنند چرا که آن نیز از روی قرآن ثابت است قال الله سبحانه سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ و هم چنین معجزه بودن قرآن مجید هم اعتراف نمایند زیرا که در آن آیاتیکه در ذیل دلیل اول مرقوم شد معجزه بودن آن مصرح است و لفظ سیاره در عبارت پادری غلط است و همچنین نوشتن اقتربت الساعة بفتح تا اخیر و مراد از ساعت قیامت است پس در ترجمه آن لفظ گهری نوشتن جای تعجب افاده عیسائی و نه این سخن از تفسیر ها الخ سبحان الله در تفسیر مجمع البیان و تفسیر کازرونی و تفسیر زاهدی و تفسیر بیضاوی و تفسیر کشاف الی غیر ذلک من التفاسیر در ذیل تفسیر آیه اقتربت الساعة الی آخرها معجزه شق القمر مجملا و مفصلا مذکور و مبین است و در تفسیر مدارک مصنفش تصریح کرده است باینکه مذهب جمهور مفسرین همین است که آیت مسطوره در بیان معجزه مذکور نازل شده و در تفسیر کبیر تصریح این امر واقع که مفسرین با سرهم متفق اند بر اینکه معجزه شق قمر از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم واقع شده و در احادیث هم بکثرت امر مذکور وارد و منقول پس تعجب است که چگونه پادری صاحب چنین مقال مضحکه طفال را تحریر کردند و ناواقفیت خود را از علم تفسیر عقلا ظاهر فرمودند و از مآل کار اندیشه ننمودند

ترجمه قول [illegible]

علامت سومی نبی بودن پیشین گوئیست این نیز بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم ثابت شدن مشکل است اگرچه مردم در حق محمد صلی الله علیه و آله وسلم بطور پیشین گوئی بسیار سخنها می کنند لکن در آنها سخنها بسیار که در کلامهای پیشین خدا از بیشتر مندرج اند آنها را در سخنهای و شمار نباید کرد مگر صرف هر قدر که او در کلام نبیا ملحق نمود یا که بخلاف شان گفت و اگر از بیشتر نبی دریافت کرده سخنی گفته باشد پس باین سخن رسالتش ثابت نخواهد شد چرا که در هر زمانه چنین مردم میباشند که احوال پیشین را دریافت کرده قیاسا خبری از آینده هم میدهند و اگر در آن سخنی راست آید پس ایشان در زمرهٔ انبیا شمرده نمیشوند برای این نعمت محمد صلی

محمد صلی الله علیه و آله و سلم از پیشین گوئی وحی ثابت نمیتواند شد بلکه محمد صلعم خود اقرار میکنند که مرا طاقت پیشین گوئی
نیست چنانچه در سوره اعراف مرقوم است قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ
كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
یعنی بگو من مالک نیستم برای جان خود نیکی را و نه بدی را مگر خدا هرچه بخواهد و اگر من دانسته بودمی سخن غیب را بسیار
بسیار خوبیها می گرفتم و مرا بدی هیچ وقت نمیرسید من که همین خوف و خوشی شنواننده ام گرویدگان را ازین صاف
ظاهر میشود که در محمد صلی الله علیه و آله و سلم طاقت پیشین گوئی نبوده **جواب حجتمات** منکرین نبوت موسی و
عیسی علیهما السلام هم همین تقریر را بدین طریق ادا نموده اند که اثبات صفت پیشین گوئی در حق آنحضرت
جناب مشکل است زیرا که سخنهائیکه ایشان موافق سخنان انبیای سابقین گفته اند سخنان گفته شان
شمار نخواهد شد مگر صرف آنقدر که ایشان در کلام انبیا الحاق نموده اند یا بر خلاف شان فرموده و اگر
پیش بینی یافته سخنی گفته باشند پس از چنین سخن نبوت شان ثابت نخواهد شد چرا که در هر زمان چنین مردمان
میباشند که حالات حاضره را دریافت کرده قیاساً خبری از حالات آینده هم میدهند پس اگر از آن
سخنها سخنی مطابق واقع بشود ایشان از انبیا معدود نخواهند شد ازینجهت نبوت موسی و عیسی از پیشین
گوئی شان ثابت نمیتواند شد فما هو جوابه فهو جوابنا بالجمله پیشین گوئی جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
بتواتر ثابت است این نیست که فقط چنین کسان بیان میکنند که کلام آنها مفید یقین نمیباشد بلکه
انکار آن سراسر بی انصافی و سد باب اثبات نبوت انبیای سابقین است و از روی قرآن هم صدق
ام مسطور از آنجناب صداقتها ثابت و متیقن میشد بلکه بار تعالی برای تصدیق کلام مذکور که در باب سابق
خود افاده فرموده اند انکار از ان نفرمایند قال الله تعالى لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ
لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ
تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا و این آیت اشارت بجانب خبر فتح قریب مکه معظمه که جناب رسالت

رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم از اصحاب خود بیان فرموده بودند و در بیان حال غلبهٔ روم میفرماید الٓمّٓ
غُلِبَتِ الرُّومُ فِیٓ اَدْنَی الْاَرْضِ وَهُمْ مِّنْۢ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُوْنَ فِیْ بِضْعِ سِنِیْنَ لِلّٰهِ الْاَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ
مِنْۢ بَعْدُ وَیَوْمَئِذٍ یَّفْرَحُ الْمُؤْمِنُوْنَ بِنَصْرِ اللّٰهِ یَنْصُرُ مَنْ یَّشَآءُ وَهُوَ الْعَزِیْزُ الرَّحِیْمُ وَعْدَ اللّٰهِ لَا
یُخْلِفُ اللّٰهُ وَعْدَهٗ وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُوْنَ بالجمله حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و آله و سلم بشهادت اخبار توریت و انجیل ثابت است چنانچه در سابق این امر مذکور شده و آینده هم متعلقات
آن مذکور خواهد شد پس در پیشین گوئی آنجناب بحث و گفتگو نمودن در حقیقت تکذیب اخبار توریت و انجیل است
العیاذ بالله منها فائده پادری لکن در آنها آنچه اینهم نزد عاقل منصف دلیل حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی
الله علیه و آله است زیرا که هر صاحب انصاف میداند که جناب رسالتمآب امی بوده اند و از هیچکس آنجناب
هیچ نخوانده بودند و از علمای یهود و نصاری و از آنحضرت اصلا ملاقات نبوده با وجود این همه اخبار انبیای
سابقین و حالات کتب ماضیه را که آنجناب بیان فرموده اگر از رهگذر اعجاز نیست دیگر چیست فائده پادری
بلکه محمد خود اقرار میکند الی آخر ما افاد جواب واضح و لا اینکه پادری صاحب ادعا کرده اند که محمد خود اقرار
میکند که مرا طاقت پیشین گوئی نیست غلط محض است هرگز آنجناب گاهی اقرار این امر که مرا طاقت
پیشین گوئی نمیباشد ننموده اند و آیت را که پادری صاحب ذکر فرموده از آن اصلا این امر ظاهر نمیشود
از آیت مذکوره که فقط همین قدر معلوم میگردد که آنجناب بحکم پروردگار چنین ارشاد فرموده اند که آنجناب عالم
الغیب نبوده اند یعنی مثل جناب باری عز اسمه همه امور غیب را نمیدانستند و بغیر از مطلع آگاه کردن حق سبحانه و تعالی
طاقت علم غیب نداشتند و این امر هیچگونه منافی نبوت نیست زیرا که بشهادت انجیل جمیع انبیا محتاج بتعلیم حق تعالی
بوده اند و همانرا بیان میکردند که از خدا می آموختند پس چه اعتراض کردن بر جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله و سلم بسبب ذکر امر مذکور چه حیثیت دارد چنانچه در فصل سادس انجیل یوحنا مرقوم است قد کتب فی الانبیاء
انهم یکونون جمیعهم متعلمین من الله یعنی بدرستیکه خدا نوشته است در حال انبیا که بتحقیق که آنها همگی آموزنده از خدا

از خدا میباشند ازین کلام صاف معلوم میشود که در خود انبیا بالذات طاقت علم غیب نمیباشد پس باید منصفان حسب
انصاف فرمایند که هرچه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بیان فرموده موافق همان ارشاد نموده
که حق سبحانه وتعالی در حق جمیع انبیا نوشته است مخالف آن پس ایراد ایراد در باره آنجناب که بی انصافی
نیست دیگر چیست علاوه برین خود حضرت عیسی در بیان احوال خود میفرمایند و در سابق مذکور شده از
الذی ارسلنی حق والذی سمعته منه به اتکلم فی العالم یعنی هرکه مرا فرستاده است حق همانست هرچه من از وی
شنیده ام همانرا در عالم بیان می کنم و باز ارشاد میفرمایند انی لست افعل شیئا من عندی لکن کما علمنی
ابی کذلک افعل یعنی بدرستیکه من از جانب خود چیزی نمیکنم لکن چنانچه پدرم مرا آموخته است همان نهج میکنم ازین عبارتها
نیز صاف ظاهر و آشکار میشود که در حضرت عیسی هم بر سبیل استقلال طاقت علم غیب نبوده بلکه آنچه از خدا آموخته و شنیده
نموده بودند همانرا بیان مینمودند و اگر در خود آنجناب طاقت علم غیب می بود هیچ حاجت آموختن و شنیدن نبوده
موافق همین طرز و طریقه انبیا جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم هم ارشاد کرده است که مرا طاقت علم غیب
علی سبیل الاستقلال نمیباشد پس طعن بر آن کردن بیوجه است و چگونه این امر نموده باشند حالانکه در خود قرآن مجید
وارد شده وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ یعنی کلام میکند آنحضرت
از خواهش نفسانی نیست کلام ایشان مگر وحی بانی تعلیم کرده است ایشانرا شدید القوی پس واضح است که مراد از آن
مذکوره همان خواهد باشد که ما بیان کردیم و این فقره که در آخر آیت مذکوره وارد شده است إِنْ أَنَا إِلَّا
نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ هم مشعر امر مذکور است زیرا که آنحضرت همان بشارت و تخویف الخلق میشان
را از جانب خدا بیان مامور بودند اکنون منصفین ملاحظه فرمایند که حقدر کلام آنجناب موافق طریقه کاملات
انبیای سابقین است که چنانچه انبیای سابقین اقرار کرده اند باینکه ایشان متعلم از خدا اند و فی حد الذات
عالم الغیب نیند همچنین آنجناب هم ارشاد فرموده است چنانچه ایشان فرموده اند که بتعلیم خدا اشتمال حال ایشان
شده همچنین در زبان آنجناب هم وارد شده است عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ پس اعتراض کردن بر آنجناب

بیوجه است ثانیاً ملاحظه فرمائید که چقدر خطاها در نقل آیت مذکوره از پادری صاحب صادر شده تمام فقره ان انا
را حذف فرموده اند و کلام لغو نقل نموده فقره ولو کنت را بصیغه مخاطب کر فرموده حالانکه در قرآن مجید
بصیغه متکلم وارد شده است و مطابق همین پادری صاحب جمیع هم کرده اند ان هذا لشیء عجاب و در کلمه اعلم الغیب دو غلط
کرده اند یکی اینکه لفظ اعلم را منصوب بفتحه آخر نقل نموده اند حالانکه در قرآن مرفوع الآخر است دوم اینکه با را الغیب
را مجرور نقل فرموده اند حالانکه منصوب است و در لفظ لاستکثرت هم دو خطا کرده اند همزه وصلی را بفتح نقل
نموده اند و اسقاط نفرموده و آخرش را بحرکت فتح نقل کرده اند حالانکه مضموم است و در فقره ما مسنی
السوء هم چند غلط از پادری صاحب صادر شده فتح یا مسنی را نوشته اند و در لفظ السوء سین و همزه را
مفتوح نقل کرده اند باوجود اینکه آنهر دو مضموم میباشند پس ازین اغلاط فاحشه صاف اجنبیت شان از علوم
نحویه و صرفیه هم ظاهر میشود چه جای دیگر علوم مشکله الحق که از نوشتن چنین رساله نانوشتن بهتر بوده که
موجب مضحکه نمیشد ثالثاً از اکثر حالات انبیا و مرسلین که در توریت وغیره مذکور ظاهر میشود که انبیا را بر جمیع
امور غیب اطلاع نمیشد فما هو جوابه فهو جوابنا چنانچه معلوم کردی که حضرت ابراهیم از خوف جان زوجه
خود ساری را همشیره خود ساختند و آخر الامر فرعون از ایشان گفت که تو از من اینچه کردی مرا چرا آگاه نمودی
که وی بی بی من است و چرا گفتی که او خواهر منست حتی که من وی را گرفتم که او را زوجه خود سازم پس اگر
حضرت ابراهیم میدانستند که در اظهار زوجیت هم آنجناب محفوظ خواهند ماند بلکه برین تقدیر نوبت
این امر هم نخواهد رسید که فرعون برای وجه ساختن خود بطلبد پس چرا ساری را خواهر خود میساختند ازین
امر معلوم میشود که آنحضرت جمیع امور غیب را نمیدانستند و در حال حضرت اسحق در توریت مذکور است باشندگان
آنمقام از وی خبر زنش پرسیدند او گفت که خواهر منست چرا که وی از گفتن اینکه زوجه خود منست ترسید تا نشود
که مردمان آنجا برای ربقا وی را قتل نمایند چرا که آن زن خوبصورت بوده و چنان شد که هر گاه وی تا مدتی در
آنمقام ماند ابیمالک پادشاه فلسطیان از روزن خانه نظر کرد و دید که اسحق از زن خود ربقا اختلاط میکرد آنگاه

انکاه ابیمالخ اسحق را طلبیده گفت که ببین آن زن یقینا زوجه تست پس چه طور تو گفتی که وی خواهرم است اسحق گفت
باین جهت این کلام کردم که من بخاطر خود گفتم چنان نشود که من بسبب وی هلاک شوم ابیمالخ گفت این چه
حرکتست که تو با ما کردی نزدیک بود که از مردم کسی با زن تو همخواب بشود تو این جرم را بر ما میکشیدی انتهی از این جا
صاف معلوم میشود که آنحضرت طاقت علم غیب نداشتند والا چرا مورد اعتراض و توبیخ ابیمالخ میشدند و برای چه
زوجه خود را خواهر خویش میساختند چرا ایشان را العیاذ بالله در محل خوف بتجویز اغیار میآوردند و این همان حرفست
که بر زبان جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بوحی الهی جاری گردیده است وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ
مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ هر چند بحمد الله که از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم گاهی چنین امر که یهود
نصاری در حق حضرت ابراهیم و حضرت اسحق نقل کرده اند صادر نشده مقصود از فقره مسطوره آیت کریمه این نیست که
اگر من عالم غیب میبودم هیچگونه خطا و گناه از من صادر نمیگردید چرا که آنجناب بلکه جمیع انبیای اطیاب بنا بر عقیده حق
ما از تمام خطاها و گناهان معصوم و مبرا بوده اند بلکه ظاهر مراد اینست که اگر من عالم الغیب میبودم هیچگونه رنج و تعب
در امور دنیا و لوازم دنیویه هم نمیرسید ترکا اولی نیز از من صادر نمیگردید مگر بنا بر زعم پادری وغیره اگر انبیا را
جایز الخطا و لایق ارتکاب عصیان بفهمند فقره مذکوره را شامل امثال امور مسطوره بکنند پس بتاویل ایشان
فقره کریمه اشاره بجانب همچنین امور است که نظایر آن در ازمنه سابقه از انبیای سابقین هم بزعم نصاری صادر شده
بازما بر سر مطلب می آییم و میگوییم که در سبق این جا را معلوم کردی که لابان حضرت یعقوب را بعوض
عوض راحیل دختر کلانی خود لیا را بشادی که خدائی داد و ایشان با وی نزدیکی نمودند و علی الصباح
دریافت نمودند که زن مذکور راحیل نیست از لابان گفتند که این چیست که تو با من کردی آیا من بخدمت تو
برای راحیل نکرده ام پس برای چه از من بدغابازی کردی انتهی از این جا هم صاف ظاهر میشود که حضرت یعقوب نیز
غیب را نمیدانستند و خود پادری صاحب بیان حال حضرت موسی نوشته اند و در سبق مذکور شد که از آنجناب خطا
واقع شده است پس بجای آن خطا لاشه مبارک العیاذ بالله در بیابان افتاده خواهد ماند و از ولایت کنعان محروم

خواهند بود پس اگر آنحضرت عالم الغیب میبودند چرا چنین خطا از ایشان صادر میشد علاوه برین اگر آنجناب بالاستقلال
طاقت علم غیب میداشتند پس چه حاجت اینقدر تعب کشیدن میشد که بالای کوه برای شنیدن وحی میرفتند و
هم چنین دیگر انبیا چرا محتاج نزول وحی میبودند پس معلوم شد که بذات خود امور غیب را نمیدانستند بالجمله هرچه پادری صاحب
جواب این سوال از جانب جناب انبیای مذکور ذکر خواهند کرد همان جواب را هم از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و
آله وسلم بفهمند کنون بطرز دیگر از پادری صاحب گفتگو میکنیم و میگوئیم که در باب سبق از انجیل این فقره منقول شد که حضرت
عیسی بجانب خدا خطاب کرده میفرمایند مجد ابنک لیمجدک ابنک یعنی پس تمجید کن فرزند خود را تا که
تمجید کند ترا فرزندت ازین فقره صاف ظاهر میشود که حق سبحانه و تعالی آنزمان تمجید حضرت عیسی نفرموده
بود نه حضرت عیسی تا آندم العیاذ بالله تمجید خدا کرده بودند و اراده معارضه بوده است پس در جواب این سخن
بجز اینکه پادری صاحب در معنی فقره مذکوره تاویل کنند دیگر چه خواهند فرمود و علی هذا القیاس در بیان حالات
حضرت ابراهیم در توریت مرقوم است باز ابراهیم در جواب گفت که ببین من پیش خداوند خود در حرف زدن جرات
کردم اگرچه من خاک و خاکسترم شاید در آنشهر از پنجاه راستبازان پنج کس کمتر بوده باشند پس آیا از باعث آن پنج کس
تمام شهر را نابود خواهی کرد الی آخره حتی که حضرت ابراهیم بتدریج تقلیل را باخر رسانیده عرض کرده است شاید در آنشهر فقط
ده راستباز بوده باشند غرض عبارت مذکوره صاف دلالت میکند برینکه حضرت ابراهیم را اصلا اطلاع بر حال سکنه آن
شهر هم حاصل نبوده که در آنشهر چقدر راستباز اند و نه از اراده خدا واقف بوده اند علاوه برین حضرت ابراهیم
در عبارت مذکوره فرموده که من خاک و خاکسترم پس اگر از فقره مرقومه شخصی استدلال کند برینکه آنجناب جنسیت بطرز قوم انسان
نداشتند و نه عالم الغیب بوده اند و نه پیغمبر پس در جواب آن از پادری صاحب بجز تاویل و تبدیل معنی ظاهری امری دیگر انجام
نخواهد شد فعلی هذا المنوال اگر احیانا اهل اسلام هم معانی حقیقیه بعض آیات و احادیث را قرار بگیرند که آن معانی خلاف
ظاهر بوده باشند پس نصاری را دران کدام مقام انکار و اعتراض

ترجمه قول ثبات

علامت چهارم اینست که در کلام انبیا طرفداری نبوده باشد لحاظ آن باید کرد که در محمد صلی الله علیه و آله وسلم طرفداری

طرفداری بود یا نبود محمد خود را رسول الله از همه انبیا افضل قرار داد چنانچه این سخن در اهل اسلام مشهور است
لولاک لما خلقت الافلاک یعنی اگر نبودی تو ای محمد پیدا نکردمی من آسمانها را و در حدیث محمد صلی الله
علیه و آله فرموده است اول ما خلق الله نوری یعنی اول هر چه پیدا کرد الله تعالی نور ما بس چنانچه محمد
خود را در همه امر فضیلت داده است بهمان الحال دریافت میکنیم که بر و از عیسی مسیح کدام فضیلت زیاده بود
اول خبر پیدایش محمد صلی الله علیه و آله و سلم هیچ نبی نداد مگر خبر پیدایش عیسی مسیح از زمانه آدم همواره معین شده
محمد مانند دیگر انسانات از پدر پیدا شد مگر مادر عیسی مسیح باکره بود و از قدرت روح القدس وحامله یافته
شد و هم چنین بی پدر پیدا شد محمد صلی الله علیه و آله و سلم تا عمر چهل سال در دنیا داری تجارت اوقات خود بسر برد
بعد از آن وی خود را نبی الله قرار داد لکن از تولد شدن عزیز الله یک ستاره نمایان شد انکه خبرش در
توریت بوده و همان ستاره از مشرق رهنمائی مجوسیان کرد و در عمر دوازده سالگی زعالمان و فاضلان
دین سخنهای عجب نمود تا اینکه آنها در حیرت آمدند و در عمر سی سال بحضور مجامع از آسمان صدا آمد که این
فرزند عزیز منست انکه من از وی راضی هستم محمد خود اقرار کرد که من طاقت کرامات نیست مگر کرامات
عیسی مسیح بیشمار اند محمد تا سالهای بسیار جنگ نموده کفار را قتل نمود مگر کلمة الله کسی را قتل نکرد بلکه
هر گاه شاگردان هلاک دشمنانش را خواستند آنوقت وی ایشان را بانگ زده گفت که من برای هلاک کسی نیامده ام
بلکه برای دادن جان خود در کفاره بعوض بسیار کسان آمده ام هان می چند میت را زنده کرد و بوقت
مصلوب شدن برای قاتلان خود دعا کرد که ای پدر این گناه را بر اینها ثابت مکن چرا که اینها نمیدانند
که چه میکنند محمد شمشیر را کلید بهشت قرار داد مگر خداوند عیسی محبت خدا را سبب نجات مقرر کرد …
محمد بیمار شده مگر عزیز الله برای خلق ایشان جان خود را کفاره داد و محمد در قبر افتاده است مگر خداوند یسوع … سوم
از قبر زنده شده برخواست و بعد چهل روز بالای آسمان رفت و اکنون برای گنهکاران شفاعت میکند
قیامت … انصاف کن … ای مسلمانان خود تان منصفی کنید که فضیلت کیست

جواب

حق سمات از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم هیچ امر طرفداری نفسانیت گاهی صادر نشده
زیرا که آنچه آنجناب هم خود یا در حق دیگران ارشاد فرموده است یکی مطابق حق و صواب ارشاد نموده و هیچ
سخنی مخالف اظهار حق و صواب از طرفداری نفسانیت نفهمند بالجمله چنانچه جناب رسالتمآب کلمات فضیلت را در حق
خود که از جانب خدا بمقتضای وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ باظهار آن مأمور بوده ارشاد فرموده همچنین
حضرت عیسی هم درباره خود بنابر نقل نصاری بسیار امور فضیلت ارشاد نموده چنانچه در فصل سابع عشر مذکور است
والآن مجدنی انت یا ابه بالمجد الذی کان لی عندک من قبل کون العالم و در مقام دیگر ارشاد میفرمایند انک
احببتنی قبل انشاء العالم و در بیان [illegible] از حضرت ابراهیم ارشاد میکنند امین امین اقول لکم انی قبل ان یکون
ابراهیم پس اگر این کلمات و امثال آن که در مقامات بسیار درمیان انجیل وارد شده است مشتمل بر طرفداری نفسانیت
کلمات جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله را هم از رهگذر طرفداری نباید دانست الا فما هو عذره فهو عذرنا خلاصه
بشهادت حضرت یحیی بگواهی حضرت عیسی هم درش افضلیت پیغمبر ما ثابت است پس اگر آنجناب هم فضیلت خود را
مطابق آن اظهار فرموده پس چه طعن کرده میشود در شان عالیجناب حیثیت در باب سوم انجیل متی بزبانی حضرت یحیی است
من شما را از بهر توبه باب غسل میدهم اما آنکه از پس می آید از من قوی تر است چنانکه من لائق برداشتن نعلین او
نیستم او شما را بروح القدس و آتش غسل خواهد داد انتهی این عبارت متضمن است بر بشارت پیغمبری که بعد یحیی
خواهد آمد و از ایشان بهتر و برتر خواهد بود و هیچ پیغمبر بعد از حضرت یحیی سوای پیغمبر ما مبعوث نگردیده و تعزیر و
تادیب بآتش هم در شریعت آنجناب بسزای بعض گناهان مقرر شده پس عبارت مذکوره دلالت میکند بر اینکه
آنجناب از حضرت یحیی و حضرت عیسی افضل بوده و هرگاه افضلیت آنجناب از حضرت عیسی که منشأ برهمی [illegible]
نصاری است ثابت گردید باز از گفتن اینکه آنجناب از دیگر پیغمبران افضل بوده اند چرا انحراف و اعوجاج
خواهند کرد زیرا که آنهمه که نصاری بنده حضرت عیسی کمرتبه از ایشان میفهمند علاوه برین خود حضرت عیسی جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را بالقاب نفیس جهان در انجیل یاد فرموده اند پس با وجود این شهادت عیسوی باز در

باز در فضیلت آنجناب کدام مقام اشتباه باقیمانده در انجیل یوحنا مرقوم است که بسیار با شما گفتگو نخواهم نمود زیرا که
رئیس این جهان می آید و در من حصه ندارد انتهی این عبارت هم متضمن است بر بشارت صریحه جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله و سلم و فقرهٔ اخیره اش اشاره است بطرف نسخ شریعت سابقه که جناب رسالتمآب آنرا واقع نمودند و
در مقام دیگر در انجیل مذکور چنین مسطور است لکن بشما راست میگویم که شما را مفید است که من بروم و اگر نروم فارقلیط
نزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم او را نزد شما خواهم فرستاد و او چون بیاید جهانیان را از گناه و صدق و انصاف
ملزم خواهد ساخت بگناه زیرا که بر من ایمان نمی آرند بصدق زیرا که نزد پدر خود میروم و شما مرا دیگر نمی بینید
بانصاف زیرا که بر رئیس این جهان حکم جاری شده است و دیگر چیزهای بسیار دارم که بشما بگویم لکن حالا نمیتوانید
متحمل شد اما چون او یعنی روح راستی بیاید او شما را بتمامی راستی ارشاد خواهد نمود که او از پیش خود سخن
نخواهد گفت بلکه هر آنچه میشنود خواهد گفت و شما را آینده خبر خواهد داد و او مرا جلال خواهد داد که او از آنچه از آن من است
خواهد یافت و شما را خبر خواهد داد و هر آنچه پدر دارد از آن من است از همین سبب گفتم که آنچه از آن من است خواهد یافت
و شما را خبر خواهد داد انتهی و این کلام که او از پیش خود سخن نخواهد گفت الخ مطابق این آیات است که در قرآن
مجید وارد شده و در سابق مذکور گردیده وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ قطع نظر از عبارات
مذکوره این عبارت انجیل هم دال است بر فضیلت جناب رسالتمآب و هر آنکه غالب آید بجامهٔ سفید ملبس خواهد گشت
و نام او را از کتاب حیات محو نخواهم نمود بلکه بنام وی نزد پدر خود و نزد فرشتگان اقرار خواهم نمود الی غیر ذلک من
العبارات و این امور که از پادری صاحب خطا در شده که حرف اخیر حدیث لولاک لما خلقت الافلاک را که
حرف اخیر لفظ لولاک است بسکون نقل نموده است و در ترجمه لفظ زمین را زیاده ساخته حالانکه در حدیث مذکور
لفظ ارض مذکور نیست و ترجمهٔ لفظ افلاک باسمان کرده حالانکه آن ترجمهٔ فلک است نه افلاک پس مقام مضحکهٔ ارباب
فهم و دانش است علاوه برین اعراب حدیث اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُوْرِیْ دو جا خطا کرده است اول اینکه لفظ اول را
بنصب حرف آخر نقل کرده است باوجود اینکه حرف مذکور مضموم است دوم اینکه لفظ خلق را مضموم الآخر ذکر فرموده

حالانکہ مفتوح الآخر ست افادۂ پادری پس چنانکہ الخ دریں مقام انچہ پادری صاحب در مقدمۂ اثبات مفضولیت حضرت
سید المرسلین بسبب بیجا کشیدہ اند ہمگی در حقیقت اعتراض ست بر حضرت یحیی و حضرت عیسی چرا کہ آنہر دو جناب اقرار
بافضلیت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کردہ اند چنانچہ بتفصیل مذکور شد پس از اطاعت پیغمبران خود دست بردار
شدن و چنین امور را ذکر کردن کہ از باعث آن اعتراض بر ایشان وارد شود این امر از پادری صاحب بعید است
افادۂ عیسائی اول خبر پیدائش محمد الخ دروغ صریح ست بشارتہای آنجناب بکثرت در انجیل وغیرہ وارد
شدہ چنانچہ در مطاوی کلمات سابقہ قدری ذکر کردہ شد پس انکار از ورود بشارات مصطفویہ نمودن
سراسر بی انصافیست افادۂ پادری مگر خبر پیدائش عیسی مسیح الخ اگر پادری صاحب دریں کلام راستگو میباشند
بتفصیل تمام تمام کلام ہر پیغمبری کہ متضمن بشارت عیسویہ بودہ باشد مذکور فرمایند تا حقیقت در کلام مذکور
معلوم شود والی لہ ذلک افادۂ پادری مگر مادر عیسی مسیح باکرہ بود الخ ای پادری صاحب اگر این امر چنین باعث فضیلت است
لہ ہیچ فضیلت بر ان غالب نمیتوان آمد پس چرا حضرت آدم را بہتر از حضرت عیسی نمیفہمید کہ ایشان از نہ پدر بودہ
نہ مادر حضرت عیسی مانند دیگر انسانات از شکم مادر متولد شدہ بودند پس بطلان فضیلت حضرت عیسی از
تمام خلق کہ شما قائل آن ہستید ظاہر گردید علاوہ برین ہرگز والدۂ حضرت عیسی از قدرت روح القدس حاملہ نشدہ بلکہ
از قدرت خدا حاملہ گردیدہ بود پس دعوی مذکور را بدلیل معقول ثابت کنید و اگر احیانا امر مذکور درست و راست ست پس یا
نصاری حضرت عیسی را پسر روح القدس چرا نمیگویند و چہ پسر خدا گفتن و قائل بثالث ثلثہ شدن چیست اینہم طرفہ امر است
کہ در خدا و حضرت عیسی اینقدر ہم علاقہ نباشد و باز ایشان پسرش شمار کردہ شوند افادۂ پادری محمد صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم تا عمر چہل سال الخ حصول نبوت در سن مذکور ہیچ منافی حقیقت نبوت نیست پس بر ان طعن کردن بیہودہ است
والا در حق حضرت موسی ہم بطرز پادری بر سبیل طعن میتوان گفت کہ تا مدت مدید جناب ایشان عمر خود را
در دنیا داری کسب معیشت بسر کردند بعد ازان خود را نبی اللہ قرار دادند فما ہو جوابہ فہو جوابنا در توریت
مذکور ست سوم باب موسی نگہبان گلہ پدر زن خود یترو کہ کاہن مدین بود می نمود و انگاہ وی گلہ را بیکسو بیابان

بیابان واکرد و خود نزدیک حوریب کوه خدا آمد آنوقت فرشته یهواه از هیزم پاره در شعله
آتش بروی ظاهر گردید الخ بلکه در توریت مرقوم است که حضرت موسی قبل از نبوت خونی هم کرده
اند و از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم که گاهی چنین امری صادر نشده پس اگر مخالفین از
راه عناد امر مذکور طعن کنند و بگویند که این امر از ایشان پیش از نبوت منافی نبوت صادر شده است پس
نصاری جوابش چه خواهند داد در کتاب مذکور در باب دوم مرقوم است و در آن روزها چنین شد که
هرگاه موسی بزرگ شد وی بیرون نزد برادران خود رفت و مشقتهای ایشان را دید و مشاهده کرد
که شخصی مصری عبرانی را که از برادرانش بوده میزند باز وی اینطرف و آنطرف نگاه کرد و دید که هیچکس نیست
آنگاه وی آن مرد مصری را کشت و در ریگ پنهان کرد و هرگاه از روز دوم بیرون رفت دید که دو
عبرانی باهم منازعه می کنند آنگاه وی آن کس را که بر ناحق بوده گفت که تو یار خود را چرا میزنی
او گفت که کدام کس ترا بر ما حاکم یا منصف مقرر کرده آیا تو میخواهی که چنانچه آن مرد مصری را کشتی مرا هم
بکشی آنوقت موسی ترسید و گفت که بیقین این امر فاش گردید هرگاه فرعون این را شنید خواست که
موسی را قتل کند لیکن موسی از حضور فرعون گریخت و در ولایت مدین رفت و نزدیک چاهی سکونت
اختیار کرد و کاهن مدین را هفت دختر بوده آنها آمدند و مشغول آب کشی گردیدند و سبوچه را پر کردند
تا که گله پدر خود را آب خورانند آنگاه شبانان آمده آنها را از آنجا راندند لیکن موسی ایستاده رهائی آن دختران
کرد و گله آنها را سیراب نمود و هرگاه آنها نزد رعوایل پدر خود آمدند وی پرسید امروز شما چطور زود معاودت کردید
آنها گفتند که شخصی از اهل مصر ما را از دست شبانان محافظت کرد و برای ما هر قدر که کافی بوده آب کشید و گله را
خورانید وی از دختران خود گفت که آن مرد کجاست شما وی را چرا گذاشته آمدید وی را بطلبید که نان خورد آنوقت
بر ماندن خانه آن شخص راضی گردید و وی دختر خود صفوره را بموسی داد و از آن فرزندی آمد و نام وی را جیرشوم
نهاد چه گفت که من در ملک اجنبی مسافرم و بعد از آن چنین شد که پادشاه مصر انتقال نمود الخ

غرض از عبارات مذکوره صاف ظاهر میشود که حضرت موسی اظهار نبوت بعد از مدت مدید از بزرگ شدن خود و پس از
انقطاع اسود نبوت بسیار نموده اند فما هو عذر العیسائیة فی هذا المقام فهو عذرنا عن جانب سید الانام قطع نظر
ازین هم معلوم کردی که گواهی حضرت یحیی و شهادت حضرت عیسی فضیلت جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و آله و سلم ثابت است پس در امر نبوت انکار کردن در حقیقت تکذیب انبیای مذکورین است افاده پادری لکن از تولد عزیز الله هم
چنانچه پادری صاحب ادعا می کنند و پروای انکار یهود و غیرهم نمی نمایند همچنین ما هم میگوییم که بوقت
ولادت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم این معجزات واقع شد که آتشکده فارس که از صدها سال روشن
بوده خاموش گردید و طاق کسری شکسته شد و بعد از آن هر سنگ و چوب و شجر و مدر یا رسول الله گفته
بر آنجناب سلام کرد و گرگ بزبان فصیح یهودی را بشارت آنجناب داد که وی مسلمان شد و باوجود آنکه آنجناب
امی بوده اند چنان از دلائل قاطعه مثل برهان تطبیق و غیره بعض حکما و فلاسفه حدوث عالم را ثابت فرمودند
که هیچ جواب از ایشان سرانجام نشد و یهود و فرق منکرین را بادله و براهین قویه در هر مقدمه ساکت میفرمودند
و بر وقت مباهله علمای نصاری را ملزم و محجوج نمودند حتی که سوای مصالحه کردن موافق مرضی آنجناب
هیچ از انها ممکن نشد و چنین شریعت قویه را مقرر فرموده که از همه شریعت ها بهتر و کامل تر است الی غیر ذلک
بالجمله اگر نصاری انکار امور مذکوره خواهند کرد تدبیر انکار شان همان کرده خواهد شد که ایشان تدبیر انکار یهود
خواهند نمود الغرض امور یکه پادری صاحب در حق حضرت عیسی ذکر کرده اند یهود آنها را اصلا مسلم ندارند پس
لازم است که پادری صاحب بادله قاطعه امور مذکوره را ثابت نمایند افاده عیسائی و در عمر سی سال الخ
اگر با جرای آمدن این صحیفه او معتبر بود و مسیحیرا علمای یهود و فریسین انکار حضرت عیسی نمیکردند پس اولا اثبات امر
مذکور بعهده پادری صاحب واجب لازم است ثانیا اگر بالفرض آوازی مذکور آمده باشد پس بنابران حضرت
عیسی را فرزند صلبی خدا شمردن مقام مضحکه است زیرا که حق سبحانه و تعالی که از جسمیت و لوازم آن منزه است کجا
قابلیت این امر دارد که با زنی جفت گیری نماید و از نطفه او کسی متولد شود سبحان الله با وجود محال بودن این امر جناب

جناب باری عز اسمه بر چسپان نصاری برخلاف عقل و شعور دعوی این امر می‌نمایند که حضرت عیسی پسر خدا بوده اند
ان هذا لشیء عجاب غرض اگر نصاری ازین جهت آنجناب را پسر خدا میگویند که آنجناب از شکم مریم بدون پدر پیدا
شده بودند پس باید که بطریق اولی حضرت آدم را پسر خدا گویند که برای ایشان نه پدر بوده و نه مادر الا ازین هم
ایشان را فرزند خدا میگویند که در انجیل ایشان اطلاق این لفظ آمده است پس از عبارت توریت و غیره معلوم
میشود که پسران خدا بکثرت اند پس چرا نصاری حضرت عیسی را فقط پسر خدا می گویند و نفی نسب پسران دیگر مینمایند
با وجود این در میان پدرشان از یعقوب راهی خواهند در باب ششم کتاب پیدایش مرقوم است ششم باب
هرگاه پیدا شدن مردم بر زمین بسیار شد و از انها دختران متولد شدند پسران خدا دختران مردمان را
دیدند که آنها خوبصورت اند پس از انهمه دختران با هر کسی که هر کس پسند نمود از وی شادی کرد الی آخره و نیز
و حضرت داود در زبور خود [illegible] میفرماید [illegible] الرب ابناء الله و هم در توریت مذکور است [illegible]
شما بجای پسران بیوه خدای خود باید ازین ظاهر میشود که یهود که در منزله پسران خدا بوده اند [illegible]
نصاری اولاد و بنا آنها را که بمنزله اولاد و بنا خدا شدند [illegible] میگویند و از تخفیف علما [illegible]
و علی هذا القیاس نصاری را باید که تمام حواریین را پسران خدا گویند زیرا که خود حضرت عیسی ایشان را پسر خدا گفته اند
در فصل بیستم انجیل یوحنا مرقوم است انی صاعد الی ابی الذی هو ابوکم و الهی الذی هو الهکم [illegible]
بمنزله من صعود میکنم و میروم بسوی پدر خود که پدر شما هم است و بسوی الٰه خود که الٰه شما هم [illegible]
اخیره عبارت مذکوره صاف معلوم میشود که مراد درین مقامات از لفظ ابن معنی مخلوق [illegible]
نصاری را هم باید که مطابق آن اقرار و اعتقاد نمایند افاده پادری محمد صلی الله علیه و آله وسلم خود اقرار کرده
هرگز جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم در هیچ کلامی اقرار این امر نموده اند که [illegible]
و هر چه پادریان در مباحثه مقدمه پیشتر نوشته اند جوابش همانجا مذکور شد لیکن شما را بودن کرامات حضرت عیسی
بمعنی حقیقی اینکه نزد جمیع منصفین باطل و عاطل است بلکه نزد خود پادری صاحب هم باطل خواهد بود پس [illegible] مذکور

را که کدام شخص ثابت میتواند نمود مگر اندکی را هم از معجزات حضرت عیسی اگر با دیده انصاف در چنین مقامات ملاحظه
انکار و فرق منکرین بدرجه ثبوت میرسانیدند البته از طعن عقلا نجات می یافتند زیرا که ذکر کردن دعوی
بی دلیل را هیچ عاقلی پسند نمیکند افاده عیسائی محمد تا سالهای بسیار آنجناب رسالت مآب صلی الله علیه
وآله وسلم اگر برای ترویج دین کفار و مشرکین و یهود جهود در قتل کردند پس درین امر نصاری را کدام مقام
رنج هست مگر در باطن نصاری جنبه دار اهل شرک و کفر و آن کسان هستند که بزعم ایشان قاتلان عیسی
بوده اند یا که اگر صاحبان صاحب دین و محب صمیمی حضرت عیسی میبودند پس مطلب بیست که ازین امر خیلی
خوشنود میگردیدند و احسان مند آنجناب میشدند که آنحضرت معاندین دین را خوار و ذلیل فرموده
گویا قصاص خون حضرت عیسی گرفته اگر امر مذکور را مایه طعن می فهمند پس می باید که بر حضرت موسی طعن
کنند که قطع نظر از ایقاع حروب عظیمه و مقاتلات کثیره از امت خود آنجناب هزارها آدمیان را قتل
فرموده اند چنانچه در توریت مذکور است پس موسی بر در لشکرگاه ایستاده شد و گفت هر که برای یهواه
یهوه می بجانب من آید آمد نزد وی همگی بنی لاوی جمع شدند و وی آنها را گفت که یهواه خدای
اسرائیل چنین گفته است که هر مرد از شما شمشیر خود را بکمر اندازد و از یک در تا در دیگر لشکرگاه رود و غارت
کند هر مرد از شما برادر خود را و دوست خود را و قریب خود را قتل کند و موسی چنانچه بنی لاوی را امر کرد ایشان
همچنان کردند پس آن روز از قوم قریب سه هزار مرد کشته شدند انتهی ترجمه بالاردنا نقله بالجمله حضرت عیسی در ضمن بشارات
مشتمله بشارات جناب سید کائنات بتصریح فرموده اند باینکه آن شخص که غالب خواهد آمد بعصای آهنی حکمرانی خواهد
کرد و این خبر بصراحت اشارت است بجانب جهاد بالسیف پس در فضیلت امر مذکور کدام جای اشتباه در فصل
ثانی رویت یوحنا رسول انجیلی مرقوم است و هر کسی که غالب آید و تا انجام اعمال مرا نگاه دارد وی را اقتدار بر
قبائل خواهم داد که بر ایشان بعصای آهنی حکمرانی خواهد کرد که چون کوزه های گلی خورد شوند چنانکه من از پدر خود
یافته ام و من او را ستاره سحری خواهم داد انتهی افاده پادری بر کلمه الله کسی را قتل نکرد الحقیقت حال [illegible]

انیست پس مخالفت آنجناب از طریقهٔ حضرت داؤد و حضرت موسی لازم می آید که آنحضرات برای ترویج و اشاعت
دین بسیار مردم را قتل نمودند و حضرت عیسی از امر مذکور اعراض فرمودند پس آنچه پادری صاحب جواب این مخالفت
را بیان خواهند فرمود همان عذر ما هم از جانب جناب رسالتمآب است علاوه برین هرگاه حضرت عیسی باعتراف
پادری صاحب کسی را نکشته اند پس ذمهٔ شان واجب و لازم است که قوم خود را که فقط برای طلب دنیا و تحصیل
سلطنت و حکومت جنگها کرده جان صدها هزار را بمعرض تلف می آرند وعظ و نصیحت نمایند و از مخالفت
حضرت عیسی باز دارند انچه افادهٔ پادری بلکه برای ادن جان خود در کفاره بعوض بسیار کسان الخ غلط محض است
این کلام حضرت عیسی کجا نقل فرموده اند و آنجناب مصلوب و مقتول نشده اند همه غلط فهمی یهود و نصاری است بلکه
آنجناب بمعیت جبرئیل زنده و سلامت بر آسمان بامر رب جلیل تشریف برده اند و بصورت آنجناب حق تعالی
شخصی دیگر را متصور گردانیده که وی را یهود بردار کشیدند و چگونه این امر بوده باشد حالانکه پیشتر از بشیر کم آنجناب خبر داده اند
باینکه حیات شریف شان تا بقیامت باقی خواهد ماند پس آیا انهمه خبرها را بکذب و دروغ ارشاد فرموده اند العیاذ بالله
من ذلک و در کتب شما مندرج است که نا نبیان پیغمبر هم مردگان را زنده کرده اند چنانکه آنجناب پس ازاحیاء اموات هم افضلیت
حضرت عیسی ممنوع است و انچه افاده فرموده که برای قاتلان خود دعا کرده الخ پس اگر چنین دعا کردن از مکارم اخلاق است
و خلاف آن امر بد لازم می آید که العیاذ بالله از حضرت داؤد گناه صادر شده باشد که ایشان چنین دعا کرده اند
حاکم یا رب الذین یظلمونی قاتل الذین یقاتلونی خذ سلاحا و ترسا و قم لمعونتی اسّل سیفا و الذین یطلبون نفسی
قطع نظر ازین اگر این دعای حضرت عیسی که پادری صاحب ذکر نموده اند در درگاه جناب باری مقبول شده است پس
پادری صاحب قباحت این را تصور فرمایند. و اگر مقبول گردیده است پس چرا پادری صاحب قاتلان حضرت عیسی را بد
میشمرند زیرا که بدعای حضرت عیسی آنها که از خطاها بخشیده پاک و صاف گشته اند بالجمله هرگاه حضرت عیسی خدا بوده اند پس
معنی دعا کردن چیست ازین دعا کردن که صاف معلوم میشود که خدا از آنجناب جدا بوده است و نه خود هست پس آنجناب
متحد بوده فظهر بطلان قول النصاری بجمیع شقوقه علاوه برین اکنون از پادری صاحب میپرسیم که بزعم شان قاتلان عیسی

نفس الامر تقصیر وار آنند یا نه بر تقدیر اول بطلان کلام حضرت عیسی لازم می آید که آنجناب ایشان را بیتقصیر قرار
داده اند و بر تقدیر ثانی پس در حق ایشان حضرت عیسی کدام حاجت دعا کردن بوده مگر حضرت عیسی العیاذ بالله
خدا را عالم الغیب نمیدانستند که بیتقصیری آنها او تعالی را آگاه کردند یا معاذ الله آن پروردگار
عادل را ظالم میفهمیدند و این گمان داشتند که بغیر از دعای آنجناب ضرور بران بیتقصیران بظلم و عدوان
عذاب نازل خواهد نمود اف اف دوبار دری محمد صلی الله علیه و آله و سلم شمشیر را کلید بهشت الخ هرگاه این
کلید بهشت را حضرت عیسی بآنجناب عنایت فرموده بودند پس طعن کردن سوای آنجناب هیچ جهت دارد و اگر بسبب
اینکه آنجناب برای اشاعت و ترویج دین جهاد بالسیف نموده بار در اصحاب پیغمبر باشند که ایشان شمشیر را
کلید بهشت قرار داده اند پس در حق حضرت موسی حضرت داود نیز بگویند که ایشان شمشیر را کلید بهشت
قرار داده اند زیرا که آنها هم بسیار جهاد بالسیف نموده اند و حضرت عیسی هرگز مطلق محبت خدا را
لو معیت اعتقادات فاسده باشد سبب نجات مقرر نکرده بلکه آنجناب و پیغمبر ما و همه پیغمبران اعتقاد وحدانیت
حق تعالی را مع اعتقاد حقیت جمیع ضروریات دین حق البته سبب نجات قرار داده اند پس کلام پادری
ساقط از درجه اعتبار است اف اف دوبار دری یک عبرالله الخ دروغ صریح است چه هرگز حضرت عیسی در کفاره
هیچکس جان خود را نداده اند و مقتول و مصلوب نشده چنانچه دانستی و اگر احیانا قتل هم میشدند
پس چنانچه فضیلت حضرت هابیل بر حضرت موسی وغیره که بیمار شده مرده اند و کشته نگشته اند بسبب قتل شان
ثابت نمیتواند شد هم چنین فضیلت حضرت عیسی هم بر جناب سید المرسلین بنا بر امر مذکور ثابت نمیتواند شد
علاوه برین عقلا اولاد خود را از جان خود زیاده تر عزیز میدارند حتی که در مقام حفاظت شان
جان خود را بمعرض تلف می آرند با وجود این امر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم برای شهادت فرزند
عزیز خود جناب سید الشهدا علیهم التحیة و الثناء راضی شدند و ایشان را در راه خدا برای بخشش امت خود
داوند چنانچه آنجناب مع خویش و تبار و احباب و اصحاب جان نثار و عیال و اطفال خرد سال تشنه

زمین کربلا بدرجهٔ شهادت فائز گردیدند پس در بین امر هم فضیلت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ثابت شد
افادهٔ پادری محمد صلی الله علیه وآله وسلم در قبر است الخ اگر مترجم این فقره را از راه طعن و تشنیع نوشته مجال القدح منکرین
در حق حضرت موسی و پیغمبران دیگر هم میتوانند گفت که موسی در قبر افتاده است یا ابراهیم در قبر افتاده است الی
غیر ذلک بلکه در حق حضرت عیسی هم میتوانند گفت که عیسی در زمین دفن شده تا سه روز زیر خاک افتاده باید پس تعجب است
که چگونه پادری صاحب چنین فقرات را نوشته در طعن مخالفین را مفتوح نمودند و خیال این امر نفرمودند که موافق
زعم نصاری و غیرهم جمیع انبیا اینکه موت با ایشان عارض شده در زمین مدفون شده اند حتی که حضرت عیسی
هم پس از آن کشتن چنین امر چه فائده بالجمله مدفون شدن جسد زیر زمین هیچ منافات از نبوت ندارد و روح مقدس
آنجناب که همراه جمیع ارواح مقدسهٔ انبیا متنعم بنعمتهای الهی است و اینکه در حق حضرت عیسی افاده فرموده
که پیشوای زندگی و رسوم از قبر الخ پس آن لا حصول صحت و فساد در آن زمانه برای حضرت عیسی نامسلم است پس
زنده گردیدن بر سر رسوم که متفرع بر آن است بنا بر باطل علی الباطل است و هر گاه که بزعم پادری موت با آنجناب
لاحق شده پس ایشان را پیشوای زندگی گفتن به چه وجه است بلی اگر اهل اسلام که ایشان را از لحوق موت مذکور مبرا میدانند
ایشان را پیشوای زندگی بگویند بجاست ثانیا بعد از چلیپا و رفتن حضرت عیسی بآسمان که مصرح در کلام پادری است
انهم در حقیقت باطل است پس اثبات آن بر ذمهٔ پادری صاحب لازم و واجب است زیرا که موافق عقیدهٔ حواریان و دیگر
مردم گمان کردند که حضرت عیسی بر دار کشیده شدند بعد از سه روز آنحضرت خواه بشبیه آن همراه حضرت جبرئیل علیه السلام
بآسمان تشریف بردند الحال ملاحظه نمائید که اهل اسلام اعتقاد زنده داری حضرت عیسی است و چه
تعظیم و توقیر شان میکنند که ایشان را پاک و منزه از مصلوب شدن می انگارند و اسناد چنین امور
حقارت که یهود آنجناب را گرفتار کرده خارها را بر سر آنحضرت بصورت تاج نصب کردند و ذلت و
اهانت بسیار رسانیدند بجانب شان نمینمایند بخلاف نصاری که در این همه امور آنها تذلیل و تحقیر حضرت عیسی
میکنند العیاذ بالله ثالثا اینکه افاده فرموده که چون برای گنهکاران شفاعت میکند پس هر گاه

آنجناب بزعم نصاری خود خدا هستند پس کی ام احتیاج این شفاعت است علاوه برین بنا بر مزعوم
نصاری آنحضرت کفاره خلق شده اند و برای بخشش شان کشته گشته پس آیا این شهادت و اعتقاد
تعب و محنت آنجناب تمام ضایع شده و رایگان قرار یافت که باز ضرورت شفاعت باقی ماند رابعاً اینکه
پادری صاحب افاده فرموده اند که در روز قیامت برای انصاف کردن جهان خواهد آمد پس این افاده
هم محل بحث است زیرا که یوسف لفنا پادری صاحب انگریزی که راقم الحروف هم درین دار السلطنت
زیارت جمال با کمال شان و سماعت تقریر لطیف و بیان شریف ایشان بگوش خود نموده این را ارشاد
میفرمودند که از خواب و خیال چنین ظاهر میشود که در نزول اجلال حضرت عیسی فقط عرصه چهارده سال
باقی مانده است و مشهور و معروف است که بسیاحت و جامعیت شان هیچ پادری در قوم نصاری بهم نرسیده
پس اکنون از پادری خود مخاطب شده میپرسیم که حالیا ارشاد تان در مقدمه حقیت آیا در آمدن
قیامت هم فقط عرصه چهارده سال باقی مانده یا دو مرتبه حضرت عیسی زمین را بنور نزول اجلال خود منور خواهند فرمود
و این تحقیق عجیب پادری مذکور که معروض شد نزد شما حق است یا باطل خامساً حقیقت حال اینست که نائب و وارث
پیغمبر ما جناب صاحب العصر و الزمان علیه السلام که خدا ایشان را در سن طفولیت مرتبه اعجاز نمائی بخشیده در همان
سن آنجناب با دلائل و براهین قویه حقیت خود را بر خلق ثابت کردند و از علمای مخالفین بحث و گفتگو نمودند
و در عبارت مرقومه انجیلیه این فقره که اول ستاره سحری خواهم داد حضرت عیسی بشارت
همان جناب ارشاد فرموده زنده و باقی هستند و حق سبحانه و تعالی ایشان را از نظرها غائب کرده است
و پیش از قیامت بوقت حصول مصلحت الهی ظاهر و آشکار خواهند شد و مذهب حق اثنی عشریه تمام خلق را
هدایت خواهند فرمود و در همان زمان حضرت عیسی هم تشریف فرما شده پشت سر شان نماز خواهند گزارد پس
افضلیت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم در امر مذکور هم بر حضرت عیسی ثابت است زیرا که در امر مذکور هر فضیلتی
که خدا ایشان را بخشیده است همان فضیلت نائب پیغمبر ما را عنایت کرده بالجمله هر فضیلتی که پیغمبری را از پیغمبران سابقین حق تعالی

حق سبحانه وتعالی عطا فرموده آن فضیلت پیغمبر ما را یا نائبی را از نائبان شان بدرجه کمال عنایت شده
پس ازین قدر هم همان جناب را فضیلت حاصل است افاده پادری پس ای مسلمانان خود ما ان
منصفی کنید الحال ای پادری صاحب ما از رهگذر انصاف میگوئیم که فضیلت جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم را حاصل است زیرا که حضرت یحیی خود حضرت عیسی اقرار با فضیلت آنجناب کرده اند
علاوه برین خود انصاف کنید که آنچه ترویج دین و اظهار و اعلان وحدانیت حق تعالی و تذلیل
و تحقیر کفار و مشرکین و بت شکنی در عهد آنجناب شده است کجا حضرت عیسی و غیره انبیا را میسر آمده
و شریعتیکه بوساطت آنجناب مقرر شده کدام کس چنین احکام شرعیه بخلق رسانیده و هرچه از ادعیه
و مواعظ و نصائح از آنجناب و از خلفا و نواب آنحضرت منقول گشته و هر قدر معجزاتیکه از آنجناب ظاهر
شده از کدام پیغمبر صادر گردیده و چنانکه بشارتهای آنجناب در کتب سابق وارد شده آنچنان
بشارتها در حق کدام کس وارد گشته و کدام شخص از پیغمبران ورای آنجناب خاتم النبیین شده است و
کدام کس چنین ادعا کرده و سوای آنجناب احکام شریعت کدام شخص منسوخ نشده چه خاتم النبیین بود لیکن
آنجناب با وجود اینکه در بعثت مدیده یکهزار و دو صد سال بالا شد هیچ منافی امر ثابت ظاهر نشده و
هیچ پیغمبری الی الآن هم نرسیده و با وجود اینکه در کتب سماویه اهل کتاب در بشارتهای آنجناب
چنین امر مصرح است که از آن ظاهر میشود که دین آنجناب تا ابد باقی خواهد ماند لیکن انکار ندارد
بالجمله حال حضرت عیسی که ظاهر است که بواسطه آنجناب شریعت کامله تقرر نیافته و نه بت شکنی و ترویج
دین بر دست آنحضرت واقع شده پس در افضلیت جناب رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم کدام مقام اشتباه
لکن تعصب و اعتساف را علاجی نه قطع نظر ازین هر گاه نصاری با فضلیت حضرت عیسی از گفتن شان قائل و معتقد
شدند پس اگر ما هم از فرمودن جناب رسالتمآب بلحاظ اینکه حقیقت نبوت آنجناب مطابق بشارات انجیلیه ثابت
است آنحضرت را افضل الخلق دانستیم پس چه طعن و اعتراض کردن بر ما صدق ترجمه قول نبی ثابت

پنجم نشانی نبی برحق نیست که هر کلامیکه الله تعالی معرفت انبیای پیشین فرموده بود از ان برخلاف نگوید
از قول خود آزاد دروغ نکند چنانچه این نشانی سلامتی تا یکهزار و پنجصد سال از زمانه موسی تا وقت شاهزاده مسیح
بر همه انبیا مستمر ماند که یکی مطابق دیگری خبر داد مگر صادق القول بودن خدا از قرآن ثابت نیست
چرا که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از کلام پیشین خدا بسیار برخلاف گفت که در حصهٔ چهارم بیان خواهد شد

جواب حق سمات هر گز جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم در هیچ امری
تکذیب کتب سابقه و انبیای سابقین نکرده اند و همه آنها را برحق میدانستند چنانچه در قرآن مجید هم امر مذکور
مصرح است قال الله سبحانه و تعالی قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ
وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ
مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ پس معلوم نیست که پادری صاحب نا فهمیده اینچه حرفهای بی سر و پا
تحریر میفرمایند و اگر نسخ بعض احکام بزعم ناتمام شان مستلزم تکذیب است پس چرا در حق حضرت
موسی نمیگویند که ایشان طریقه حضرت یعقوب را دروغ گردانیده اند زیرا که در شریعت حضرت یعقوب
جمع بین الاختین در نکاح درست بوده و حضرت موسی در توریت حرمت آنرا بیان فرموده اند علاوه برین نسخ
بعض احکام شرائع سابقه که از جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده استحسان آن از شهادت
حضرت علیه السلام ثابت است زیرا که پیشتر مذکور شد که آنجناب چنین ارشاد فرموده عیسی با وگفت ای زن سخن مرا باور کن که
وقتیست که نه درین کوه و نه در اورشلیم پدر را خواهید پرستید و این بشارت بشارت تحویل قبله است
از بیت المقدس بجانب کعبه معظمه زادها الله شرفا و تکرمة که در عهد کرامت مهد جناب سید المرسلین واقع
شده پس با نجناب در مقدمهٔ نسخ طعن کردن در حقیقت ارتکاب طعن شنیع است در حق حضرت عیسی و اینکه
پادری صاحب افاده فرموده چنانچه این نشانی سلامتی تا یکهزار و پنجصد سال الخ پس و لا انیم زمرهٔ المخصوص
این انبیا و رسل گردانیدن که بعد حضرت موسی مبعوث شده اند ظاهر از پادری صاحب بتائید خدا

خدا الا عن محمد صادر شده است زیرا که از تخصیص مذکور ثابت میشود که حضرت موسی و غیره انبیای سابقین در
احکام شرعیه از همدیگر مخالفت کرده اند فما هو جوابه عن تلک المخالفة فهو جوابنا عن جانب نبینا صلی الله علیه
واله وسلم ثانیا این امر هم که جمیع پیغمبرانیکه بعد از حضرت موسی آمده اند در هر امر موافق آنحضرت عمل کرده اند
و در هیچ قول و فعل مخالفت شان ننموده غلط است زیرا که ما پیشتر واضح کردیم که در توریت حرمت شتر
مرقوم است و حضرت عیسی آنرا حلال گردانیده اند هم چنین تلامذه عیسی مخالفت موسی در مقدمهٔ اکل بز
برو شنبه کردند و حضرت عیسی با وجود انکار فریسیین آنرا جائز داشتند و علی هذا القیاس شهادت حضرت عیسی علیه السلام
حضرت داود مخالفت شریعت حضرت موسی در داخل شدن بیت الله و خوردن خبز تقدمه نموده اند پس کجا در
هر امر موافقت انبیای بعد از حضرت موسی ثابت میتواند شد علاوه برین نصاری که از امر ختان
انکار و اعراض است با وجودیکه در توریت بحال نشد و حکم آن جابجا وارد شده و خنزیر را که بی تکلف
نوشجان میفرمایند حالانکه در توریت حرمت آن مصرح است پس بیان نمایند که در مقدمه مخالف حضرت
موسی هستید یا موافق شان سبحان الله با وجود چنین مخالفتها بازخود را تابع حضرت موسی فهمیدن
و اهل اسلام را با اینکه در امر ایقاع ختان و امر تحریم خنزیر و دیگر امور صریح تابع و مطیع حضرت موسی
هستند از مخالفان شان شمار کردن چقدر بعید از انصاف و چه مرتبه قریب بتعصب و اعتساف است افاده
یادری چرا که محمد صلی الله علیه و آله و سلم الخ اگر جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بعض احکام علیحده
از احکام سابقه بیان فرمودند پس از ین صادق القول بودن خدا باطل نمیشود چنانچه از مخالفت حضرت
عیسی در مقدمه تحلیل شتر وغیره تکذیب توریت لازم نمی آید پس این امر ظاهر باید که پادری صاحب درین
مقامات ذکر کرده اند و برای فریب دادن عوام دیگر هیچ فایده بران مترتب نیست و در حصهٔ چهارم هرچه
بیان خواهند فرمود جواب آن عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد **ترجمهٔ قول بی ثبات**
حصهٔ چهارم اکنون انشاء الله بیان خواهم کرد که نصیحتهای محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه در قرآن

و حدیث مندرج اند از کتابهای پیشین چنانچه بر خلاف انبیاء که هر یک کتاب سابق قائم را جائز داشته‌اند و
بی پیغمبری گواه آمده بلکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن کلامهای پیشین خدا را جائز نگذاشت لکن صرف فقرات را
جائز داشته کتب سابقه خدا را حقیقة باطل نمود در کتابهای انبیاء و زبور و انجیل مقدس الوهیت عیسی و نجات
جهان و مسیح کشته کفاره گردیدن و گذشتن سبب بخشش گناه شدن در مقامات بسیار مکتوب است بلکه محمد صلی الله
علیه و آله انکار از همه سخنها نمود و چنانکه در توریت و انجیل مقدس فرموده است که سوای یکزن در حین حیات
وی شادی دیگر کردن نا روا است بر خلاف آن در قرآن مرقوم است که محمد را اجازت بسیار شادیهای
کدخدائی بوده و هر یک مسلمان را تا چهار شادی کدخدائی حکم است و خدا از معرفت هیچ نبی گاهی نفرموده
است که نسل آدم از سبب اعمال خود نجات خواهند یافت بلکه همگی خبر داده اند که از کفاره شدن مسیح آینده
و از ایمان آوردن وی از گناه و از شیطان و از جهنم نجات خواهد شد و بر همین سخن از وقت آدم هر نبی همگی مقبولان
ایمان آورده همواره نجات یافته اند و تا آخر نیز نجات خواهند یافت مگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم از آن
بر خلاف در قرآن فرموده است که گنهکاران از اعمال خود یعنی از روزه و نماز و حج وغیره نجات خواهند
یافت لیکن آنرو قول محمد نجات بخشش خدا اقرار نمیابد بلکه ادای دین قرار میابد از ین حرفها ثابت است که
محمد موافق قول سابق خدا بیان ننموده بلکه بر خلاف آن آنها را باطل کرده پس ای عزیزان حج دیان
منصفین این سخنها بکنید **جواب حق‌نمات** ای آیت مذکوره و آیات دیگر ظاهر نیز گواه
است که مثل انبیای سابقین جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم هم گواهی کتب سابقه و انبیای
ماضیین داده اند و اقرار و اعتراف آنهم کرده و هیچ کتاب الهی باطل و دروغ نگردانیده پس بجانب شان نسبت
ابطال و تکذیب کردن کمال عجیب است که از حقیقت و صحت بهره و بی نصیب است و هرچه پادری صاحب در اثبات
مخالفت بعض نصایح جناب رسالتمآب از کتب سابقه مذکور فرموده از آن اصلا تکذیب کتب سابقه لازم نمی آید پس آن باحق
این تطویل بلا طائل را که گوارا فرموده اند افاده پادری لکن صرف فقرا را جائز داشته الخ چنانچه احکام منسوخ توریت و

وغیره نزد نصاری قابلیت عمل ندارد هم چنین جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم هم بعدم حجیت توریت وغیره
در احکام منسوخه حکم فرموده اند نه اینکه کتب سابقه را بالکلیه در احکام غیر منسوخه هم حجت ندانسته پس آنچه در مصباح درین مقام تحریر فرموده مبنی بر عدم فهم
مقصود است فایده یازدهم در کتابهای انبیاء و زبور و انجیل مقدس الی هذا لافادة ذکر محمد صلی الله علیه و آله و سلم انکار اینهمه سخنها
نمود جواب وجهی اولا این کتابها بهیئتیکه نصاری ترجمه هایش را بمعرض انطباع آورده اند بودنش کتب الهیه
منزله من السما ثابت نیست زیراکه بیشتر معلوم کردی که از نظم و نسق آنها ظاهر میگردد که آنها را مردمان دیگر جمع
کرده اند پس فرمایه در مصباح لازم است که اول از کتب الهیه منزله الوهیت حضرت عیسی تمام امور مذکوره
را ثابت نمایند بعد از آن جواب آنرا طلب خواهند فرمود ثانیا ازین کتب نیز اثبات الوهیت حضرت عیسی مشکل
است زیراکه در سابق معلوم کردی که حضرت عیسی خود فرموده است وانا انسان کلمتکم بالحق الذی
سمعته من الله از گفتن اینکه من انسانم و آن امر را بیان میکنم که از الله شنیده ام صاف ظاهر میشود که آنحضرت
خود را الله نمیدانستند و علی هذا القیاس آنجناب ارشاد نموده و هذه هی حیات الابدان یعرفوک
انک انت الاله الحق وحده والذی ارسلته یسوع المسیح ازین کلام و ازین تخاطب هم صاف ظاهر میشود
که آنجناب قائل بالوهیت خود نبودند و خدا را از خود جدا و واحد یکتا میدانستند و خود را فقط نبی مرسل میشمردند
علاوه برین در سابق دریافت کردی که حضرت عیسی چنین ارشاد کرده انی صاعد الی ابی الذی هو ابوکم و
الهی الذی هو الهکم از فقره اخیره این عبارت هم کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و آشکار میگردد که آنجناب
خود را مثل دیگر حواریین مخلوق و مربوب میفهمیدند و مدعی الوهیت خود نبودند الی غیر ذلک من العبارات
پس اگر احیانا از بعض عبارات انجیل وغیره الوهیت آنجناب ظاهر میشده باشد لاجرم تاویل آن
بجهت رفع تناقض و اختلاف لازم است ثالثا هر شخص عاقل میداند که یهود با آنکه بالوهیت وی حضرت موسی
و تمام بنی اسرائیل قائل بوده اند و از حضرت موسی و از وی با وجود عدم جسمیت ملاقات دو بدو که
مضمونی عجیب و ظریف است واقع میشد وی خدای یکی است و حضرت عیسی هم وی جل جلاله میدانستند زیراکه حضرت

موسی باعتراف نصاری مقدم اند از حضرت عیسی و در آن عهد آنحضرت موجود نبوده اند علاوه بر این هیچگاه حضرت موسی از یهوه بعیسی یا مسیح تعبیر نفرموده اند و اگر آنهم فرموده متحد میبودند البته گاهی که باین نامها هم از وی تعبیر می نمودند الی غیر ذلک من الوجوه المبطلة للامر المذکور پس هرگاه بزعم نصاری حضرت عیسی مدعی الوهیت خود بودند اگر یهود ایشانرا معرض قتل آورند پس در تقصیرشان کدام اینکه خود در توریت حضرت موسی یهود را حکم کرده بودند و شاید از همین جهت در دعائیکه بیشتر در کلام یاد در بیانی حضرت عیسی مذکور شد آنجناب ایشانرا بیقصور قرار داده العیاذ بالله من اعتقاد تلک الامور کلها باب سیزدهم اگر در شما کسی دعوی کننده نبوت یا خواب بیننده ظاهر شود و شما را نشانی یا معجزه نماید و آن نشان یا معجزه که وی شما را نموده راست بر آید و وی شما را گوید بیائید ما پیرو معبودان دیگر گردیم معبودهائیکه شما ایشانرا نشناخته اید و بندگی ایشان بنمائیم پس گوش بر سخن آن نبوت و خواب بیننده گوش نخواهید نهاد که یهوه خدای شما شما را می آزماید تا دریافت نماید که شما یهوه خدای خود را بهمه دل و جان دوست میدارید یا نه شما را میباید که پیروی یهوه خدای خود بکنید و از وی بترسید و حکمهای وی را حفظ نمائید و سخن وی را کردن نهید شما فقط بندگی وی بکنید و از وی متعلق بمانید و آن نبی و آن خواب بیننده قتل کرده خواهد شد چراکه وی گفت که از یهوه خدای خود آنخدائیکه شما را از مصر بیرون بر آورد و آنکه شما را از قید خانه رهائی داد برگشته شوید الی آخر ما ذکر پس هرگاه حضرت عیسی العیاذ بالله بزعم نصاری دعوی الوهیت خود و الوهیت روح القدس مینمودند و این معبودان غیر از آن یهوائی بودند که خدای بنی اسرائیل بوده و بوساطت حضرت موسی شناخته بودند پس اگر آنها حضرت عیسی را قتل ساختند پس درین امر قصورشان چیست بلکه بزعم خود آنها اطاعت حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام کردند را بعاً بتقریر دیگر میگوئیم که یا در صحاحت صاف بیان فرمایند که حضرت عیسی از جناب باری بحراسمه جدا خدای خود میشناسند یا اینکه ایشانرا متحد با خدا میدانند بر تقدیر اول قطع نظر از لزوم شرک و کفر قول مذکور حضرت عیسی انک انت الواحد وحده الاله الحق کذب و دروغ میشود و بر تقدیر ثانی

ثانی نسبت ارسال جهود که حضرت عیسی در عبارات کثیرهٔ انجیل که بجناب خدا کرده اند و ازان جدائی آنجناب
از خدا ظاهر میشود آن عبارتها تمام باطل و عاطل میکرد و هم چنین آنجناب برین تقدیر پسر خدا باقی نمی مانند و جا بجا
که خود را بلفظ ابن آدم فرموده اند آنهمه کلامها غلط میشود و مذهب نصاری نیز در مقدمهٔ ابنیت عیسی از بوت
خداو در مقدمهٔ اقانیم ثلثه از سر باطل میکرد و بالجمله مقام تعجب است که نصاری خودشان که قائل بچنین امور
فاسده گردیده عبارات انجیل را دروغ میگردانند و بناحق تهمت امر مذکور بر جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله وسلم می نمایند اعوذ بالله من غلبة العصبية والاعتساف خصوصا درین مقام چنانچه می بینی پادری صاحب
بفاصله چند لفظ خود اقرار کرده است که آنحضرت کفاره و سبب بخشش شده از همین امر صاف بر مرد با
انصاف ظاهر میشود که آنجناب خود پروردگار بخشنده و فائز برتبهٔ الوهیت نبودند زیراکه ایشان خود
را کفاره ساخته خلق را بمعرض مغفرت خدا در آوردند قطع نظر ازین وجوب وجود و بقای ابدی لازم
الوهیت است پس تعجب است که پادری صاحب با وجود ادعای الوهیت حضرت عیسی چطور نسبت کشته شدن
بجانب آنجناب کرده اند الحق که اگر کسی دیگر سوای پادری صاحب که پاسداری شان حسب الوعده السابقه
ما را بهر نوع منظور چنین خلط و خبط میکرد ما ضرور در حق وی می نوشتیم که دروغگو را حافظه نباشد بالجمله جسم و
لوازم جسم انهمه از قبیل عیوب و نقائص است که مستلزم افتقار و احتیاج است و هم چنین از مخلوقات خود
ملجا و مضطر شدن و بر دست آنها مصلوب و مقتول گردیدن نهایت امر معیوب است والله از همهٔ عیوب
و نقائص منزه و مبرا است چنانچه پادری صاحب هم پیشتر اقرار و اعتراف این امر کرده پس یکا یک
انهمه چیزها برای حضرت عیسی نزد پادری صاحب حاصل شده عدم الوهیت شان ثابت گردید الغرض جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم که انکار امور مذکور نموده (یقینی) در جناب بجا و حق بوده و هر چه
آنجناب در همه مقدمات ارشاد نموده همگی مطابق حضرت عیسی ارشاد فرموده نه مخالف شان زیراکه خود حضرت
عیسی با انسانیت و عدم الوهیت خود در انجیل اقرار کرده چنانچه دانستی و هم چنین بقای خود تا القیامت

خبر داده چنانچه این امر هم پیشتر مذکور شد و قول بمقتولیت و مصلوبیت منافی آنست پس در حقیقت جناب
رسالتمآب که امور مذکوره یعنی اظهار مخلوقیت و مربوبیت و بیان عدم حصول مقتولیت و مصلوبیت
تصدیق حضرت عیسی نموده اند و از عدم تبدیل و تحقیر آنعالیجناب امر کرده اند پس نصاری بسبب اینکه
نسبت الوهیت و مقتولیت و مصلوبیت بجانب آنجناب میکنند البته تکذیب و تبدیل و تحقیر آنعالیجناب
مینمایند العیاذ بالله منه افاده پادری و چنانکه در توریت و انجیل مقدس فرموده است الخ هرگز
این امر در توریت و انجیل مذکور نیست و الا لازم می آید که معاذ الله از حضرت داؤد گناه صادر
شده باشد که ازواج آنحضرت بکثرت بوده و بسیار عورات را همبستر میگردید چنانکه نکاح خود در آورده
بودند و حضرت سلیمان العیاذ بالله بسیار گنهگار بوده باشند که آنحضرت را هفتصد زوجه و سه صد
سریه بوده است و بیشتر انهم دریافت کردی که برای حضرت یعقوب چهار زن و برای حضرت ابراهیم
دو تا بوده پس بنا بر زعم پادری صاحب لازم می آید که اینهمه حضرات العیاذ بالله عاصی و گنهگار بوده
باشند غرض اگر در بائبل و غیره احیانا عبارتی مؤید دعوی پادری وارد شده پس بنای عدم لزوم
قباحت مذکوره تاویل کردن آن واجب لازم است افاده پادری و خدا از معرفت هیچ نبی کاهی
نفرموده است الخ هرگاه حقیقت حال اینست پس تمام این قربانیها و عبادتهائیکه از حضرت موسی در توریت
منقول شده و شنبه و یکشنبه را که یهود و نصاری روز عبادت قرار داده اند اینهمه لغو و بیحاصل میشود زیرا که مطابق تصریح
پادری صاحب اعمال خیر اصلا سبب نجات نمیباشد سبحان الله این عجب تحقیق انیق درین مقام پادری صاحب تحریر فرموده
است که کاهی از هیچ عاقلی که غشتر و نشنیده بود و بالجمله از ابتدای خلقت آدم تا این دم هر دو ائی هیچ ملت و مذهب از طلیق
و جهال و دیانان باطله دعای اینحرف نکرده اند که اعمال را در ترتب نجات مدخلیت نیست بلکه طبیعت بنی نوع انسان
بر تسلیم و اعتقاد مدخلیت مذکور مجبول است حتی که اطفال هم هرگاه اینها را اندک عقل و تمیز حاصل میشود همین میفهمند که
رضای خدا و نجات بر اعمال خیر مترتب میشود و مجوس و هنود هم با وجود آنکه بدترین فرق هستند اعتقاد چنین امر بالکل

باطل که پادری صاحب آنرا ذکر فرموده اند ندارند پس ادعای امر مذکور ابطال خلاف امر مسطور است که تا دلیل حسب
دلیل بطلان نبوت جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم قرار داده اند اگر شخصی این جمله معجزات جناب
رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم شمار دمیتواند الغرض بنا بر تحقیق امر مذکور لازم و ضرور که پادری صاحب چونکه
خود را واعظ بلیغ می فهمند چنانچه از عبارتهای این رساله ظاهر و آشکار میشود بجانب حضرت عیسی مخاطب شده
بطریق وعظ و نصیحت ارشاد فرمایند که ای احباب شما این قربانیها و عبادتها را که در توریت مذکور شده است
و پیغامبر حضرت موسی و انبیای سابقین آنها را بعمل آورده لتعب بیجا کشیده اند برای امت خود بدستور
باقی گذاشته اند بسبب اعمال که هیچگونه نجات برای نسل آدم حاصل نمیتواند شد پس اکنون جناب شما را لازم
است که از چنین امور توبه و انابت نمائید غرض هرگاه که آنجناب یقینی زنده و باقی هستند این نصیحت
کردن بایشان برای وای حق دوستی عیسائیان نهایت مناسب است بلکه ارواح انبیای
دیگر راهم باقی و متنعم بنعیم الهی میدانند و دم محبت شان میزنند پس همه شان را وعظ و نصیحت کردن
در مقدمات مناسب است اینکه پادری صاحب را بعمل آوردن میباید و قوم نصاری را این امر لازم است
که از امر مذکور تکلم مثل عشاق و فجار بعبادات الهی و اعمال خیر را موقوف سازند زیرا که تحقیق پادری صاحب
شان همین است که اعمال خیر اصلا سبب نجات نمیشود پس آنها را بمقتضای سعادتمندی تبعیت و
اطاعت شان لازم است غرض بنا بر تحقیق رشیق پادری صاحب تمام انبیا و اولیا در مقدمه انقلاع طاعات
و عبادات مورد اعتراض میشوند العیاذ بالله من ذلک نیست نتیجه اعتراض کردن بر جناب رسالتماب صلی الله
علیه وآله وسلم پس همه اقوام را لازم است که از امر مذکور احتراز نمایند بالجمله در توریت باین نهج مذکور است
باب هشتم بر همه حکمهائیکه من امروز شما را میفرمایم خیال داشته عمل خواهید کرد تا که شما زنده و بسیار
شوید و داخل گردید و آن زمین را که بابت آن یهواه از آباء و اجداد شما قسم کرده است وارث شوید
انتهی از دونا نقله و در مقام دیگر چنین مذکور است باب چهارم پس اکنون ای بنی اسرائیل آن شریعتها و حکمها

که من شما را می آموزم بشنوید و بران عمل کنید تا که شما زنده مانی یابید و در آن زمینی که یهوواه خدای آبا و اجداد شما شما را
میدهد داخل شوید و وارث آن بشوید انتهی ارونا ذکره در باب چهارم کتاب العدد و این چنین مسطور شما محافظت
مقدس و مذبح بکنید تا که آینده بار بر بنی اسرائیل قهر نشود انتهی ارونا تابایه بغرض چنین کلامها در مقامات کثیره
توریت مذکورست پس اگر اعمال خیر نسل آدم را مدخلیت در نجات نیست چرا یهوواه حفاظت مقدس و مذبح را سبب
نجات بنی اسرائیل گردانید و چرا مطابق هر دو عبارت متقدمه نجات از موت و عدم وراثت ارض موعوده
قوم مذکور را حاصل گردید اینکه پادریصاحبان افاده فرموده که همگی خبر داده اند الخ پس ما که بسیار تفحص و تجسس انجیل و
بالاجمال علی سبیل الاستعجال در توریت وغیره شدیم لکن هیچ جا نشان آن بخوبی بدست نیامد پس اگر پادریصاحب
در دعوی مذکور راستگو هستند بتفصیل نام بنام از صحیفه یا کتاب هر پیغمبر این امر را که آنهمه خبر داده اند باینکه از کفاره
شدن مسیح و ایمان آوردن ایشان نجات از گناه و شیطان و جهنم حاصل خواهد گردید و بر همین سخن از وقت آدم هر نبی
و همه مقبولان ایمان آورده نجات یافته اند و تا تمامی دنیا نجات خواهند یافت ثابت نمایند والا ظاهر خواهد شد
که ایشان دعوی مذکور را بکذب و دروغ لغو و بابد منه ذکر فرموده اند افاده پادری مگر محمد صلی الله علیه و آله وسلم
از ازل بر خلاف الی آخره چنانکه جمیع انبیا ایمان کامل و اعتقاد درست را سبب نجات دانسته اند همچنان پیغمبر ما هم
صلی الله علیه و آله وسلم اعتقاد و ایمان صحیح را موجب نجات قرار داده و چنانکه نزد تمام پیغمبران طاعت الهی و ایقاع
عبادات و طاعات را فی الجمله مدخلیت در نجات هست چنانچه از عبارت توریت دریافت کردی موافق همان
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم هم ارشاد نموده و هرگز آنجناب بدون حصول اعتقاد درست روزه
و نماز و حج وغیره را سبب نجات قرار نداده پس طعن بر آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم بیجا است افاده پادری
پس این قول محمد صلی الله علیه و آله وسلم الخ پیشتر از توریت دریافت کردی که حضرت موسی چنین فرموده است و
شما محافظت مقدس و مذبح بکنید تا که آینده بار بر بنی اسرائیل قهر نشود پس اکنون پادریصاحب را مناسب است
که از حضرت موسی مخاطب شده بفرمایند که از نیقول جناب نازل نکردن قهر و عذاب بنی اسرائیل بخشش خدا

بعد اقرار نمیباید بلکه ادای این قرار نیز باید که ایشان که محافظت پنج وقت نماز نمودند خدا در عوضش آنها را انعام محفوظ داشته با این همه دین آنها را از ذمه خود نمود و آورده در باب هفتم کتاب تثنیه چنین مذکور است پس حق آن حکمها و حقوق و شریعتها را که من امروز ترا می آموزم محافظت نما تا که بدان عمل کنی پس اگر شما آن حکمها را خواهید شنید یا خواهید داشت و بران عمل خواهید کرد پس خداوند خدای تو آن عهد و رحمت را که بابت آن از آباء و اجداد تو قسم کرده است یاد خواهد داشت و ترا الفت خواهد کرد و برکت خواهد بخشید انتهی بالفاظه

نقلیه پس آنحال پادری صاحب و امثال و اقران شما را موافق تحقیق شریق مذکور مناسب است که از دستهای خود این حواشی همه توریتها در همین مقام بنویسند که این برکت بخشیدن و الفت کردن بخشش خدا اقرار نمیباید بلکه ادای دین قرار نیز باید افاده پادری بلکه بر خلاف آن آنها را باطل کرده هرگز جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کتابی از کتب سابقه باطل ننموده چنانچه در سابق معلوم کردی پس چه پادری صاحب درین مقام تحریر فرموده مبتنی بر غلط فهمی بدگمانی نیست افاده و پس ای عزیزان حق دوستان منصفی این سخنها بکنید حسب الارشاد از رهگذر انصاف با اجوبه مسطوره را مذکور کرده ایم پس اکنون از شما همین التماس است که بی انصافی مکنید و از صدق مثل مشهور اندیشیده در مذهب حق داخل شوید تمت

ترجمه قول بی ثبات

حصه پنجم اکنون در باب باید کرد که مذهب اسلام در دنیا چگونه جاری شده در شروع هرگاه که محمد صلی الله علیه و آله و سلم چهل ساله شد و بسبب شادی شدن از خدیجه بیوه مالک اسباب و دولت گردید آنگاه وی فرمود که الله تعالی مرا رسول کرده فرستاده که دین بزرگان سابقین را یعنی دین آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علی نبینا و علیهم السلام را از طرف تعلیم جاری کنم و هم چنین تا چند سال مردمان را نصیحت نمودند مگر هرگاه که باشنده های مکه دشمنی وی کردن آغاز کردند و مردمان مدینه اقرار معتقد شدن وی می نمودند وی را در مدینه طلبیدند آنگاه محمد صلی الله علیه و آله و سلم از مکه روانه شده و هرگاه که در مدینه مردم بسیار معتقد و تابعدار وی شدند دران هنگام وی فرمود که حالا حکم الله تعالی شده که از شمشیر مذهب اسلام را جاری کنید و وی مردم را بسیار طمع دنیاوی

داد اعنی این جبابره زنان و اطفال و مال و اسباب دشمنان بغنیمت خواهد آمد و اگر کشته شوند در بهشت بسبب شهادت جا خواهند
یافت در اینجا حوران و بهشت را بطور اخواهند یافت پس نزد یک عقل درین تعجب نیست که مردم لاوری کنند و هزارها بلا اینها
فراهم شوند و تحقیق اگر ایمان نیارند از تیغ بیجان کشته شوند و مردم گمراه از خوف جان حق دین مذهب اسلام را قبول کنند بهمین
در تاریخها ثابت است که از عرب تا ولایت افریقا و فارس و هند و ترکستان مذهب محمدی رواج یافت از شمشیر و جنگ
عقل مذهب محمدی هم از خدا نمیتواند شد بلکه بنفسانی و از زور و زبردستی طمع قرار می‌یابد چرا که از خوبی خدا این خلاف
است و از عقل بعید است که الله تعالی از زبردستی مذهب حق را در دنیا جاری کند و از سبب آن کشتارها ایجاب
نماید و از ابتدای ماندن هیچ کلامهای خدا ثابت میتواند شد که الله تعالی پیغمبری یا پادشاهی آگاهی فرموده که بسبب
مرا در دنیا بزور و ظلم جاری بکنید بلکه چنانچه در انجیل فرموده است که در تمام روی زمین بروید و خوشخبری انجیل
بهر یک مخلوق بشنوانید هر کس که ایمان می‌آرد حیات ابدی خواهد یافت و هر که ایمان نمی‌آرد حیات را نخواهد دید پس اینها
نزدیک عقل هم ثابت است که این فرمان لائق خوبی الله تعالی است چرا که ازین ترکیب مردم از دل و جان معتقد میشوند

جواب شبهات

مگر از طور محمد صلی الله علیه و آله و سلم مردم در ظاهر یکه تابعداری کنند مگر در باطن منکر
منکرین معاندین حضرت موسی علیه السلام نیز در حق آنجناب همین طرز میتوانند گفت که بصورت رائج شدن
طریقهٔ موسی این شد که هرگاه ایشان در خانهٔ فرعون کافر تربیت یافتند و حال سلطنت و حکومت
وی را دیدند ایشان را هم خواهش و رغبت حکومت بهم رسید غرض هرگاه بیرون خانه آمدند شروع
کردند پس بسبب همان جباری که در مزاج شان العیاذ بالله من ذلک جا گرفته بود شخصی را برای ادنی
امری هلاک نمودند بعد از آن روز دوم خواستند که شخصی دیگر را قتل نمایند لکن بسبب اینکه وی از آن
بوده و ترسیدند که از ایشان را فاش خواهد نمود لهذا وی را قتل نمودند و هرگاه فرعون بر حقیقت حال
امر مذکور مطلع گردید ناچار از شهر مصر گریخته در شهر مدین رفتند و در آنجا قریب چاهی سکونت اختیار
کردند بعد از آن خدمت چند زنهائیکه بران چاه برای آب کشیدن می‌آمدند می‌نموده نزد پدرشان که

شان که کاهن بود رفته اقامت اختیار نمودند و در آنجا تا حقی عمر خود را در دنیاداری بسر کردند و از بهانات
زنهار یاری شادی کدخدائی هم نمودند بعد از آن خود را رسول الله قرار دادند و این امر را رفته از بنی
اسرائیل ظاهر کردند بسبب اینکه بنی اسرائیل از ظلم و تعدی فرعون بیعون جان بلب بودند و مشهور
است که هر که دست از جان بشوید هر چه در دل آید بگوید ایشان همگی اظهار اعتقاد و ایمان با آنحضرت
نمودند هر گاه آنها را همراه گرفته بخوف فرعون از شهر مصر بیرون برآمدند و فرعون بحسب اتفاق غرق
شد در آنوقت همه شهر را بقبضه خود در آوردند و مردم را بصد هزار اقسام تطمیع و تخویف ترغیب و ترهیب
کرده که حالیا که شما اطاعت یهواه خواهید کرد برای شما بر وقت باران خواهد بارید و در مال و اولاد
شما و در هر امر برکت خواهد شد و یهواه شما را در چنین شهری داخل خواهد کرد که در آن نهرهای شهد و شیر
جاریست و اگر اطاعت نخواهید کرد شما همگی لعنتی خواهید شد و یهواه از شمشیر دشمن شما را نیست و نابود خواهد کرد
آنها را بر جنگ دشمنان جمع و گرفتن شهرها مستعد نمودند چون ایشان مستعد شدند ملک گیری بر مخالفان
خود و آنها را قتل نمودن شروع کردند و از لشکر خود هم هر که در امری مخالفت کرد فی الفور از تیغ بیجان
نمودند حتی که در یکروز سه هزار کس لشکریان جمع در گذشتند باین طریق دین شان در شهرها رواج یافت پس دین
شان باین خرافات نمیباید و رسول حق بودن شان ثابت نمیشود و نعوذ راقم هذه الحروف بالله تعالی
من هذا الاعتقاد و ذلک کله بالجمله اگر پادریصاحب جواب این تقریر خواهند گفت که بنای این تقریر بر بدگمانی
و تعصب و اعتساف است چرا که درین تقریر ذکر معجزات موسی مطلقا وقوع نیافته ما هم بمقابل آنها
خواهیم گفت که شما نیز هر چه درین مقام در حق جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم نوشته اید بنا بر
بدگمانی و عصبیت و اعتساف است زیرا که شما هم اصلا بیان معجزات جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و آله و سلم ننموده اید اگر نصاری خواهند گفت که نزد ما صدور معجزات از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله
و سلم ثابت نیست پس چگونه تعرض آن میکردیم ما خواهیم گفت که نزد منکرین نیز صدور معجزات از حضرت

نامسلم است پس از همین سبب تقریر مذکور هم در عرض معجزات موسویه نشد غرض هر چه نصاری جواب منکرین مذکورین خواهند داد همان جواب ما نیز از جانب جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بفهمند بالجمله معجزات جناب سید کائنات بتواتر ثابت است و بشارتهای آنجناب در انجیل و غیره موجود و ازین امر که کفار بجانب آنجناب نسبت سحر و جادو میکردند هم بر منصفین اظهر من الشمس و ابین من الامس میشود که امور خارق عادت از آنجناب صادر میگردید پس با وجود اینهمه امور بدگمانی با آنحضرت کردن و تقریر مذکور را ذکر نمودن سراسر بی انصافی است

افاده پادری و سبب شادی شدن با خدیجه بیوه الی نهج الافاده نصیحت نمودند بنای این کلام بر سوء ظن و بد اعتقادیست و الا در حقیقت چونکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم را حق سبحانه و تعالی در همان زمان بنابر تحقیق حکمت و مصلحت حکم باظهار نبوت فرموده بود لهذا مطابق وحی آنحضرت اظهار نبوت خود نموده چنانچه حضرت موسی بعد از مدت مدید از زمان ولادت شان پس از حصول شادی کدخدائی مامور باظهار نبوت گردانیده پس چنانکه بنیتر معلوم کردی اینچنین بدگمانی بجانب حضرت موسی هم میتوانند نمود و از حال حضرت ام المومنین خدیجه کبری رضی الله تعالی عنها بر منصفین ظاهر است که آنجناب اینقدر مال و اسباب نداشتند که ایشان را صاحب مال و دولت توان گفت چه جای اینکه کسی دیگر بسبب شان صاحب مال و دولت بشود مال قلیل شان هرگز لیاقت این نبوده که سبب تالیف قلوب و استماله خلق کثیر تواند شد پس چنین بدگمانیها کردن محض بی انصافی است و هرگاه حضرت داود از زن اوریا شادی کدخدائی کرده اند پس اگر از حضرت خدیجه کبری علیها التحیة و الثنا جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم هم در حالیکه ایشان پاک دامن بیوه بوده اند شادی کدخدائی نمودند پس درین امر چه جای طعن و تشنیع و آنچه پادری صاحب فائده فرموده که در ابتدا تا مدتی پیغمبر خدا امم خلق را چنین نصیحت مینمودند که خدا را برای این فرستاده که دین حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی و پیغمبران دیگر را بطور تعلیم اظهار کنم منتهی محصل ما افادیس تقدیر تسلیم صدر نصیحت مذکور از جناب هدایتمآب هرگاه حضرت عیسی نیز همچنین میفرمودند که من برای تعلیم و راستی کاهن دین موسی آمده

وانبیای سابقین آمده ام نه برای معطل و باطل نمودن و باوجود این در تحلیل شرو غیره مخالفت حضرت موسی
نمودند پس طعن کردن بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم از رهگذر القای نصیحت نیکو بیهوده است
قطع نظر از این تقدیر مذکور مراد آنجناب از نصیحت مسطور این خواهد بود که مرا خدا برای این امر مبعوث کرده که هرچه
دین آنحضرت در مقدمه وحدانیت حق تعالی و ترک پرستش اصنام و صفات ثبوتیه و سلبیه جناب باری عز اسمه
و در مقدمه حصول معاد و غیره بوده است آنرا اظهار کنم نه اینکه حصول بعثت خود را برای تعلیم شرایع فرعیه اظهار
میفرمودند و چگونه این امر نبوده باشد حالانکه در جمیع احکام فرعیه آنحضرت نیز با ایشان متفق نبوده اند پس چگونه
آنحضرت دعوی این امر میکردند که من برای تعلیم شرائع اینهمه انبیا مبعوث شده ام غرض یا در صاحب [illegible]
امر مذکور واجب و لازم است علاوه برین هرگاه بمقتضای ادله سابقه نبوت آنجناب را ثابت کردیم پس
همگی امور آنجناب را بر محامل صحیحه حمل کردن فرض و متحتم افتاده یا دری مگر هرگاه که باشند های یکه دشمنی [illegible]
الافاده حالا حکم الله تعالی شده که از شمشیر مذهب اسلام را جاری کنید یا در صاحب اگر این [illegible]
نیست دیگر چیست که ملازمان در همین مقام بقلم این مرا ذکر فرمودند که در مکه معظمه هم مردم بسیار مثل
جناب امیر المومنین علیه السلام و حضرت حمزه و حضرت عبیده و حضرت جعفر طیار رضوان الله [illegible] و
مصعب و بلال رضی الله تعالی عنهم اجمعین الی غیر ذلک معتقد آنجناب شده بودند و معتقد و معترف [illegible]
ایشان شدند حالانکه از معتقد گشتن ایشان صریح ظاهر میشود که آنجناب صاحب معجزه بوده [illegible]
اقرار و اعتراف نمودن جناب امیر علیه السلام زیرا که صلاح و تقدس آنجناب [illegible] کمال عقل
فهم اظهر من الشمس و ابین من الامس است که هیچ دوست و دشمن انکار آن نتوانند نمود و صاحب معجزه [illegible]
خدا بودن آنجناب هم از ملاحظه حال جنگ خیبر و غیره حالات [illegible]
و این نیز از مشاهده احوال آنجناب واضح و لایح میشود که از دنیا و امور دنیا نهایت متنفر [illegible] بوده
[illegible] هم که قابل عد و شمار باشد آنجناب را از اول عمر تا آخر حاصل نشده [illegible]

اعانت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم انواع مشقت تا کشیدند و با وجود آنکه دشمنان حق آنحضرت را از غضب
گروه آنعالی حضرت را نهایت رنج و ایذا رسانیدند لکن در هیچ حال هیچ کلمه متضمن بطلان نبوت جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وسلم بر زبان نیاوردند پس ازین معتقد شدن آنجناب بکمال رسوخ با این همه صفات جلیله منصفانرا یقین حاصل میشود که
جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم پیغمبر برحق بوده اند علی هذا القیاس اینهم لی انصافی است که با وجود تصاحب
و معتقد گردیدن اهل مدینه را اصلا ذکر نفرمودند غرض از همه امور صاحب معجزه بودن جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر و باهر میشود و الا این عقلا چرا بیفایده معتقد گردیده ناحق خود را در تعب و مشقت
می انداختند حالا آنکه متنعم بنعم دنیویه بوده اند بالجمله اینهمه صحابه بظهور معجزات از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
قائل و بتواتر ناقل آن بوده اند پس اگر با وجود اینهمه بر تصاحبت کمالی را دخل خواهند داد اثبات اعجاز حضرت
موسی و حضرت عیسی و غیره انبیا هم از ایشان ممکن نخواهد شد و آنکه با در تصاحب اقدام نموده در آن هنگام
وحی فرمود که حالا حکم الله تعالی شده که از شمشیر مذهب اسلام را جاری کنید پس گاه که خود حضرت عیسی
ارشاد فرموده که آن شخص که غالب خواهد آمد بعصای آهنی حکمرانی خواهد کرد و اقوام و قبائل را مثل کوزه های گلی
خرد خواهند نمود اگر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم امر مذکور را اظهار فرمودند پس حضرات نصاری
را درین کدام جای اعتراض بلکه ایشانرا لازم است که بنا بر امر مذکور اقرار و اعتراف بحقیت نبوت آنجناب مستطاب
نمایند بالجمله حکم بالتقایع جهاد کفار و مشرکین امر دیگر است و ترویج دین بجبر و ظلم امر آخر علاوه برین حضرت
موسی در توریت سزای شخصیکه حکم به بت پرستی نماید چنین مقرر فرموده که آن شخص سزاوار است قتل
نموده شود تا که شرارت در بنی اسرائیل راه نیابد پس اگر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم هم برای رفع
فساد و شرارت بر همین بنیان کفر و بت پرستی این عقوبت یا حد و سزای کفر مقرر فرمودند که کافر و بت پرست
هر که باشد قتل کرده شود و این امر سبب ترویج اسلام و ایمان هم شد پس در حقیقت چه جبر و ظلم شد ... عیسائیان
پیچیده در باب سیزدهم کتاب استثنا مسطور است اگر برادر حقیقی تو یا پسر یا دختر تو یا ... ترا بگمراهی ...

|

شود که برابر جان عزیز باشد ترا در پرده ورغلانیده و بگوید بیائید بندگی معبودان دیگر نمائیم از معبودانیکه تو و آبا و اجداد تو از آنها واقف نبودند از معبودان آن مردم که گرداگرد شما نزدیک یا دور از یکطرف زمین تا آنطرف دیگر میباشند پس تو از وی موافق نخواهی شد و حرفش را قبول نخواهی کرد و تو بروی نگاه رحم نخواهی داشت و رعایت وی نخواهی نمود و تو وی را پوشیده نخواهی کرد بلکه وی را بالضرور خواهی کشت بر قتل وی اول دست تو بلند شود و بعد ازین دستهای همه قوم تو وی را سنگسار خواهی کرد تا که وی بمیرد چراکه وی خواست که ترا از پیروی خدای تو برگشته سازد آن خدائیکه ترا از قید خانه زمین مصر بیرون آورد و پس تمام بنی اسرائیل این را شنیده خواهند ترسید و در میان شما باز چنان شرارت نخواهند نمود الی آخر ما ذکر افاده پادری وی مردم را الی هذه الافاده قبول کنند در جواب قول سابق تو دانستی که هر کسیکه حکم بت پرستی نماید چه جای اینکه خود بت پرستی نموده باشد برای وی هم حضرت موسی علیه السلام قتل را بد ترین حالات مقرر فرموده اند و از ان پیشتر معلوم کردی که آنحضرت فقط برای گوساله پرستی سه هزار کس را از حواریین خود قتل نموده اند قطع نظر ازین آنجناب بسیاری از مخالفات احکام فرعیه هم قتل را مقرر فرموده و هر که امری را ازان امور منکره واقع نموده وی را هماندم بقتل رسانیده چنانچه در توریت مرقوم است هر کسیکه بر پدر خود یا مادر خود لعن کند البته قتل نموده خواهد شد وی بر پدر خود یا مادر خود لعنت کرده خونش بر خود خودش است و انکسیکه با یکی از زن همسایه خود زنا کند آن زانی و آن زانیه هر دو البته قتل کرده شوند و هر که از زن پدر خود هم بستر شود وی برهنگی پدر خود را کشوده البته آنهر دو قتل نموده شوند خون شان بر خود شان است و انکسیکه از زن پسر خود هم خوابگی نماید آنهر دو البته قتل کرده شوند ایشان کار وارونی نموده اند خون شان بر خود شان است و اگر کسی با مردی بخوابد چنانچه با زن میخوابد آن هر دو کار مکروه کرده اند ایشان ضرور قتل کرده شوند خون شان بر خود شان است و اگر کسی زن و مادرش را هم بگیرد این بیحیائیست آنهر سه سوخته شوند که میان تان بیحیائی نماند و اگر مردی با چارپائی جماع کند آنکس البته قتل کرده شود و شما آن چارپا را هم بکشید الی آخر ما ذکر علاوه برین حضرت موسی که از مخالفان حضرت است جنگید ملک را از کفار منع میکردند و صد ها

را قتل مینمودند خود ظاهرست که وجه این امر هوای حکومت و رغبت تحصیل دنیا و خواهش سلطنت و ریاست بود

پس منشاء شرع و حکم ترویج دین و ازاله بنای کفر و بدعات کفار و ضلالت آئین در توریت مذکورست و هرگاه برای قتال آن شهری

نزدیک شوی پس اول پیغام صلح نما آنگاه چنین خواهد شد که اگر ایشان صلح را قبول نمودند و دروازه را گشودند پس تمام

خلق که در آن شهرست خراج گذار تو خواهد شد و خدمت تو خواهد نمود و اگر آنها از تو صلح ننمایند بلکه از تو قتال

بکنند پس تو آن را محاصره بکن و هرگاه یهوه خدای تو وی را در قبضه تو بکند پس هر مرد آنجا را از دم شمشیر بکش مگر

زنان و اطفال و مواشی را با آنچه در آن شهر باشد غارت بکن و تو غنیمت دشمنان خود را که یهوه خدای تو ترا

داده است بخوری تو از همگی شهرهائیکه از تو بسیار دور اند و از شهرهای آن قوم هام چنین بکنی لکن در شهرهای آن قومها چنان

شهرهائیکه یهوه خدای تو آنها را میراث تو میکند هیچ چیز را که ذی روح باشد زنده مگذاری بلکه تو ایشان را بکلی

نابود نما یعنی حتیان و اموریان و کنعانیان و فرزیان و حویان و یبوسیان چنانکه یهوه خدای تو ترا حکم کرده است تا که آنها همگی کارهای

خود را که ایشان از معبودهای خود کرده اند شما را نیاموزند که شما گنهکار یهوه خدای خود بشوید انتهی ما اردنا نقله و تعظیم

و ترغیب و تخویف و ترهیب هم حضرت موسی خلق را بسیار نموده چنانچه در باب بستم کتاب احبار مرقوم است من از شما

بر [illegible] قومهائیکه من از شما پیش شما میرانم مروید چراکه ایشان همچنین همه عملها را نمودند از همین جهت من از

ایشان نفرت کردم و من شما را گفتم که شما وارث زمین آنها خواهید شد و من وی را بشما تا قابض آن شوید خواهم نمود

تا شما وارث آن بشوید آن زمینی که در آن شیر و شهد روان است من یهوه خدای شما ام که شما را از میان

خلقت جدا نموده ام انتهی ما اردنا نقله و در باب بیست و ششم چنین مذکورست شما بت برای خود

مخواهید ساخت و نه صورتهای تراشیده و معبودها را ایستاده کنید و نه [illegible] صورت سنگ در زمین خود قائم سازید

تا به استقبال وی سجده بکنید برای اینکه منم یهوه خدا تا من شما محافظت سبتهای من نمائید و از مقدس

بترسید من یهوه ام اگر شما بر شریعتهای من رفتار خواهید کرد و حکمهای مرا حفظ خواهید و بران عمل خواهید کرد

پس من باران شما را در وقتش باران خواهم رسانید و زمین برکت خود شما را خواهد داد و درختهای میدان میوه های خود خواهند داد

داد تا اینکه وقت یافتن را وقت چیدن انگور و وقت چیدن انگور را وقت کاشتن خواهد رسید و شما سیر طعام
خواهید خورد و شما با آرام در شهر خود خواهید نشست و من بزمین امان خواهم بخشید و شما خواهید خوابید و شما را
هیچکس نخواهد ترسانید و من بهائم درندگان را از آن زمین دفع خواهم کرد و هرگز بر زمین شما شمشیر نخواهد رسید و شما تعاقب
دشمنان خود خواهید نمود و ایشان در روی شما از شمشیر بر زمین خواهند افتاد و پنج کس از شما تعاقب صد کس خواهند
نمود و صد از شما تعاقب ده هزار کس خواهند کرد و اعدای شما در روی شما از شمشیر بر زمین خواهند افتاد و من بسوی شما التفات خواهم نمود و
شما را برومند خواهم کرد و شما را کثرت خواهم بخشید و از شما عهد خود را کامل خواهم ساخت و ذخیره کهنه خواهید خورد و ذخیره سال کهنه
بمصرف نخواهد رسید که ذخیره نو موجود خواهد گردید و من مسکن خود را در شما قائم خواهم داشت و دل من از شما
نفرت نخواهم کرد و من در میان شما سیر خواهم نمود و خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود من یهوه خدای شما که شما
از زمین مصر بیرون آوردم که بنده آنها نشوید چنانچه بندهای یوغ شما را شکستم و شما را راست رفتار گردانیدم لاکن اگر شما
نشنوید و بر اینهمه حکمها عمل نکنید و شریعتهای مرا حقیر شمرید یا دلهای شما از احکام الهی مرا ناپسند کنند چنانکه شما بر حکمهای
من عمل نکنید و از من عهد شکنی نمائید پس من هم از شما همچنان خواهم کرد و در بیم و سل و تپ سوزانیکه از آن چشمها
تاریک شود و دلها بیتاب بدرد آید شما را مبتلا خواهم نمود و شما تخمهای خود را بیفائده خواهید کاشت زیرا که دشمنان شما
آنرا خواهند خورد و بر شما قهر خود را نازل خواهم نمود و شما در روی دشمنان خود کشته خواهید شد آنها که کینه شما دارند بر شما تسلط خواهند کرد و
بدون اینکه کسی با شما بجنگ بدی پیش آید خواهید گریخت الی آخر باذکر این جمله اینچنین عبارتها در توریت بجا مانده که
احاطه آنها بکنیم غرض حضرت موسی اینچنین تطمیعها و تخویفها نموده باین نحو مخالفان معاند از قتل و غیره نداده بیعت خود را
روا نبخشید پس برطبق ... ایضا در حق آنجناب هم میتوانستند گفت که ایشان مردم را از بسیار طمع نیل دهی داده اند اعنی بیان
ارشاد فرموده که اگر اطاعت من خواهید نمود فراوانی اموال و برکت بهای شما خواهد شد و حکومت و ریاست شما را بدست خواهد آمد
و چنین شهرها داخل خواهید شد که در آن نهرها شیر و شهد جاریست و اگر اطاعت من نخواهید نمود دشمنان شما بر شما غالب خواهند شد و مبتلا به بیماریهای
گوناگون خواهید شد و بانواع خواهید و هرگونه قباحت بشما خواهد رسید پس در این تعجب نیست که مردم لاهور ... شدند ... الکهاو خواهیم شد

مردم را از خوف جان خود طریقه موسویه اختیار نمایند و هر گاه اینکه در دین مذکور داخل نشوند از تیغ بیجان کرده شوند فما هو جوابه فهو جوابنا
تا دهم سال هجرت چنین فتوحات تا زنجیها الخ غلط محض است صدها مردم باعتقاد کامل اهل ایمان درست در هر شهر و دیار معتقد جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله وسلم گردیده اند لیکن در تاریخهای نصاری این امر مکتوب است که دین محمدی فقط از خوف شمشیر و طمع دنیا جاری شده پس
مورخان شان در نوشتن سلوک مسلک تعصب و اعتساف را اختیار کرده اند افاده پادری از حرف دیگر عقل الخ در حق دین موسوی
هم همین طریق میتوان گفت که مطابق آنجا الا فتیل و منع که مذکور شد طریقه موسویه طریقه خدا و دین نمیتوانند بلکه نفسانی و از زور
و زبردستی و طمع قرار می یابد افاده پادری چرا که از خوبی خدا الخ تنها طلب معلوم نشود که حضرت موسی هم صدها مردم اینجان را منع نموده حدود و تقتیل رجم جاری
فرموده شریعت خود را رواج بخشیده اند پس مناسب است که پادری صاحب العیاذ بالله از حضرت موسی مخاطب شده ارشاد فرمایند که چرا جناب
مردم را قتل نموده شریعت خود را رواج داده اند این امر از خوبی خدا برخلاف است و از عقل بعید که الله تعالی بزبردستی مذهب حق را
در دنیا جاری سازد و بسبب آن کلها را بیجان سازد لکن قباحت اینست که درین صورت زیادتی عقل پادری صاحب از عقل حضرت موسی
ثابت میشود پس اگر این التزام میتوانند کرد التزام نمایند الا در مآل کار اگر برین تقدیر خدا خواسته بهمه موسوی خدا ترسی
ایشان را در شکنجه بحث و اعتراض کشند پس بلحاظ داشتن ایشان از ضرور افاده پادری از ابتدای ما نه الخ در سابق مذکور شد که
حضرت عیسی [illegible] ارشاد کرده است که آنکس غالب خواهد آمد بعصای آهنی حکمرانی خواهد کرد از انحرف خوبی جهاد بالسیف ظاهر
میشود پس اگر پادری صاحب مذکور را باوجود اینکه سراسر متضمن بر ترویج دین و اهانت معاندین است [illegible] باصلح و نسبت بهتر و خوشتر
بوده امر بد و زور و ظلم میفهمند پس از حضرت عیسی ع بگویند که چرا صاحب مدح و ستایش چنین امری فرموده اند که الله تعالی
هیچ نبی خود را و پادشاه را بان مامور نموده یا بجای پادری صاحب ثبت این زور و ظلم بجانب جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم
نکرده اند بلکه در حقیقت تهمت آن بسوی حضرت موسی نموده اند اعوذ بالله من کل ذلک افاده پادری که چنانچه در انجیل فرموده است مجرد
اگر در انجیل این حکم خدا نشده بود پس مخالفت حضرت عیسی از حکم خدا العیاذ بالله منه لازم می آید زیرا که بر تقدیر مذکور هر گاه ایشان را این
حکم بوده که در تمام روی زمین بروید و آنحضرت در ملکهای قریب هم تشریف نبرده چه جای اینکه در شهرهای دور دست الشقه
تشریف می بردند و چه جای اینکه تمام روی زمین را بقدوم میمنت لزوم منور میفرمودند پس صریح مخالفت آنجناب از حکم مذکور ثابت

ثابت شد علاوه برین هرگاه آنجناب طمع حصول حیات داده مردم را در دین خود داخل کرده اند پس این عقائد ایشان [illegible]
محض خلاف رضاء الله عز و جل یافت و برین تقدیر اگر منکرین بگویند که آنهمه معتقدین حضرت عیسی علیه السلام بنابر تحریص یا [illegible] طمع
قرار می یابند که بطمع حیات معتقد حضرت عیسی گردیده بودند نه از محبت خدا پس پادری صاحب جواب این اعتراض چه خواهند داد
افاده پادری چرا که ازین ترکیب الخ اولا پادری صاحب این اعتراض حضرت موسی می نمایند که با وجود این قباحت با چرا ایشان یهودیها
را بیجان کرده شریعت خود را رواج بخشیدند بلکه بر جناب باری عز اسمه العیاذ بالله بکلام مذکور معترض شوند زیرا که [illegible]
توریت معلوم کرده که حقتعالی حضرت موسی را چنین حکم فرموده است لکن در شهرهای آن قومها چنان شهرها که یهوه خدای تو
آنها را میراث تو میکند هیچ چیز را که ذیروح باشد زنده مگذار الخ بلکه تو ایشان را بکلی قلم نابود نمائی الی ان قال تا آنها کل
کارهای کریه خود را که ایشان از معبودهای خود کردند شما را نیاموزند پس مناسب است که از خدا هم مخاطب شده بگویند که بسبب
همین تدبیر العیاذ بالله مردمان بلاد دیگر چنین باجرا را گوش کرده فقط بظاهر از خوف جان معتقد حضرت موسی شدند
و در باطن منکر ماندند ثانیا از انجیل معلوم میشود که بعض مردم باطنا منکر حضرت عیسی هم بوده اند و در ظاهر فقط معتقد
بودند نه در باطن پس هرگاه با وجود اینکه حضرت عیسی جهاد را واقع ننمودند و با اینکه انصار و اعوان آنجناب نهایت
اقل قلیل بودند باز سد باب نفاق نشد پس اگر بنا بر طرز حضرت موسی جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم هم بالکل
ابواب نفاق سد ننمودند پس چه طعن [illegible] آنحضرات در این باب چیست در فصل ششم [?] از انجیل یوحنا
مرقوم است ثم قال لهم من اجل هذا قلت لکم انه لا یقدر احد ان یقبل الی الا ان یعطی له من الاب من اجل هذه الکلمة
رجع کثیر من تلامیذه الی ورائهم ولم یکونوا بعد یمشون معه فقال یسوع للاثنی عشر العلکم ایضا تریدون الانطلاق
اجاب سمعون الصفا قائلا یا سید الی من نذهب کلام الحیات الدائمة لک وقد امنا نحن وعلمنا انک انت المسیح ابن الله
الحی فقال لهم الیس انا الذی انتخبتکم معشر الاثنی عشر وفیکم واحد هو شیطان وعنی بذلک یهوذا بن سمعان الاسخریوطی
لانه کان مزمعا ان یسلمه کان احد الاثنی عشر انتهی اکنون جواب حصه اخری را شروع می نمائیم و بسبب اینکه تحقیقه طول
الذیل است عبارتهای آن را پاره پاره نقل میکنیم تا که اذهان ناظرین منتشر نشود و خلل در کلام [illegible] نیاید

قول مثبتات خلاصه اجوبه الحال خلاصه همه سخنهائیکه از دلیلهای معتبر بیان شد اینست سندها
دانشانیهائیکه انبیا را مناسب هست آنها بر حضرت موسی و خداوند عیسی از توریت و انجیل ثابت گردید و نزد عقلمندان
و منصفان نبی برحق بودن ایشان و در مذهب خطا بودن مذهب ایشان مطلق شک نیست چرا که متقی و پرهیزکار بودن
ایشان و قدرت معجزات داشتن و سخنهای پیشگوئی گفتن و مطابق کلامهای پیشین خدا بیان کردن اینهمه امور
بر ایشان ثابت هست و موافق سوال مولوی صاحب از دلیلهای بسیار چند دلیل درین رساله بیان شد از آن دلیلها که
عیسائیان رسالت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را باطل میکنند الحال محمدی عالمان را منصفی کردن
میباید که این دلیلها بموقع و بغور لائق اند یا نه و عیسائیان که انکار نبی الله بودن محمد صلی الله علیه و آله وسلم
می نمایند پس درین جا میکنند یا بیجا **جواب حشمات** خلاصه اجوبه سابقه که بتفصیل در مقابل
کلام پادری مذکور مسطور شد اینست که هر چند پیغمبر برحق بودن حضرت موسی و حضرت عیسی علی نبینا و علیهم
السلام در نفس الامر ثابت هست لکن پادری صاحب هرگز از نشانها و اوصاف نبوت که در پیغمبران ناصرور
متحقق میباید برای آنحضرت بخوبی ثابت نکرده اند و از انجیل و توریت که بر امور مذکوره استدلال نموده اند
آنهم ناتمام هست زیرا که منکرین حضرات مذکورین آنها را کتب منزله من الله نمیفهمند و آنچه حالیا مذهب
یهود و نصاری هست بودنش خطا هم ثابت نیست زیرا که ایشان هم در اکثر امور مخالف حضرت موسی
و حضرت عیسی هم هستند پس پادری صاحب را لازم است که مذهب خطا بودن اینها را ثابت کنند و
از بیان پادری صاحب اصلا پرهیزکاری آنهر دو جناب و صاحب معجزه بودن آنهر دو عالیجناب و پیشین گو
بودن و مطابق کتب سابقه بیان نمودن بنحویکه مسکت منکرین باشند ثابت نشده پس الحال اکنون ضرور
هست که امور مذکوره را بطرزیکه عقلا آنرا پسند نمایند بپایه اثبات رسانند الا عجز ایشان از اثبات
امور مذکوره ظاهر و آشکار خواهد شد و هر چه پادری صاحب در مقدمه ابطال نبوت جناب رسالتمآب صلی الله
[illegible] ذکر کرده اند آنها را باجوبه شافیه کافیه مردود و باطل کردیم و بمقتضای بشارات کثیره حقیقت نبوت

حقیقت نبوت آنجناب را بدرجه ثبوت رسانیدیم پس حالا عالمان امت عیسوی را انصاف کردن میباید که امور مذکوره

اقرار و اعتقاد سزاوار است یا نه و عیسائیان که آنجناب را پیغمبر برحق نمیفهمند بجا می کنند یا بیجا **ترجمهٔ قول**

بی ثبات چراکه ما مردم در فعلهای وی در قرآن جستجو وی تقوی و پرهیزکاری وی می کردیم مگر برخلاف

ازان جا بجا یافتیم و بغیر آنها جا بجا عیانست که نبی الله بودن نا ممکن است معجزات که سند دوم رسول الله

است در وی یافته نشده بلکه وی خود بارها اقرار کرده است که در من طاقت آن نیست مگر من صرف تعلیم دهنده

اگر چنین است پس کلام وی را چگونه یقین کنیم شما خود دریافت کنید هم چنین بیشتر که وی بر وحی ثابت نمیشود مگر سخنهای

بسیار نوشت که در کلام های پیشین صفحا مندرج بوده دران از طرف خود سخنها منضم کرده و کلمات طرفداری خود

بسیار نوشت برای خود را زیاده از همه فضیلت داد و پیدایش آسمان و زمین را بسبب خود وی مقرر نمود و نور خدا را پیشتر

از خلق الله قرار داد مگر از فعلهای وی صداقت این سخن بهم نمیرسد از رواج مذهب اسلام هم رسالت محمد صلی الله

علیه و آله وسلم و همه سخنهای وی رد میشوند چراکه آن سخنها لائق الله تعالی قرار نمی یابد چراکه درانها نفسانی طمع جهت

درونیاوی و بهشت هم یاد داده اند **جواب حسمات** اینکه پادریصاحب بدین عبارت دعوی

کرده اند که ایشان در قرآن فعلهای آنجناب بسیار جستجو کردند و برخلاف اتقا و پرهیزکاری یافتند بسیار

غلط صریح است زیراکه از آنجناب هیچ امری خلاف تقوی و منافی پرهیزکاری هیچگاه صادر نشده و به آیه

از قرآن مجید بر امر مذکور دال و امور یکه پادریصاحب منافی اتقا و پرهیزکاری فهمیده اند دران ایشان

خود خطا کرده اند و الا لازم می آید که حضرت داود و حضرت سلیمان و حضرت ابراهیم و حضرت یعقوب

اینهمه انبیا متقی و پرهیزکار نبوده باشند العیاذ بالله منه و آنکه پادری افاده نموده معجزات که سند دوم رسول الله

است از آنحضرت هم نا تمام است زیراکه اگر پادریصاحب معجزات جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم را با وجود

متواتر بودن آن قبول ندارند نبوت هیچ نبی معجزات را ثابت نتوانند نمود و آنجناب گاهی اقرار این سخن نکرده که مرا

طاقت معجز نمائی نیست من صرف تعلیم دهنده ام هرچه پادریصاحب بمعتقد خود ذکر نموده غلط محض و غلط فهمی است

علاوه برین اگر آنجناب گاهی بر سبیل رفق هم ارشاد کرده باشد پس از قبیل این سخن باید شمرد که حضرت ابراهیم
ارشاد نموده اگرچه من خاک و خاکسترم بالجمله منکر شدن معجزات جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم و ذکر
نمودن اینکه باید اصحاب امثال این مقامات در ابطال حقیت آنجناب نوشته در حقیقت حضرت
عیسی علیه اعتراض کردنست که آنحضرت بشارت آنجناب بنبوت ما نداده اند چنانچه معلوم کردی و اینکه افاده
فرموده هم چنین شنیع گوئی بروی ثابت نمیشود پس بر همین طرز منکرین حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما
السلام هم میتوانند گفت که شنیع گوئی شان ثابت نمیشود و بسیار سخنهای ایشان از جانب خود در این سخنها که
در کتب و صحف سابقه مندرج بوده منضم نموده اند فما هو جوابه فهو جوابنا افاده باید در کلمات طرفداری که
پیشتر مذکور شد که حضرت موسی و حضرت عیسی نیز سخنهای بسیار بیان کرده اند که طرفداری بازان
ثابت میشود پس منکرین در حق شان هم میتوانند گفت که این سخنهای طرفداری که ایشان در حق خود ذکر
کرده اند حالانکه از فعلهای شان صداقت آن سخنها بهم نمیرسد ازین معلوم میشود که آنحضرات پیغمبران
برحق نبوده اند افاده باید در کار از رواج مذهب اسلام هم الخ بر همین طرز میتوانند گفت که از رواج مذهب موسی هم
رسالت آنجناب و همه سخنها رد میشود چرا که سخنهای شان لائق الله تعالی قرار نمی یابد زیرا که آنجناب
تابعان خود را بسیار طمع نفسانی داده اند با ایشان ارشاد فرموده که اگر شما اطاعت من خواهید نمود خدا
شما را در همین دنیا چنین زمین خواهد داد که در آن نهرهای شیر و شهد روانست و در آن طعام و مال و
اسباب شما فراوانی خواهد بخشید الی غیر ذلک ترجمه **قول لی ثبات** مع آخرش الهم
بیان شد که قرآن محمد صداقت خدا را چنانکه در توریت و انجیل مقدس آشکار است باطل میکند
و سخنهای شنیع گوئی آنها را که بر وقت کامل شده دروغ مینماید و بخشش گناه را از اعمال مقرر میسازد
برخلاف کلامهای شنیع خلاف آنکلامهائیکه عیسی مسیح در آن راه و حق و حیات مقرر کرده رفته است
که پس چنانکه ضد اصادق القول است اختلاف از روی ما ممکن ازین سبب بلکه عقل قرآن برحق فرمان

خدا نگفته‌اند شد و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قرار نمی‌یابد از اجرای مذهب اسلام هم ظاهر است که آن مذهب
مذهب خدا نیست بلکه از زور و ظلم و طمع نفسانیست پس کدام ذی‌هوش و عقلمند بود و چنین مذهب را مذهب خدا میتواند گفت
عیسائیان را یقین نیست که هیچ اهل اسلام تا امروز از منصفی دریافت نموده مذهب اسلام را قبول کرده است چنانکه
عیسائیان معتقد جمیع انبیا هستند و صحیفهای ایشان را کلام خدا فهمیده بران عمل میکنند همچنان محمد صلی الله
علیه و آله و سلم را هم رسول فهمیده و قرآن را کلام الله باور میکردند بشرطیکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن سند
داشتی و قرآن مطابق کلامهای سابق خدا نه برخلاف آن خبر دادی **جواب** حسنات فی رسالة
بتفصیل مذکور شد که قرآن مجید اصلا مصدق خدا را باطل نمیکند و پیشین گوئی انبیا را دروغ نمیگرداند پس آنچه
پادری ذکر کرده ساقط از معرض اعتبار است و خلیت اعمال بحصول بخشش از شریعت موسویه و عیسویه
هم ثابت نیست بلکه آنحضرت هم طاعات و عبادات و امور خیر را مقرر فرموده اند پس طعن کردن بر جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم بسبب امر مذکور بیوجه است اینکه پادری صاحب ادعا نمایند که امر مذکور منافی کتب سابقه
است پس تا وقتیکه بتفصیل آنرا بدرجه اثبات نرسانند کلام شان قابلیت قبول ندارد افاده پادری
پس چنانکه الخ هرگاه که بیشتر از بیانات واضحه ما ظاهر و آشکار شد که هرگز قرآن مجید صادق القول بود
خدا را باطل نمیکند و کتب سابقه را دروغ قرار نمیدهد و از فصاحت و بلاغت و نظم عجیب و جید آن ظاهر و
عیانست که کلام انسان نیست پس برا کلام خدا نفهمیدن و جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
را رسول حق نفهمیدن صریح بی انصافی است افاده پادری که از اجرای مذهب اسلام الخ همچنین حکما و فلاسفه
هم میتوانند گفت که از طریقه اجرای مذهب عیسوی هم ظاهر که آن مذهب مذهب خدا نیست بلکه از زور و ظلم و طمع نفسانی
است چراکه ایشان هم مردم را بسیار طمع‌ها داده اند و هر که مخالفت شان کرده وی را بیجان نموده اند پس کدام
ذی‌هوش و عقلمند چنین مذهب را مذهب خدا میتواند گفت والجواب الجواب افاده پادری که عیسائیان را یقین نیست که هیچ
اگر یهود بگویند ما را یقین نیست که کسی از عیسائیان تا امروز با انصاف دریافته مذهب عیسوی را قبول کرده است

چنانچه موسائیان باعتقاد جمیع انبیا کردند و صحیفهای ایشانرا کلام خدا شمرده بران عمل نمودند همچنان عیسی را
هم رسول حق میفهمیدند و کلام الله بودن انجیل را قبول میکردند بشرطیکه عیسی آن سندها را داشتی و در
انجیل خبرهای نامطابق با کتب سابق مثل دعوی ابنیت و الوهیت وغیره بیان نکردی پس چه صاحبان
جواب این کلام با آن صاحبان خواهند داد همان جواب را از طرف ما هم بفهمند **ترجمه قول
ذی ثبات** پس بسیار مناسب است که همه اهل اسلام هم تحقیقات این سخن بکنند و یقین
است که اگر ایشان از خدا مدد خواسته از منصفی دریافت نمایند پس الله تعالی این سخن را بر ایشان آشکار
خواهد کرد که محمد نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم صادق القول نبوده و نه رسول آنخدا بوده که بهتری خلق خود را
میخواهد نه رسول آنکه از پاکیزگی خوش است و خود پاکیزه است نه رسول آنخدا آنکه خلق الله را محبت میفرماید
جواب حقیقت هرگاه که ما حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم و بطلان ادله
منکرین را بخوبی ثابت کردیم پس ما را هم مناسب شد که بطرز پادریصاحب بگوییم پس بسیار مناسب است که
جمیع عیسائیین هم تحقیقات این امر بکنند و البته اگر ایشان بنیت خالص از خدا مدد خواهند خواست و
با نصاف دریافت خواهند کرد الله تعالی این امر را بر ایشان آشکار خواهد کرد که محمد صلی الله علیه و آله
و سلم نبی صادق القول و رسول خدای صادق القول بوده و فرستاده همان پروردگار بوده که بهتری
خلق خود میخواهد آن پروردگاریکه حضرت موسی و حضرت داؤد را مبعوث نموده ایشانرا برای ترویج
دین حکم فرمود که مخالفان خود را بیک قلم قتل و هلاک کنند و رسول و پیغامبر آن خداوند بوده که از پاکیزگی
خوش است و خود پاکیزه است و خلق الله را محبت میفرماید که اینکه بوقت مصلحت عذاب هم نازل کرده لکهها
هزار بار را از خلقت خود هلاک مینماید چنانچه خود پادریصاحب اقرار و اعتراف این امر در فقرات آینده نموده
ترجمه قول ذی ثبات مگر این سخنها از قرآن و از فعلهای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر خلاف
آنست چرا که از آنها پاکیزگی خدا ثابت نمیشود **جواب حقیقت** هرگز از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و

والہ وسلم قولی و فعلی کہ منافی تاکید حق تعالی شود صادر نشدہ چہ پادری صاحب پیشتر ذکر کردہ است جواب آن اینجا مذکور شد ترجمہ

قول فی ثبات و در مقدمۂ بخشش گناہ عاصیان از بدون سزا رسانیدہ اللہ تعالی الی غیر
قرار سیدہ اگرچہ از کلام خدا ثابت است کہ از سزای گناہان فرشتہا محفوظ نماندہ اند بلکہ از بہشت در عذاب
تاریکی و دوزخ انداختہ شدہ و اگرچہ اللہ تعالی از سبب گناہ در زمانہ نوح تمام جہان را غارت کردہ و چند شہرہای
ولایت کنعان را از آسمان نار و کبریت بارانیدہ خاکستر نمودہ پس با وصف اینہمہ محمد صلی اللہ علیہ والہ وسلم
گنہگاران را بغیر سزا شفاعت دادہ صداقت خدا را باطل نمود **جواب حضرات** اہل اسلام اولاً ہرگز
جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ آلہ وسلم این را ارشاد نمودہ کہ ہیچ عاصی از عذاب نخواہد رست بلکہ مشہور و معروف
است اِنَّمَا خُلِقَتِ النَّارُ لِمَنْ عَصَى اللهَ وَلَوْ كَانَ سَيِّدًا قُرَشِيًّا وَالْجَنَّةُ لِمَنْ اَطَاعَ اللهَ وَلَوْ كَانَ
عَبْدًا حَبَشِيًّا پس امر مذکور کہ پادری صاحب بغیر منصف بودن خدا را تفریع فرمودہ از شبہہای باطل علی الباطل
است ثانیا اینکہ پادری ذکر کردہ کہ از کلام خدا ثابت است کہ از سزای گناہان فرشتہا محفوظ نماندہ اند و از بہشت
در تاریکی و دوزخ انداختہ شدہ پس پادری صاحب بانصاف ملاحظہ نمایند کہ دیگر کدام تذلیل و تحقیر ملائکہ اللہ باقی از این خواہد بود
کہ عیسائیان ایشان را عاصی و فاسق و فاجر میدانند و قائل این امر میباشند کہ بعضی از ایشان از بہشت اخراج شدہ اند
و در تاریکی جہنم انداختہ شدہ بناءً علیہ ما از چنین اعتقاد فاسد منزہ میدانیم تمام ملائکہ معصومین را از گناہ و فسق و فجور
حاشا کہ چنین ہا ہیچ ہست جاے خدا بودہ باشد سبحان اللہ اگر ملائکہ مرتکب عصیان بشوند پس آنجنابا یکہ ایشان از جانب
پیغام رسانیدہ اند لائق اعتماد و اذعان باقی نماند و بنیان نبوت و رسالت منہدم گردید غرض و اینکہ
پادری صاحب امر مذکور را اثبات نکنند کلام شان از پایۂ قابلیت قبول ساقط است ثالثاً عیسائیین البتہ قائل این امر اند
کہ تمام منافق و کفار بغیر او بدون حصول عذاب بغیر اینکہ عبادتی و طاعتی و امر خیری را واقع کنند داخل بہشت
خواہند شد و بیکدیگر کوشش از عذاب محفوظ خواہند ماند پس کمال تعجب است کہ خود شان کہ اعتقاد چنین نمودہ
نمودہ خدا را نامنصف قرار میدہند و صدق آن پروردگار صادق القول را باطل میکنند با حق تہمت

امور مذکوره بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم مینمایند العیاذ بالله من غلبة العصبیة والهوی بالجمله
برایشان تقدیر خود دانسته‌اند که بهیچ بار از سزای گناهان فرشته‌ها محفوظ نمانده اند بلکه از بهشت در تاریکی دوزخ و
عذاب انداخته شده و هرگاه که الله تعالی از سبب گناه در زمان نوح اکثر مخلوقات خود را نیست و نابود کرده و چند
شهرهای ولایت کنعان را از آسمان آتش و گوگرد بارانیده خاکستر نموده پس فساق و فجار اهل ملت عیسویه چگونه
از عذاب محفوظ خواهند ماند **ترجمه قول بی ثبات** مگر در شریعت و انجیل فرموده است
لعنت بر آنکسی که بر همه سخن جلد عمل نمیکند اگر آن شریعت را الله تعالی کامل نماید پس وی صادق القول چگونه
قرار یابد **جواب حشمات** آنکه این انجیل تا نزول [illegible] را من الله نمی فهمیم زیرا که از نظم ونسق آن
ظاهر و آشکار است که منزل من جانب الله نیست مگر شمارا البته عمل بران ضرور پس درین هنگام بیان
گفتید که هرگاه عیسائیین شتر را حلال میدانند و خوک را و نجاسات [illegible] از اختتان اعراض [illegible]
دارند حالانکه خدا در توریت بکمال تشدد حکم ختنه فرموده است از هر دو امر اول نهایت ممانعت نموده
پس چسان از لعنت [illegible] محفوظ خواهند ماند و هرگاه که عیسائیین امور مذکوره شریعت موسویه را کامل نکرده
پس آیا ایشان صادق القول بودن خدا را باطل کردند یا نه **ترجمه قول بی ثبات** مگر
در انجیل مقدس خبر داده است که الله تعالی چگونه صادق است و چنان وی گنه کاران را خواهد بخشید
چرا که در یک مقام کلام الهی مرقوم است که عیسی مسیح عوض گنهکاران لعنتی شد تا که ما مردم از سبب وی
[illegible] است باز قرار یابیم **جواب حشمات** اولا انجیل مقدس بودن این انجیل خود را ثابت
[illegible] بعد از ان [illegible] این خبر خواهید داد ثانیا از ین لعنتی شدن برای بخشش عیسائیین صاف ظاهر میشود که
حضرت عیسی از انجمله [illegible] که العیاذ بالله بزعم باطل نصاری ایشان را لعنتی نموده جدا بوده اند و اینهم ثابت
میشود که آنجناب خود خدا نبوده زیرا که لعنتی شدن اقبح قبائح و بدترین امور است نعوذ بالله در بیان صاحب
سابق اقرار نموده که خدا [illegible] منزه و پاکیزه است تا اینکه کدام ظلم و جبر بی انصافی از ین زیاده خواهد بود که خدا

خدا معاذ الله آنجناب را که معصوم و بیگناه بوده اند بعوض گناهکاران لعنتی ساخت سبحان الله و تعالی
با وجود نسبت کردن چنین بی انصافی بجانب خدا باز چگونه بجناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم تهمت
اسناد امر مذکور طعن و تشنیع میکنند شاید تا حال این شعر سامعه خراش نشده که هر که حال عیب خویشتن بست
طعنه بر عیب دیگران چه زند بهر انصاف ملاحظه بکنید که نصاری بجانب آنجناب معصوم و مطهر برای منفعت خود
نسبت لعنتی گردیدن العیاذ بالله منه مینمایند و چنین اقبح قبایح را برآنحضرت روا میدارند لکن اهل اسلام
را اینقدر پاس و لحاظ تعظیم و توقیر آنجناب هست که هرگز چنین امور قبیحه را بجانب آنجناب نسبت نمیکنند
ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا پس اکنون اهل انصاف بیان فرمایند که تابع حضرت عیسی اهل اسلام
اند یا حضرات نصاری **ترجمه قول بی ثبات** از پیغمبرها باید که نزد اهل اسلام ثابت بشود
که عیسائیان از محمد صلی الله علیه و آله و سلم و نه از هیچ اهل اسلام بغض میدارند مگر صرف ازین طریقه که وی
مقرر کرده است و بهلاکت میرساند چرا که آن طریقه از خدا و از محبت و از عقل و از سلامتی و نجات برخلاف
است و همه سخنها ثابت شد **جواب حشمت** اگر عیسائیان از پیغمبر ما و از ما بغض و عداوت
ندارند پس اینقدر دانی مرتبه شناسی ایشان است حقتعالی بعوض این مر ایشان را توفیقات نیک عنایت
کند و الحق که ایشان اینقدر حق را شناختند که ما قابل بغض و عناد نیستیم لکن اکنون از ایشان این امید است
که سلوک مسلک انصاف را اختیار کرده مقر و معترف حقیت این طریقه حق هم بشوند و از بغض و عناد
این صراط مستقیم توبه و انابت نمایند زیرا که این طریقه همانست که حضرت عیسی خبر آن در انجیل داده است
و هرگز این طریقه بهلاکت نمیرساند و اصلا از عقل و محبت خدا و نجات و سلامتی بعید و برخلاف نیست
چنانچه از اجوبه سابقه این امر بخوبی ظاهر و آشکار میگردد **ترجمه قول بی ثبات** و چون دنیان
ای مسلمانان اگر اکنون منصفی کنید پس یقین است که شما هم اقرار خواهید کرد که اینقدر محبت عیسائیانرا
بحضور خدا هرگز نتیجه اند رسانید **جواب حشمت** مطابق همین کلام ما هم میگوئیم که البته ان

ادله واضحه و اجوبه بسیار با صواب که در سابق آنها را بیان نموده ایم خود تان ای گروه ملت عیسویه اگر انصاف
کنید پس یقین است که شما هم اقرار خواهید کرد که این مذهب شما با وجود اینکه در اعتقادات شما داخل است که سه خدا
موجود اند و حضرت عیسی برای نفعت خود معاذ الله لعنتی میگردید حالانکه امر اول صریح مستوجب کفر است و امر ثانی صاف
مستلزم اهانت و تذلیل حضرت عیسی است الی غیر ذلک من اعتقادات الکفر الفاسده [illegible] بلکه تکذیب را بحضور
خدا و [illegible] رسانید **ترجمه قول بی ثبات** پس بعد از آن عیسائیان الزام میدهید که
رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ابطال میکنند مگر خود را الزام دهید که بغیر دریافت کردن حقیقت چنین
سخنها شنید **جواب حشمات** چرا ما خود را الزام بدهیم ما که بخوبی دریافته معتقد حقیقت نبوت جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم شده ایم و از دلیلهائیکه نزد شما حقیقت نبوت انبیای سلف بیقین ثابت شده است بهمان
همان دلائل خواه به بهتر از آن نبوت آنجناب نزد ما ثابت شده و هیچگونه عیسائیان [illegible] را در مقدمه الزام ندهیم
حالانکه ایشان صریح در بنیاد غفلت و بی انصافی میمانید **ترجمه قول بی ثبات**
از سبب همچنین غفلت و نا منصفی هزارها و کرورها هنودان و اسلامی بکلی هلاک شدند و از همین سبب قصور معاف
نشود و کرورها محمدی هلاک کردیدند و شما از غضب آینده محفوظ نخواهید ماند اگر از خوف و از تامل و از انصاف
دریافت کرده مذهب حق را که در توریت و زبور و کتابهای انبیا و در انجیل مقدس مندرج است آنکه از زمانه آدم
شروع شد تا زمانه اخری قائم خواهد ماند قبول نخواهید نمود **جواب حشمات** با هم [illegible]
یا در صاحب [illegible] غلط و نصیحت بر همین طریق میگوئیم که از سبب همچنین غفلت و نا منصفی که عیسائیان آن را شعار
و دثار خود کرده اند هزارها و کرورها هنود و اسلامهای بکلی برباد و هلاک شدند و از همین سبب قصور معاف
نشود کرورها [illegible] عیسائیان هلاک کردیدند چنانچه قطع و قمع یهود و جهود و انچه در عهد کرامت مهد جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم واقع کردیده اظهر من الشمس و ابین من الامس است و انچه در بعض عهود
حال عیسائیان شده اکثر در تواریخ مندرج و قطع نظر از آن همیشه در زبان [illegible] عیسائیان زد است

نجات دهنده که الله تعالی ویرا شامل دیگر پیغمبران از روز ازل مقرر نموده است یعنی عیسائی که مسیح ایمان بیارید ایشان را
بنده مقبول خدا بفهمید پس شما هیچ بادبی و حقارت بجانب فلان نکنید و آن پیغمبریکه آنجناب خبر تشریف داده است خدا بر همه مقبولان
و برگزیدگان برای آشکارا نموده علیهم مراد میکنیم جناب محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را بر آنجناب هم ایمان بیارید تا که از
بخشش خدا وارث نجات بشوید امید عاهای ما مردمان بجهت عیسائیان و جمیع باشندگان هندوستان و تمام اقوام
و قبائل جهان است خدا هادی شان باد درینمقام جواب کلام پادری صاحب باتمام رسید الحمد لله علی نعمائه والشکر علی آلائه
اکنون امریکه واجب العرض است بخدمت عیسائیان معروض میشود **نصیحت نامه** هر کس که از صاحبان ملت
عیسوی این رساله را ملاحظه کند و بر مضامین جلیله او مطلع شود دلیل او را و برا این امر لازم است که بمقتضای الحق احق
بالاتباع از التزام عادت و محبت دین آبائی دست بردار شده از رهگذر انصاف بجان و دل باعتقاد کامل مقر و
معترف حقیت دین جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله الاطیاب بشود چرا که در حقیت این دین هیچ مقام شک و اشتباه
نمیباشد و اگر احیانا از این امر اعراض و انحراف کرده متوجه ابدی بشود پس در خدمت ایشان التماس است که چنانچه ما خود را درین
رساله از درشتی باز داشته ایم همچنین ایشان هم هیچگونه درشتی و خشونت را در رساله خود مندرج نکنند والا عصبیت و بی انصافی و جمیع
مصنفین ظاهر و آشکار خواهد گشت و علی هذا القیاس کسیکه متوجه امر مذکور شود در بر او واجب و لازم است که مضامینیکه ما آنها را در رساله
خود مندرج کرده ایم جواب آنهمه علیحده علیحده تفصیل ذکر فرماید و جواب هیچ کلام را فرو گذاشت قلم انداز ننماید و گرنه بر ارباب انصاف
عاجز بودن آنکس از تحریر جواب ثابت خواهد کرد بلکه درینصورت بدون تحقق ضرورت شدیده باز دیگر اراده جواب نداریم نخواهیم نوشت ملحوظ نیست مگر بسبب
ابواب است خواهد شد بالجمله بعد تحریر جواب این رساله جلیله را ملحوظ داشتن عایت مذکور فرض و متحتم است از جناب مجیب الدعوات امید داریم و التجا است که از
مضامین حقیت آگین این رساله صاحبان ملت عیسوی را بلکه تمام اقوام و قبائل بهره مند سازد و بر همه آنها از رحمت و عطوفت خود ابواب هدایت را مفتوح فرماید
و اکنون این رساله را بر حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی ختم میکنیم چنانچه آغاز آنرا با مور مذکوره شروع نموده ایم پس میگوئیم الحمد لله
علی جزیل النعم والعطایا والصلوة علی نبینا محمد و آله سادات البرایا **تمام شد** رساله تائید المسلمین فی
اثبات نبوة خاتم النبیین صلوات الله وسلامه علیه و آله اجمعین الطیبین الطاهرین ۞